

تصویر ابو عبد الرحمن الکردي



مترجم:
سامان فنزاد
یوسفی

فصلنامه اصطلاحات چهارگانہ در قرآن

مؤلف:
ابوالاعلیٰ مودودی



فصل اصطلاحات چہارگانہ در قرآن

مؤلف:
ابوالاعلیٰ مودودی

مترجم:
سامان فزاد
یوسفی





مودودی، ابوالاعلیٰ، ۱۹۰۳-۱۹۷۹م

Moudoodi, Syed Abul Ala

اصطلاحات چهارگانه در قرآن / نویسنده ابوالاعلیٰ مودودی؛ مترجم
سامان یوسفی نژاد. -- تهران: نشر احسان، ۱۳۸۹.

۲۱۵ ص. ISBN: 978-964-356-519-0

فیبا. کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان به عربی: المصطلحات الاربعه فی القرآن: الاله - الرب - العباده -
الدين.

اصل کتاب به زبان اردو می باشد ترجمه فارسی از متن عربی انجام شده
است.

موضوع: قرآن -- تحقیق -- خداشناسی -- جنبه های قرآنی -- عبادت
در قرآن -- دین.

الف. یوسفی نژاد، سامان، ۱۳۵۰ - مترجم. ب. عنوان.

۱۳۸۹ الف ۶۸/۳/ ۶۵/۳ BP ۱۵/۹۷

کتابخانه ملی ایران: ۳۴۲۴۳-۳۴-۸۴



اصطلاحات چهارگانه در قرآن

✦ مؤلف: ابوالاعلیٰ مودودی

✦ مترجم: سامان یوسفی نژاد

✦ ناشر: نشر احسان

✦ چاپخانه: مهارت

✦ نوبت چاپ: دوم - ۱۳۸۹

✦ تیراژ: ۵۰۰۰ جلد

✦ قیمت: ۳۰۰۰ تومان

✦ شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۶-۵۱۹-۰



فروشگاه:

تهران، خ انقلاب، رویروی دانشگاه.

مجمع فرورنده. شماره ۴۶

تلفن: ۶۶۹۵۲۴۴

فهرست مطالب

۷ سخن مترجم
۲۱ بیوگرافی مؤلف
۴۹ پیشگفتار چاپ نخست (ناشر عربی)
۵۱ مقدمه مؤلف
۶۱-۸۸ فصل اول: اله
۶۱ تحقیق لغوی
۶۴ تصور اله در نزد مردمان عصر جاهلیت
۷۳ ضابطه تشخیص در باب الوهیت
۷۴ استدلال قرآن
۸۹-۱۶۴ فصل دوم: رب
۸۹ تحقیق لغوی
۹۴ استعمال کلمه رب در قرآن کریم
۹۹ تصورات امت‌های گمراه در باب ربوبیت
۱۰۰ قوم نوح <small>علیهم السلام</small>
۱۰۴ عاد قوم هود <small>علیهم السلام</small>
۱۰۵ ثمود قوم صالح <small>علیهم السلام</small>

قوم ابراهیم علیه السلام و نمرود ۱۰۷

قوم لوط علیه السلام ۱۱۵

قوم شعیب علیه السلام ۱۱۸

فرعون و آل او ۱۲۰

یهود و نصاری ۱۳۸

مشرکین عرب ۱۴۳

دعوت قرآن ۱۵۳

فصل سوم: عبادت ۱۶۵-۱۹۰

تحقیق لغوی ۱۶۵

استعمال کلمه عبادت در قرآن کریم ۱۶۹

عبادت به معنای بندگی و اطاعت ۱۷۰

عبادت به معنای اطاعت ۱۷۳

عبادت به معنای پرستش ۱۷۶

عبادت به معنای بندگی، اطاعت و پرستش ۱۸۰

فصل چهارم: دین ۱۹۱-۲۰۸

تحقیق لغوی ۱۹۱

استعمال کلمه دین در قرآن کریم ۱۹۵

دین با معنای اول و دوّم ۱۹۷

دین با معنای سوم ۱۹۹

دین با معنای چهارم ۲۰۳

دین اصطلاحی جامع و فراگیر ۲۰۴

ضمیمه نامه تخریج احادیث کتاب ۲۰۹

سخن مترجم

جای تردید نیست که عقیده صحیح، همان عامل مؤثری است که موقعیت صحیح انسان را در عالم وجود تعیین می‌کند و گام‌های او را در تمام مراحل زندگی استوار می‌سازد؛ زیرا این فقط یک عقیده صحیح است که می‌تواند هدف و مقصد صحیح را برای انسان مشخص کند و راه مستقیم رسیدن به آن را به وی نشان دهد؛ به ظاهر، باطن، احساسات، رفتار و کردار انسان استقامت بخشد و تمام ابعاد شخصیتی اش را به کمال رساند و در جهت صحیح نیز رهنمون شود.

با همه این اوصاف اگر همین عقیده صحیح، انحراف یابد ناگزیر اضطراب و بی‌قراری سراسر وجود انسان را فرامی‌گیرد؛ هماهنگی عناصر تشکیل دهنده شخصیت وی را از بین می‌برد؛ گام‌هایش را سست می‌کند؛ توازن و تعادلش را بر هم می‌زند؛ هوش، حواس و رفتار و کردارش را پراکنده می‌سازد و در نتیجه آن وحدتی که باید در ابعاد مختلف هستی انسان حاکم باشد، از زندگی او رخت بر می‌بندد و این همان زمانی است که جاهلیت پا به عرصه می‌گذارد.

عده‌ای ممکن است بپندارند که جاهلیت مختص برهه‌ای خاص از زمان و جزیره‌العرب بوده و دیگر قابل تکرار نیست؛ اما واقعیت آن است

که همین عده معنای راستین جاهلیت و حقیقت آن را آنچنانکه منظور قرآن است، به درستی درک نکرده‌اند؛ زیرا از نظر قرآن، جاهلیت، وضعیتی خاصی است که در آن فرد یا جامعه از هدایت الهی امتناع می‌ورزد و در زمینه‌های مختلف زندگی از تسلیم شدن در برابر خدای بزرگ سربرمی‌تابد.

﴿أَفْحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾
(مانده: ۵۰)

آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه خدا نازل کرده است سرپیچی می‌کنند و) جوای حکم جاهلیت (ناشی از هوی و هوس) هستند؟ چه کسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می‌کند؟!

برخی نیز ممکن است بگویند: جاهلیت نقطه مقابل تمدن یا پیشرفت‌های مادی است؛ بنابراین، چون عصر کنونی عصر انفجار اطلاعات است، دیگر جاهلیتی هم در آن یافت نمی‌شود؛ اما گمان این گروه هم اشتباه است؛ زیرا بشریت حاضر به‌رغم پیشرفت‌های مادی بی‌شمار در عرصه علم و تکنولوژی، باز هم به معنای واقعی کلمه در جاهلیت به سر می‌برد و می‌توان آن را به نوعی «جاهلیت نوین» یا «جاهلیت علم» نامید.

با این وصف به هنگام مقایسه جاهلیت قبل از اسلام و جاهلیت نوین، به خوبی در خواهیم یافت که:

جاهلیت قدیم، ساده و مختصر و دقیقاً شبیه زنگ آهنی بود که با کمی صیقل دادن و سمباده کشیدن از بین می‌رفت؛ در حالی که جاهلیت نوین به حدی در پیکره جوامع نفوذ کرده است که می‌توان آن جوامع را به دندان کرم خورده‌ای تشبیه کرد که ریشه‌اش کاملاً پوسیده است و برای

ترمیم چاره‌ای جز کشیدن آن وجود ندارد. به خاطر همین سادگی جاهلیت قبل از اسلام بود که بسیاری از مردمان آن دوران با یک بار شنیدن آیات قرآن پرده‌های جهل از جلوی چشمانشان کنار می‌رفت و نور حقیقت را دیده و به آن ایمان می‌آوردند؛ اما مردمان عصر جاهلیت نوین با وجود این همه علم و پیشرفت، که آیاتی از آیات آفاق و انفس خدای بزرگ است، خود را چنان به نادانی می‌زنند که گویا می‌خواهند با پف کردن چراغ حقیقت را خاموش کنند. و بر این اساس مشاهده می‌کنید که جاهلیت نوین تا چه اندازه برای بشریت، مهلک و خطرناک است.

جاهلیت علم همچین می‌کوشد که وانمود کند حوزه دین هیچگاه از حدود وجدان و عقیده فراتر نمی‌رود و جایگاه آن فقط صومعه‌ها، عبادتگاه‌ها و مساجد است و نه مسائل مهم زندگی انسان همچون اقتصاد، سیاست، علم، هنر و... و آشکارا اعلام می‌کند: این فقط انسان است که باید در مورد شیوه زندگی خود تصمیم بگیرد نه هیچ کس دیگر و نه حتی خدای بزرگ؛ و این در حالیست که دین در همه زمانها و مکانها دو جزء مهم و اساسی داشته است: عقیده و شریعت.

- عقیده در کلیه ادوار و اعصار ثابت و تغییرناپذیر بوده و هست و روح این عنصر عبارتست از اینکه: آفریدگار جهان و معبود انسان، خدای سبحان است (هر چند که صور و اشکال عبادت هر دین و آئینی متناسب با همان دین و آئین بوده است). این اصل ثابت را در مضمون دعوت پیامبران الهی به خوبی می‌توان مشاهده کرد؛ زیرا همگی پیامبران از حضرت نوح علیه السلام گرفته تا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم را به سوی یک مسئله واحد دعوت می‌کردند: «يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» یعنی: ای قوم من! خدای بزرگ را اطاعت، بندگی و پرستش کنید که هیچ

فریادرس و فرمانروایی جز او ندارید. حقیقت و جوهرهٔ این دعوت، علت مبعوث شدن پیامبران به سوی امت‌ها را به خوبی مشخص می‌سازد؛ به این ترتیب که مردمان عصرهای جاهلی با گذشت زمان در ایجاد صحیح رابطهٔ صحیح الوهیت با خداوند دچار انحراف می‌شدند و خداوند نیز برای ترمیم چنین رابطه‌ای پیامبران را به میان ملت‌های مختلف می‌فرستاد.

رابطهٔ الوهیت، که مشرکان در آن شرکائی را برای خداوند قرار می‌دادند، دو رکن اساسی و مهم دارد: فریادرسی و فرمانروایی. اما چرا مردم در رابطهٔ الوهیت و رکن فریادرسی دچار انحراف می‌شدند؟ علت این امر روشن است: در انسان فطرتاً حس پرستش وجود دارد و به هر نحو ممکن درصدد است این نیاز خود را برطرف سازد و چون دوست دارد که پرستش خود را با بوسیدن و نوازش معبود خویش ابراز کند و خدای بزرگ نیز در پس پرده‌های غیب است و کسی او را ندیده و صدایش را نشنیده است، به همین سبب انسان در طول تاریخ همواره برای ارضای روانی خود بت می‌ساخت و در برابرش به سجده می‌افتاد؛ برایش قربانی می‌کرد؛ در مواقع حاجت و نیاز او را به فریاد می‌خواند و طلب کمک و یاری می‌کرد؛ زیرا برای انسان بسیار سخت بود معبودی را بپرستد که تا به حال یک بار هم او را ندیده است. در نتیجه، تمام محبت خود را به بتی ناچیز و حقیر اختصاص می‌داد و به جای اینکه خدای کائنات و مسبب واقعی را به دعا بخواند، از اله زمینی خود یاری می‌خواست.

اینگونه بود که خداوند پیامبران را مبعوث می‌فرمود تا واسطه‌هایی را (یا شرکایی) که باعث قطع این ارتباط مستقیم شده بودند، از میان

بردارند و به مردم یادآوری کنند که این رابطه را باید بی واسطه با خدای خود برقرار کنند و هر چه را که می‌خواهند مستقیماً از او بخواهند. مردم عصرهای جاهلی به همین شکل نیز در رکن فرمانروایی به انحراف دچار شدند و به جای اطاعت از دستورات الهی، انسان‌هایی همانند خود را خدای خویش ساخته بودند؛ از اوامر و نواهی آنان تبعیت محض می‌کردند و حلالشان را حلال و حرامشان را حرام می‌دانستند؛ اما بر اساس دیدگاه الهی چنین تبعیت و اطاعتی برخلاف روندی است که در سراسر کائنات جریان دارد؛ زیرا همگی موجودات جهان از سر اختیار یا اجبار، مطیع فرامین الهی‌اند و انسان نیز چون از سایر موجودات این جهان جدا نیست، نباید از چنین امری مهم مستثنی باشد؛ به همین دلیل، خداوند پیامبران را با این رسالت به سوی مردمان می‌فرستاد که به آنان هشدار دهند هر چه سریع‌تر خود را با جریان هستی هماهنگ سازند و به سوی اطاعت از خدای واحد قهار بازگردند.

﴿ أَقْبِرْ دِينَ اللَّهِ يَبْنُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طُوعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴾
(آل عمران: ۸۳)

آیا جز دین خدا را می‌جویند؟ ولی آنان که در آسمانها و زمینند از روی اختیار یا از روی اجبار در برابر او تسلیم‌اند و به سوی او باز گردانده می‌شوند.

- شریعت همواره با رشد و تکامل مردم همگام بوده است و با توجه به مقتضیات زمان و مکان متحول شده است؛ زیرا انسان موجودی است که همیشه در مسیر رشد و ترقی است و در هر زمانی با مسائل جدیدی روبرو می‌شود؛ لذا خدای متعال شریعت پیامبران اولوالعزم را به گونه‌ای وضع می‌نمود که پیامبران تبلیغی پس از پیامبران اولوالعزم بر اساس اصول و قواعد ثابت شریعت، حکم خدای متعال را در هر موردی بیان کنند. این

ویژگی شریعت یعنی انعطاف پذیری آن با شرایط زمان و مکان، در دین پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله به اوج و کمال خود رسید؛ اما با یک تفاوت بسیار مهم و آن اینکه پس از محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله دیگر پیامبری نخواهد آمد که اصول ثابت شریعت را در مورد هر مسأله‌ای اعمال و حکم خدای متعال را بیان کند؛ اما خدای بزرگ هرگز دین خود را که حق راستین است، به حال خود رها نکرد، بلکه چنین وظیفه خطیری را به مجتهدان و فقهای امت که وارثان قرآن و سنت پاک نبوی‌اند محول نمود تا در هر زمان و مکانی شریعت خدای متعال را عملاً اجرا کنند.

* * *

همانگونه که گفتیم عقیده صحیح، هدف و مقصد صحیح می‌سازد و انسان را در توازن و تعادل نگاه می‌دارد؛ اما عقیده منحرف به جاهلیت منجر می‌شود و انسان را از راه حق و حقیقت به بیراهه جهل و نادانی می‌برد. به این ترتیب در اینجا دو سؤال مهم مطرح می‌شود که پاسخ به آنها ضروری به نظر می‌رسد: نشانه‌های جاهلیت چیست؟ و چگونه می‌توان جاهلیت را از بین برد؟

در جواب سؤال اول باید گفت که: بر اساس آیات قرآن کریم نشانه‌های جاهلیت پنج چیزاند که عبارتند از: عدم ایمان حقیقی به خدا، عدم تسلیم شدن در برابر احکام او، پیروی از هوی و هوس، وجود طاغوت و تسلیم شدن در برابر شرایع و قوانین او و در نهایت سرازیر شدن در مسیر شهوات که تمام این موارد در جوامع گوناگون به نوعی دارای شدت و ضعف هستند و در هر جامعه‌ای یافت شوند آن جامعه، جامعه‌ای جاهلی خواهد بود. اما پاسخ سؤال دوم؛ سنت الهی بر این قرار

گرفته است که جاهلیت را با هدایت خود و از طریق فرستادگانش از بین ببرد.

﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾
(بقره: ۳۸)

گفتیم: همگی از آنجا (به زمین) فرود آئید و چنانچه هدایتی از طرف من برای شما آمد (که حتماً هم خواهد آمد) کسانی که از من پیروی کنند، نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین خواهند شد.

اما هرگز نباید فراموش کرد هیچ قومی مادام که عزم تغییر سرنوشت خود نکنند، خداوند نیز آنان را هدایت نمی‌کند.

﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...﴾ (رعد: ۱۱)

خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد (و ایشان را از بدبختی به خوشبختی، از نادانی به دانائی، از ذلت به عزت، از نوکری به سروری و... و بالعکس نمی‌کشد) مگر اینکه آنان احوال خود را تغییر دهند.

خدای متعال به همین منظور پس از هبوط آدم و حوا بر زمین، هر کجا و هرزمانی که انحرافی در عقیده و عمل فرزندانسان روی می‌داد، یکی از پیامبران خود را برای بازگرداندن آنان به راه حقیقت و جاده اعتدال به سویشان می‌فرستاد تا اینکه سرانجام پس از کتابهای آسمانی بی‌شمار و بعد از تورات و انجیل نوبت به قرآن رسید. پس از نزول قرآن خدای سبحان برای همیشه پرونده وحی را بست و به ارسال پیامبران جدید پایان داد؛ زیرا در زمان نزول آخرین وحی آسمانی، بشر به این پختگی رسیده بود که از پیام الهی به دقت نگهداری کند و برخلاف سایر امت‌ها (همانند یهودیان و مسیحیان) از به وجود آمدن تحریف در قرآن جلوگیری کند و چون عقیده نیز امری ثابت است و توسط هدایت الهی بیان می‌شود

و قرآن - این آخرین هدایت الهی - برخلاف سایر کتب از تحریف مصون است، دیگر هیچ احتیاجی به تجدید وحی و هدایت خداوندی نبود. اما اینکه چرا به نبوت پایان داده شد، باز هم روشن است زیرا آن برهه از زندگی بشر را به نوجوانی می توان تشبیه کرد که تازه به سن رشد رسیده است به گونه ای که این قدرت را یافته باشد بر روی پاهای خود بایستد و دیگر نیازی به مراقبت های کودکانه پدر و مادر خود نداشته و شخصاً بتواند مشکلاتش را حل کند. زمانی هم که پیامبر ﷺ در میان قوم عرب به رسالت مبعوث شد بشریت چنین وضعیتی داشت؛ چون این توانایی را یافته بود که حق را از باطل تشخیص دهد و راه سعادت و شقاوت خود را بشناسد؛ لذا دیگر نیازی نبود که پس از آن حضرت، پیامبر جدیدی فرستاده شود؛ زیرا یک پدر تا زمانی دست فرزند خود را می گیرد که بچه باشد و به تنهایی نتواند مشکلاتش را حل کند. ممکن است گفته شود که انسان بزرگ هم دچار خطا و اشتباه می شود آیا دیگر احتیاجی به کمک و یاری ندارد؟ چرا نیاز دارد؛ اما تفاوت یک کودک و انسان بالغ در این است که کودک اگر به زمین بیفتد خود به تنهایی نمی تواند بلند شود، اما انسان بزرگ اینگونه نیست و به راحتی می تواند دست خویش را تکیه کند و از زمین برخیزد. بشریت در حال حاضر نیز با تکیه بر وحی الهی - که از تحریف مصون مانده است - به آسانی قادر است از جای خود برخیزد و گرد و غباری که لباس هایش را با افتادن بر زمین جاهلیت آلوده کرده است، بتکاند و زخم هایش را درمان کند و به راه حق و حقیقت ادامه دهد. باز هم ممکن است پرسش دیگری به ذهن خطور کند و آن این است که: پیام رسول اکرم فقط به امت اسلام رسیده است آیا سایر امت ها احتیاج به پیامبر ندارند؟ وظیفه هدایت آنها بر عهده کیست؟

در پاسخ باید گفت که خدای بزرگ این منت را بر امت اسلام نهاده است که وظیفهٔ خطیر هدایت سایر امت‌ها و ملت‌ها بر عهدهٔ او باشد تا با نور قرآن همانند پیامبری جدید دعوت اسلام را به گوش جهانیان برساند؛ چنانکه این موضوع را پس از فوت نبی اکرم ﷺ به عینه مشاهده کردیم و دیدیم که چگونه صحابهٔ کرام رضی الله عنهم با فتح سرزمینهای مختلف، انسانها را از تاریکی‌های جاهلیت به سوی نور اسلام و قرآن رهنمون می‌ساختند:

﴿ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ﴾
(آل عمران: ۱۱۰)

شما (ای پیروان محمد) بهترین امتی هستید که به سوی انسانها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید.

﴿ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ﴾
(بقره: ۱۴۳)

و بی‌گمان شما را ملت میانه‌روی کرده‌ایم (نه در دین افراط و غلوی می‌ورزید و نه در آن تفریط و تعطیلی می‌شناسید. حق روح و حق جسم را مراعات می‌دارید و آمیزه‌ای از حیوان و فرشته‌اید) تا گواهی بر مردم باشید (و بر تفریط مادیگران لذائذ جسمانی طلب و روحانیت باخته و بر افراط تارکان دنیا و ترک لذائذ جسمانی کرده، ناظر بوده و خروج هر دو دسته را از جادهٔ اعتدال مشاهده نمایند) و پیغمبر (نیز) بر شما گواه باشد.

اما آیا امت اسلام برای همیشه از جاهلیت مصون است یا امکان انحراف و لغزش در مسیرش هست؟

اگر نخستین آیهٔ فوق را بنگرید، می‌بینید که خدای متعال این امت را زمانی بهترین امت‌ها می‌داند که امر به معروف و نهی از منکر کند و به

خدای بزرگ ایمان کامل داشته باشد؛ ولی اگر این طور نباشد دقیقاً مصداق بارز این ضرب المثل خواهد بود که می‌گوید: «هر چه بگندد نمکش می‌زنند. وای به روزی که بگندد نمک.»

امت اسلام که هم اکنون ۱۴۲۶ سال از عمرش می‌گذرد، شاهد سخت‌ترین لحظات طول حیات خویش است. امتی که زمانی کیاسره و قیاصره ایران و روم را به زانو در آورد، در حال حاضر آماج شدیدترین حملات صلیبی - صهیونیستی از زمان بعثت نبی مکرم اسلام ﷺ قرار گرفته است؛ بمب‌های چندتئی بر سرش فرومی‌ریزند؛ زنان و کودکانش را به خاک و خون می‌کشند؛ سرزمینهایش را اشغال می‌کنند؛ سرمایه‌اش را به تاراج می‌برند و در این میان هیچ کاری از دستش برنمی‌آید، جز اینکه دستان خود را به سوی خدای کعبه دراز کند و از او کمک بخواهد. به راستی علت این همه ضعف و سستی چیست؟ و چرا مسلمانان با جمعیتی بیش از یک میلیارد نفر بازبچه عده‌ای قلیل یهودی قرار گرفته‌اند؟! انسانهای کینه‌توزی که تمام دنیا را با پول و سرمایه و تفکر خود به فساد و جاهلیت کشانده‌اند و در کمترین زمان ممکن، کفر خود را در سراسر دنیا پخش می‌کنند؟!

همه ما مسلمانان معتقدیم که در هیچ نقطه‌ای از این کائنات پهناور اتفاقی نمی‌افتد، جز اینکه بر طبق سنتی از سنتهای الهی است؛ اما واقعاً دچار چه اشتباه بزرگی شده‌ایم که این چنین مستحق این سنت بسیار تلخ خداوندی قرار گرفته‌ایم که دشمنانمان از هر سو بر ما حمله‌ور می‌شوند؟! با مقایسه دوران صدر اسلام و عصر حاضر به خوبی می‌توانیم این سؤال را پاسخ دهیم. آری! از زمانی که امت اسلام، قرآن - این بزرگترین سلاح خود - را بر زمین گذاشت به کلی دگرگون شد؛ ایمانش به ضعف

گرایید و امر به معروف و نهی از منکر را حتی برای خودش نیز به بوتۀ فراموشی سپرد. اکنون شما خود قضاوت کنید: امتی که این چنین خلع سلاح شده باشد چگونه ممکن است آماج تیرهای کشنده دشمنانش قرار نگیرد؟!

﴿وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً﴾
(نساء: ۱۰۲)

کافران دوست می دارند کاش از اسلحه و کالاهای خود غافل می شدید و آنان یکباره بر شما تاخت می آوردند.

این آیه وصف حال و وضع ماست، اگر یک سلاح کوچک را بر زمین بگذاریم. تصور کنید هنگامی که قرآن را بر زمین بیندازیم، دشمنان چگونه ما را همچون گرگ های درنده و گرسنه پاره پاره خواهند کرد! امت اسلام مادام که از قرآن فاصله گرفت همه چیزش را از دست داد؛ ایمانش، اقتدارش، شوکتش...؛ تا اینکه سرانجام ویروس خطرناک جاهلیت و فساد در پیکره اش نفوذ کرد؛ به گونه ای که در حال حاضر چنان بیمار و رنجور شده که حتی نای دور ساختن مگسان طماع و کینه توزی که بر زخم هایش نشستند، را ندارد و به حدی درمانده گشته که اگر سنت الهی بر جاودانگی این امت قرار نمی گرفت، سالها پیش از صفحه روزگار پاک می شد.

تعامل ما مسلمانان امروز با قرآن بیش از آنکه به قصد فهم آیات قرآن و تدبیر در معانی آن باشد به صورت رفتاری مقدس مآبانه در آمده است در حالی که خود قرآن بسیار به تدبیر نکردن در آیاتش هشدار می دهد:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ أَلْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾
(محمد: ۲۴)

آیا درباره قرآن نمی اندیشند یا اینکه بر دلهایی قفلهای ویژه ای زده اند؟

﴿ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴾

(ص: ۲۹)

(ای محمد! این قرآن) کتاب پر خیر و برکتی است و آن را برای تو فرو فرستاده‌ایم تا دربارهٔ آیه‌هایش بیندیشند و خردمندان پند گیرند.

ولی ما متأسفانه به جای تلاوت قرآن کریم در صبحگاهان و شامگاهان و تفکر در آیاتش آن را، به گورستانها برده‌ایم و به جای زندگان برای مردگان می‌خوانیم و صدای زیبای قاریان آن را تداعی کنندهٔ مرگ و سیاهی و قبر و قبرستان ساخته‌ایم؛ در حالی که برعکس، قرآن موسیقی و ترنم حیات و زندگی است و سرود حماسی امتی است که زمانی در پرتو نور آن پهنهٔ شرق و غرب عالم را به زیر سلطهٔ خود در آورد.

مسلمانان صدر اسلام کجا و ما مسلمانان عصر حاضر کجا! قرآن زمزمهٔ همیشگی آنان بود؛ ولی ما تا زمانی که عزیزانمان دار فانی را وداع نگویند به یاد قرآن نمی‌افتیم. قرآن، این کتاب بزرگ الهی، را به جای اینکه در بهبود حال خود، جامعه و حتی جهان به کار گیریم، صرفاً تزئین بخش سفرهٔ هفت‌سین و عروسی ساخته‌ایم و همانند کتاب فالگیران به آن تفأل می‌زنیم. ممکن است عده‌ای بگویند قرآن، کلام الهی است و جنبهٔ تبرک دارد؛ اما واقعاً تا چه اندازه قرآن را در زندگی خود وارد و به دستوراتش عمل کرده‌ایم تا اینکه این مسائل در حاشیه باشد؟!

ما متأسفانه به فرع چسبیده و اصل را فراموش کرده‌ایم و از یاد برده‌ایم که کلام الهی برای شنیدن آیات آن و اطاعت محض از دستوراتش است، نه فقط برای سوگند خوردن به آن.

اگر به راستی به دستورات قرآن عمل کرده‌ایم چرا در جوامع اسلامی این همه آمار دزدی، رشوه، کلاهبرداری، فساد، فحشا، نیرنگ،

دروغ، خیانت، ترس، بدعت و معصیت زیاد است؟ این گونه می‌خواهیم دنیایی را اصلاح کنیم؟! تمام این مسائل حکایت از آن دارد که جاهلیت به شدت در درون جوامع اسلامی ریشه دوانده است و امت اسلام فقط نامی را با خود حمل می‌کند که از پدرانیش به ارث برده است.

تمام این مصایب به یک طرف، بدتر از آنها این‌که امت سالیان متمادی است که با زبان قرآن خود چنان بیگانه گشته است که گویی اصلاً آن را متوجه نمی‌شود. آیا تا به حال با خود اندیشیده‌ایم افرادی همچون بلال، یاسر، عمار و سمیه که فقط چند آیه از قرآن را شنیده بودند، چگونه به چنان حدی از ایمان و یقین رسیدند که زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها حتی برای لحظه‌ای هم حاضر نشدند از اسلام و قرآن برگردند؟! در حالی که ما مسلمانان با این همه قرآنهای زیبا و کتب تفسیر فراوان باز هم در فهم مفاهیم قرآنی دچار مشکل هستیم و شنیدن آیات آن در ما هیچ تأثیری نمی‌گذارد و در دل ما آب از آب تکان نمی‌خورد؟!

به راستی که سؤالها زیاد است و همه آنها جای تأمل و تفکر دارد...

آنچه هم اکنون پیش روی شما است، ثمره سالها تحقیق و تفحص مردی است که به خوبی دریافته بود ریشه این همه مصیبت چیست و امت اسلام از چه دردی رنج می‌برد و چگونه باید آن را التیام بخشید؛ به همین خاطر، با تلاشی خستگی‌ناپذیر و جهادی هدفمند برای بازگرداندن امت به راه حق و صواب، کوشش‌های بسیار کرد و در این راه سختی‌ها و مرارت‌های فراوان به جان خرید. استاد مودودی کلید حل مشکل را پیدا کرده بود و خوب می‌دانست که برای اصلاح امت از چه راهی باید وارد

شد؛ لذا پس از جستجوی فراوان در آیات قرآن کریم متوجه شد که مسلمانان در فهم چهار اصطلاح اساسی و مهم قرآن دچار مشکل اند؛ به گونه‌ای که پیام عظیم قرآن در نظر آنان بسیار محدود شده است. این چهار اصطلاح محوری قرآن إله، رب، دین و عبادت هستند که فهم صحیح آنها رسوبات جاهلی را از دلها زدوده و به تمام اعمال انسان معنا و مفهوم خاصی می‌بخشد؛ به نحوی که با درک درست این چهار اصطلاح، انسان ضمن شناخت خدای خود به خوبی، خواهد توانست که رابطه‌اش را با إله و رب خود به طور صحیح تنظیم کند، دین خود را خالصانه برای او قرار دهد و همواره او را عبادت کند.

لازم می‌دانم که خدمت خوانندگان عزیز عرض کنم که این کتاب قبلاً توسط مرحوم سید جواد هشترویدیان در سال ۱۳۴۱ ه. ش به فارسی ترجمه شده بود و اینجانب با نهایت احترامی که برای ایشان قائل هستم، چون در ترجمه کتاب نارسایی‌هایی مشاهده کردم در صدد برآمدم که این کتاب ارزشمند را - که در نوع خود بی‌نظیر است - دوباره به فارسی برگردانم و در ترجمه آیات آن از یکی از بهترین تفاسیر و ترجمه‌های قرآن به زبان فارسی بهره بگیرم؛ به همین منظور تفسیر نور دکتر مصطفی خرم‌دل را برگزیدم، تا محل اطمینان و اعتماد خوانندگان محترم باشد.

در پایان بر خود لازم می‌دانم که از راهنمایی‌های استاد ارجمندم جناب آقای دکتر محمد عادل ضیائی در زمینه ترجمه این اثر کمال تشکر را داشته باشم.

سامان یوسفی نژاد

تهران اردیبهشت سال ۱۳۸۴ هجری شمسی
موافق با ربیع الاول سال ۱۴۲۶ هجری قمری

بیوگرافی مؤلف (۱)

استاد **أَبُو الْأَعْلَى** مودودی در سال ۱۹۰۳م در شهر اورنگ آباد - یکی از شهرهای ایالت مسلمان نشین حیدرآباد دکن هندوستان - در خاندانی شریف، اصیل و معروف به علم، ورع و تقوا دیده به جهان گشود. نسب این خاندان به جدّ بزرگ مودودی‌ها یعنی قطب الدین مودود، شیخ طریقه چشتی، برمی‌گردد. این خاندان یکی از آن چند شاخه بزرگ مودودی‌ها است که در نیمه آخر قرن نهم هجری در عهد اسکندر لودهی از هرات افغانستان به هندوستان مهاجرت کردند. شیخ این شاخه از طریقه چشتی‌ها، ابوالاعلی مودودی نام داشت. این خاندان در طول مدت اقامت در هندوستان، همواره در بین مردم به کناره‌گیری از دنیا و پایبندی به زهد و تقوا معروف بوده و هستند؛ به همین دلیل سید احمد حسن (پدر استاد)، فرزند خویش را پس از تولد، هم نام جدّ بزرگ این طریقه، **أَبُو الْأَعْلَى** نام نهاد.

۱- این شرح حال برگرفته از کتاب «الامام ابوالاعلی المودودی، دعوت - حیات - جهاد» تألیف خلیل احمد الحامدی است.

نشأت و تربیت استاد

استاد مودودی علوم ابتدائی (همچون عربی، قرآن، حدیث، فقه و زبان فارسی) را از محضر پدر بزرگوارش آموخت و نزد او کتاب موطأ امام مالک را نیز از بر کرد. علاوه بر این، سید احمد حسن به اخلاق و آداب و رسوم فرزند خویش اهتمام فراوان داشت و به نحو احسن در تربیت او کوشید.

استاد مودودی بعدها برای ادامه تحصیل در شهر اورنگ آباد، وارد دبیرستان شد و تحصیلات خود را از سال دوم شروع کرد و به خاطر هوش و ذکاوت خاصی که داشت، در سن چهارده سالگی از دبیرستان فارغ التحصیل شد. سید احمد حسن در ابتدا به وکالت اشتغال داشت، اما به توصیه یکی از صالحان خاندان مودودی وکالت را رها کرد و در خانه به ذکر و دعا و عبادت مشغول گردید که این خود باعث تضعیف بنیه مالی وی شد و دیگر نتوانست در اورنگ آباد اقامت کند؛ بنابراین از آنجا رهسپار شهر بهوپال شد و ابوالاعلی و مادرش را تا پایان تحصیلات فرزندش در حیدرآباد ترک کرد.

وفات پدر

استاد مودودی - همچنانکه خود بعدها تعریف می کرد - در ایام زندگی در شهر اورنگ آباد در فقر مالی شدیدی به سر می برد. خانه آنان پانزده کیلومتر از دارالعلوم دور بود و هر روز با پای پیاده این مسیر را دوبار طی می کرد. گاهی اوقات نیز پیش می آمد که چیزی برای خوردن نداشت. این وضعیت شش ماه ادامه داشت تا اینکه پدر در اثر ابتلا یک بیماری فلج شد و به کلی خانه نشین گشت. استاد نیز درس و مدرسه را رها کرد و

همراه با مادرش رهسپار بهوپال شد و در آنجا تا زمان فوت پدر (۱۹۱۷م) کمر به خدمت او بست.

ورود استاد به عرصه روزنامه‌نگاری

استاد مودودی بعد از رحلت پدر سختی‌ها و مصایب فراوانی به چشم دید و دریافت که اکنون وقت آن فرا رسیده است که برای خویش کار و باری دست و پا کند و از این وضع ناخوشایند رهایی یابد؛ به همین منظور از شهری به شهر دیگر سفر می‌کرد تا اینکه سرانجام در سال ۱۹۱۸م به شهر بجنور هندوستان رسید.

او به واسطه تبحر در زمینه‌های ادبیات، تألیف و ترجمه، حرفه روزنامه‌نگاری را برگزید و ابتدا به روزنامه‌المدينة و بعد از یک ماه و نیم به هفته‌نامه تاج پیوست. در آن زمان هندوستان متأثر از جنبش‌های سیاسی و در رأس آنها جنبش «محافظت از خلافت اسلامی» بود. استاد در روزنامه تاج با قلمی آتشین مقاله می‌نوشت و احساسات و عواطف مسلمانان را به شدت تحریک می‌کرد. کار وی فقط به همین حد ختم نمی‌شد، بلکه در جنبش «محافظت از خلافت اسلامی» نیز فعالانه شرکت داشت.

ارتباط با شخصیت‌های علمی

فعالیت‌های استاد در جنبش محافظت از خلافت، این فرصت خوب را برایش فراهم ساخته بود تا بتواند با شخصیت‌ها و رهبران بزرگ سیاسی هندوستان همچون شیخ کفایه الله دهلوی، مفتی هندوستان و شیخ احمد سعید مشهور ارتباط برقرار و با آنان دیدار کند.

اخلاق متین، هوش سیاسی، توانمندی‌های شگفت‌انگیز و سبکی زیبای روزنامه‌نگاری استاد مودودی، تعجب و تحسین این دو عالم بزرگوار، را که از مهمترین رهبران «جمعیة‌العلمای» هند بودند، برانگیخته بود. در اوائل سال ۱۹۲۱م جمعیة‌العلماء نخستین روزنامه خود را با عنوان المسلم منتشر ساخت و مودودی ۱۷ ساله رئیس بخش تحریریه آن شد. انتشار المسلم تا سال ۱۹۲۳ م ادامه یافت تا این‌که در سال ۱۹۲۴ جمعیة‌العلماء تصمیم گرفت روزنامه دیگری با عنوان الجمعیة منتشر سازد؛ با این هدف که سخنگوی مکتوب این جمعیت و بیانگر آراء و نظرات جماعت دیوبند باشد. استاد مودودی باز هم به عنوان رئیس تحریریه انتخاب شد و این کار را تا سال ۱۹۲۸م ادامه داد.

توجه استاد به فرهنگ اسلامی و فرهنگ انگلیسی

اقامت استاد مودودی در دهلی نوافق‌های فراوانی از فرهنگ و معارف بر وی گشود؛ که این خود وسیله‌ای شد تا سالهای ۱۹۲۱ الی ۱۹۲۸ میلادی را به تعمق در علوم اسلامی و بهره‌گیری از منابع فرهنگی شهر دهلی، که تنی چند از نخبگان علم و دعوت در آنجا حضور داشتند، اختصاص دهد. استاد ضمن کار در مجله نزد ادیب روشنفکر شیخ عبدالسلام نیازی علوم معانی، بلاغت و آداب عربی را نیز آموخت. همچنانکه در نزد محدث معروف، اشفاق الرحمن کاندهلوی جامع ترمذی و موطأ امام مالک را خواند و علم تفسیر، فقه و منطق را از شیخ شریف الله خان آموخت.

مودودی، باهوش و ذکاوت خاصی که داشت زبان انگلیسی را هم در ظرف چهار ماه آموخت و به واسطه آن دید جامعی از فرهنگ انگلیس،

تاریخ، فلسفه و علوم اجتماعی غرب پیدا کرد و این خود عاملی شد تا به خوبی بتواند فرهنگ اسلامی و فرهنگ عصر جدید را با هم مقایسه کند. استاد در خلال چهار سال فعالیت در روزنامه‌الجمعیه به عنوان سردبیر، با شور و اشتیاق فراوان از اسلام و مسلمین آن هم با اسلوبی واقع‌گرایانه و مستدل دفاع می‌کرد و این مهم برایش مقدور شد که در شماره‌های پیاپی روزنامه‌الجمعیه دو کتاب ارزشمند خود را با عنوان «منبع نیروی یک مسلمان» و «جهاد در اسلام» به چاپ رساند تا آنجایی که تحسین محافل بزرگ علمی را برانگیخت و رواج فراوانی یافت.

آمادگی استاد برای دعوت به سوی اسلام

مودودی بعد از تألیف دو کتاب «جهاد در اسلام» و «منبع نیروی یک مسلمان» به کلی از حرفه روزنامه نگاری کناره گرفت و دهلی را به سمت حیدرآباد دکن ترک گفت و در آنجا با یک سری کارهای ساده و پیش پا افتاده معاش خود را تأمین می‌کرد. استاد در این دوران بیشتر وقت خود را صرف مطالعه می‌کرد تا خود را برای دعوت به سوی اسلام در عصری پر از اندیشه‌ها و جریان‌های فکری آماده سازد؛ عصری که در آن بر هر دعوتگر مصلحی لازم است به زاد و توشه علم کاملاً مجهز باشد و با برهان و استدلال نظر و سخن خود را به کرسی بنشانند.

خروج از عزلت

استاد سرانجام در حالی که کوله باری از علم و تقوا به همراه داشت، از عزلت خود خارج شد و همزمان با آن سرپرستی اداره مجله ترجمان القرآن را در سال ۱۹۳۳م به عهده گرفت و از طریق آن مجله با

عزمی استوار و شیوه‌ای منحصر به فرد دعوت خود را ارائه داد؛ به گونه‌ای که ضمائر خفته انسانها را بیدار می‌کرد و به رکودی که در افراد به وجود آمده بود، حرکت می‌بخشید.

مجله ترجمان القرآن

استاد مودودی در اداره مجله تک و تنها بود و همه مسئولیت‌ها را یک تنه بر عهده داشت؛ همزمان سرمقاله‌ها و مقاله‌ها را می‌نوشت و به سؤالهای رسیده نیز پاسخ می‌داد؛ برای چاپ مجله به چاپخانه رجوع می‌کرد و شخصاً تمام مجلداتش را دسته‌بندی می‌کرد؛ بر آنها تمبر می‌زد و به اداره پست می‌برد و عنوان مشترکین را بر روی بسته‌های پستی می‌نوشت و همه آنها را ارسال می‌کرد. لذا دعوت استاد در اوائل آن دو رکن داشت: مودودی و مجله.

دوری استاد از پیشنهاد های فریب دهنده

نخست‌وزیر دولت ولایت حیدرآباد دکن از طریق شیخ مناظر الاحسن گیلانی به استاد پیشنهاد کرد که حکومت آماده است تا او را به عنوان استاد در دانشکده العثمانیه در برابر حقوق ۸۵۰ روپیه در ماه (که در آن سالها مبلغی هنگفت بود) به استخدام خود در آورد. استاد این پیشنهاد را رد کرد و ضمن تشکر از لطف و محبت آنان گفت: دعوت را هرگز نمی‌فروشم و بر سر اسلام چانه زنی نمی‌کنم!

برادر استاد، ابوالخیر مودودی می‌گوید: «به سهم خود برای متقاعد ساختن وی به پذیرش این پیشنهاد جهد و افری به‌خرج دادم تا از این وضعیت نابسامان رهایی یابد؛ اما هیچ نتیجه‌ای نداشت.»

استاد از سال ۱۹۳۲م تا آخرین لحظات حیات مبارکش به جز زمان‌هایی که مجله‌ها به محاق توقیف سپرده می‌شدند، به چاپ و انتشار آنها اهتمام کامل داشت.

استاد مودودی مباحث و مسائل مهمی را در مجله مطرح می‌کرد که دربرگیرنده تمام ابعاد مهم اسلام بود؛ حتی تمدن غرب را برای افکار مادیگرا و اندیشه‌های منحرف آن شجاعانه نقد می‌کرد.

دو موضوع اساسی مورد اهتمام استاد

مودودی در مدت این نه سال توانست به دو امر مهم پردازد:

نخست: تمامی اشکال جاهلیت را از قدیم گرفته تا انواع جدید آن به دقت مورد بحث و بررسی قرار داد و نتایج نفوذ جاهلیت در پیکره جوامع اسلامی در گذشته و حال را کاملاً آشکار ساخت و با دیدی نقادانه و پژوهشگرانه مضرات و خطرات آن را بر اندیشه و اخلاق و اجتماع مسلمانان تجزیه و تحلیل کرد و در عین انتقاد از مذاهب فقهی به صورتی کاملاً علمی به همان شکل نیز داعیان جمود و تقلید، مدعیان اجتهاد مطلق، دعوتگران رهایی از دین، دین فروشان، منکرین حجیت سنت و متساهلان در آن را آماج نقد خویش قرار می‌داد. این غربال‌گری‌ها، پاک‌سازی‌ها، انتقادات و اصلاحات صرفاً به این هدف انجام می‌شد تا جمودی را که در فکر و اندیشه صاحب‌نظران و علما ریشه دوانده و منجر به فهم اسلام به صورتی مبهم و ناصحیح فهم شده، از بین ببرد.

دوم: استاد نظام حیات در اسلام را با الهام از کتاب خدا و سنت پیامبر بزرگوار او با اسلوبی عقلی، مستدل و خالی از هر گونه عیب و نقصی تشریح و عقیده‌راستین اسلامی و دیدگاه‌های آن در مورد انسان و جهان،

فلسفه اخلاق، عبادات و حکمت‌های نهفته در آن، پایه‌های تمدن و مدنیت بشر، ارکان اقتصاد، جامعه و سیاست، نظام تعلیمی و تربیتی سازگار با طبیعت انسان و چگونگی حل مشکلات دنیوی انسان‌ها را در گذشته و حال به خوبی بیان کرد.

رابطه مودودی و اقبال لاهوری

از جمله افرادی که عنایت خاصی به مجله استاد مودودی و دعوت منحصر به فردش داشت، دکتر اقبال لاهوری بود. وی در مورد مودودی می‌گفت: «این مرد دین پیامبر خدا ﷺ را با قلمی که به خواست خدای متعال مورد تأیید آن حضرت است، عرضه می‌دارد». اقبال نیز به نوبه خود با اشعار زیبا، سخنرانی‌های حماسی و بحث‌های علمی روح جهاد را در نسل جدید این امت می‌دمید.

اقبال جهت دیدار با استاد، دعوتنامه‌ای را از طریق یکی از دوستان خود برای ایشان فرستاد. استاد هم دعوتش را لیبیک گفت و برای دیدار با اقبال به شهر لاهور رفت. در بین استاد مودودی و علامه اقبال لاهوری سه دیدار متوالی صورت گرفت و بعدها استاد مودودی در مورد اقبال و اندیشه‌هایش گفت:

«من و اقبال اتفاق نظرهای زیادی در آراء و دیدگاه‌های خویش داشتیم؛ زیرا آنچه را که من در سر می‌پروراندم، دقیقاً همان چیزی بود که اقبال نیز در نظر داشت. این برنامه بر دو موضوع اساسی تمرکز داشت: (۱) بیان سمت و سوها و رویکردهای نظام اسلامی با اسلوبی علمی و (۲) آماده‌سازی مردانی که شایستگی رهبری مسلمانان را چه از لحاظ فکری و چه از لحاظ علمی داشته باشند».

هجرت استاد به پنجاب به دعوت اقبال

محمد اقبال به استاد مودودی پیشنهاد کرد که از حیدر آباد به پنجاب - مهد تمامی جنبش‌ها و دعوت‌ها - هجرت کند. استاد نیز این پیشنهاد را پذیرفت و در مارس ۱۹۳۸م در روستایی کوچک از توابع پنجاب که دارالاسلام نام داشت و هرگز روی عمران و آبادانی را به خود ندیده بود و در عین حال به دور از هیاهوی زندگی جدید شهری بود، رحل اقامت افکند. زمین روستا را دوست محمد اقبال برای خدمت به اسلام وقف کرده بود. اما مدت زمان زیادی از اقامت استاد در این روستا نگذشته بود که خبر فوت محمد اقبال به گوش وی رسید. استاد در مورد فوت اقبال می‌گفت: «با مرگ این مرد بزرگ بزرگترین تکیه‌گاه زندگی خود را از دست دادم».

استاد بعد از فوت اقبال، یک ماه و نیم دیگر در روستای دارالاسلام ماندگار شد؛ اما به سبب بروز اختلاف مابین او و صاحب زمین وقفی بر سر اهداف آن، آنجا را به سمت لاهور ترک کرد.

مستولان «دانشکده حمایت الاسلام» با اطلاع از حضور استاد در لاهور به وی پیشنهاد کردند که به عنوان سخنران در دانشکده به فعالیت پردازد. استاد نیز این پیشنهاد را پذیرفت؛ اما به عنوان سخنران افتخاری و در طول یک سالی که در آنجا مشغول فعالیت و دعوت بود، کوچکترین مبلغی به عنوان حقوق دریافت نکرد.

او به این ترتیب با حرکتی رو به رشد و از ماهنامه ترجمان القرآن، تدریس در دانشکده حمایت الاسلام و سخنرانی در مؤسسات و دانشگاه‌ها نسل جدیدی از روشنفکران را مورد خطاب قرار داد؛ با این هدف که از آنان اسلام‌گرایانی باتقوا بسازد تا در آینده مسئولیت سنگین دعوت در شبه قاره هند را بر عهده بگیرند.

تأسیس جماعت اسلامی

در بیست و چهارم آگوست ۱۹۴۱م با دعوت استاد مودودی جمعی از افرادی که شور و اشتیاق فراوانی به فکر، اندیشه و دعوت وی داشتند، گرد هم جمع شدند تا در مورد تأسیس جماعتی اسلامی با هدف برپایی نظام اسلامی، به بحث و تبادل نظر بپردازند.

حاضران در پایان به اتفاق بر تأسیس چنین جماعتی تا مرحله اجرا تأکید کردند و در همان جمع نیز اساسنامه جماعت، که اهداف و عقاید آن را بیان می داشت، تدوین شد.

تجدید بیعت با خدا و رسول او

در بیست و ششم آگوست ۱۹۴۱م جماعت اسلامی اساسنامه خود را با حضور تمامی اعضا به تصویب رساند و استاد ابوالاعلی مودودی - کسی که تمام جوانی خود را صرف تأسیس چنین الگویی از اجتماع مسلمانان نموده بود - برخاست و دوباره شهادتین را بر زبان جاری کرد و پیوستن خود را به «جماعت اسلامی» اعلام کرد. دیگر اعضا و حاضران در جلسه نیز به تبعیت از وی ادای شهادتین کردند و با خدا و رسولش تجدید بیعت کردند. در آن جمع، تعریف می کردند که جو حاکم بر جلسه بسیار احساس برانگیز بود؛ به گونه ای که همه و بویژه استاد همچون نوجوانی که تازه سنگینی مسئولیت های خویش را در عرصه زندگی دریافته باشد، گریه می کردند و این صحنه مصداق بارز این بیت اقبال لاهوری بود:

چون می گویم مسلمانم بلرزم که دانم مشکلات لا اله را

استاد به جهت سنگینی مسئولیتش به نسبت دیگر اعضا بیشتر از همه گریه می‌کرد تا جایی که محاسنش با اشک‌های پی‌پی ریزان، خیس شده بود. این جماعت کوچک به موجب اساسنامه خود، سید ابوالاعلی مودودی را به عنوان رهبر و امیر جماعت برگزید و کار خود را با ۷۵ عضو و با سرمایه‌ای در حدود ۷۰ روپیه آغاز کرد.

هجرت به سوی مکانی آرام

ده ماه پس از تأسیس جماعت اسلامی در لاهور، مجلس مشورتی آن تصمیم گرفت که مقر اصلی خود را از آنجا به مکانی آرام‌تر منتقل کند. مالک زمین وقفی قریه دارالاسلام - که قبلاً درباره او صحبت کردیم - با شنیدن این خبر به جماعت اسلامی پیشنهاد کرد که حاضر است بدون هیچ قید و شرطی بار دیگر زمین را در اختیار آنان قرار دهد. جماعت هم پذیرفت و استاد مودودی با جمعی از همکاران نخبه و فرهیخته خود به قریه دارالاسلام نقل مکان کرده و تا آغاز قیام پاکستان در آنجا حضور داشتند؛ اما بعد از کشتارهای فجیعی که در خلال تبادل ساکنان هند و پاکستان صورت گرفت، استاد مجدداً به لاهور بازگشت و تا پایان عمر همانجا را مقر اصلی جماعت ساخت.

به هنگام تأسیس کشور پاکستان در آگوست ۱۹۴۷م، استاد و یارانش نیز با عبور از دریایی از خون و آتش از دارالاسلام به لاهور بازگشتند و به این ترتیب جماعت اسلامی نیز به دو شاخه تقسیم شد که یک شاخه آن در هندوستان و شاخه دیگر در پاکستان به فعالیت خود ادامه می‌داد. هر کدام از این جماعت‌ها دارای نظام اداری و شیوه عمل خاص خود بودند تا مسئولیت‌هایی را که به آنان واگذار شده بود، به نحو احسن انجام دهند.

قیام پاکستان

بعد از اعلام تشکیل کشور پاکستان در ۱۹۴۷م و آزادی و استقلال ملت مسلمان آن کشور پس از تحمل دو قرن ظلم و ستم‌های استعمار انگلیس، استاد مودودی وارد مرحله جدیدی از دعوت خویش شد. وی با هجرت به پاکستان، شهر لاهور را به عنوان اقامتگاه خود برگزید؛ اما باز هم سختی‌ها و مشکلات، فرصت لحظه‌ای استراحت به او نمی‌داد و در نخستین اقدام خود از اعضای جماعت اسلامی دعوت کرد که برای خدمت به پناهندگان هندویی که سرزمین و مال و اموالشان را به جای گذاشته بودند، بسیج شوند؛ هزاران پناهنده‌ای که به علت درگیری‌های درگرفته مابین مسلمانان، هندوها و سیک‌ها، در راه کشته و عده بسیاری نیز زخمی شده بودند؛ دخترانشان را به سرقت برده بودند و کودکان زیادی نیز تلف شده بودند؛ دار و ندارشان را به غارت برده و منازلشان را سوزانده بودند.

با دعوت استاد، همه اعضا، همکاران و هواداران جماعت اسلامی به سوی مرزهای پاکستان شتافتند و اردوگاه‌هایی را برای استقبال از پناهندگان بنا کردند. حتی برای آنان غذا نیز پخته، بیمارانشان را مداوا و مرده‌هایشان را نیز دفن می‌کردند.

استاد با هوشمندی و تیزی خاصی معتقد بود با شرایط جدید پیش آمده، عواقب وخیمی در انتظار حکومت پاکستان است و رویارویی با آن مستلزم ورود مردانی در عرصه است که با ایمانی صادقانه، عزمی استوار، همتی والا، شخصیتی ثابت و با هوشیاری عمیق به نیازهای عصر جدید پاسخ گویند و با همین انگیزه، تمام ذهن و فکر خود را بر سه امر مهم متمرکز ساخته بود:

۱) همکاران او ضمن قوت در زمینه عقیده اسلامی، در رفتار فردی خویش نیز باید عادل و قابل اعتماد باشند. استاد در این مورد می‌گفت: «مشاهدات من نشان می‌دهد تنها چیزی که در نهایت به جنبش‌ها و دعوت‌ها ضربه می‌زند، پذیرش اعضای است که در زندگی خویش شخصیت ثابتی ندارند؛ برای مثال جنبش «الخلافة» را در نظر بگیرید. در کنار بی‌شمار مردان صالح و پاک، مسلمانان عامی زیادی نیز در آن عضو بودند که استقامت لازم را برای آن کار نداشتند و سرانجام با رفتارهای اشتباه خود، چهره این جنبش و رهبران فاضل آن را خدشه‌دار ساختند و از آنجا که مسلمانان میلیون‌ها رویه برای کمک به جنبش پرداخته بودند و عده‌ای در آن خیانت کردند، بعد از آن در هر طرح و پروژه‌ای که با نام اسلام یا وطن انجام می‌شد، به دیده شک و تردید می‌نگریستند. به همین دلیل و بر پایه مشاهدات و تجربیاتم معتقدم که هیچ ضرورتی ندارد به شمار و تعداد داعیان بیافزاییم، بلکه مهم آن است افرادی را گرد خود جمع کنیم که در پاکدامنی و نیکرفتاری زیانزد مردم باشند تا با سپردن امانات به آنان مطمئن باشیم که آن را به اهلش سپرده‌ایم».

۲) نظام دعوت باید قوی و مستحکم باشد و به هیچ وجه تساهل و سستی در آن راه پیدا نکند. استاد در این زمینه می‌گوید: «از جمله عوامل فروپاشی دعوت‌ها رخنه‌پذیر بودن آنهاست؛ به همین علت ما تصمیم گرفتیم که سیستم دعوت خود را در نهایت استحکام و استواری پی بریزیم؛ به گونه‌ای که ضعف و کم‌کاری هیچ یک از اعضا برایمان قابل قبول نیست و از اینکه یکی از عزیزانمان ما را ترک کند بسیار خرسندتریم تا اینکه به جای او فردی ضعیف و سست اراده به ما بپیوندد؛ زیرا گروهی کوچک با نظامی قوی و اعضائی که همچون یک صف یکپارچه و

نفوذناپذیر عمل می‌کنند، از یک گروه با سیاه لشکرهای فراوان موفق‌تر است؛ لذا یکی از شرایط عضویت در جماعت این است که هر عضوی به ادای فرایض ملتزم باشد و از گناهان کبیره بپرهیزد و حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام بداند؛ زیرا این شروط حداقل چیزهایی هستند که هر مسلمانی از طرف خدا و رسولش ملزم به اجرای آنها است. به همین دلیل کسی که نمی‌تواند به چنین شرایطی التزام داشته باشد، از ما نیست».

۳) دعوت در آن واحد باید در برگیرنده دو عنصر مهم باشد: نخست عنصری که با فرهنگ اسلامی قدیمی تربیت می‌کند و دوم عنصری که به شیوه عصر جدید فرهنگ‌سازی می‌کند. هر دوی این عناصر باید در جریان جنبشی که هدفش برپایی حکومت اسلامی و برچیدن اسطوره جدایی دین از سیاست است، به موازات هم حرکت کنند؛ زیرا روشنفکران عصر جدید هر چقدر با دین اسلام صادقانه و مخلصانه رفتار کنند، مادام که اسلام را به خوبی نفهمند، قادر نیستند که نظام اسلامی را برپا کنند و به همین شکل نیز، علما و دانشمندان علوم دینی هر اندازه در علوم اسلامی آگاهی و تبحر داشته باشند، باز هم در مواجهه با مسائل عصر جدید به تنهایی نمی‌توانند سکان‌دار کشتی حکومت اسلامی باشند. از این روست که این دو نوع فرهنگ، ناگزیر باید در هم ادغام شوند تا این آمیزه جدید در برپایی تمدنی کامل و مبتنی بر دین الهی به کار رود.

جهاد استاد برای برپایی حکومت اسلامی

بزرگترین فعالیت استاد مودودی، جهاد طولانی و مستمر ایشان برای برپایی حکومت اسلامی در پاکستان بود و در این راه سختی‌ها و مشکلات فراوانی به جان خرید. استاد به خوبی می‌دانست که ایستادن در

برابر باطل و مطالبه خضوع و گردن نهادن به حکم الهی از او و گفتن کلمه حق در برابر حاکم زورگو یعنی راه رفتن در جاده‌ای پر از خار؛ اما وی کاملاً بر این نکته واقف بود که راه مؤمنان همواره اینگونه بوده است و چیزی جز این نیست؛ زیرا کسی که ایمان دارد خداوند، رب او، اسلام، دین او و محمد ﷺ پیامبر اوست، ناگزیر هم باید طاغوت را رد کند؛ چون در قلب یک مؤمن هرگز دو چیز جمع نمی‌شود: ایمان به الوهیت خداوند و پذیرش او به عنوان یگانه حاکم و قانونگذار با اقرار و اعتراف به اینکه غیر او مصدر تشریح و قانونگذاری است.

زمام سلطه را در پاکستان طبقه‌ای فرنگی مآب در اختیار داشتند که بدترین چیز در نظر آنان اسلام بود. چند ماه پس از برپایی حکومت پاکستان این گروه شبهاتی در مورد اسلام و صلاحیت آن در مقام یک سیستم حکومتی در عصر جدید مطرح کردند. استاد خطر این وضعیت جدید را دریافت و همکارانش را گرد هم جمع کرد و به آنان گفت:

«رهبران پاکستان نظرات گوناگونی در مورد شیوه اداره حکومت در آینده بیان می‌کنند؛ در حالی که قرار بر این بود اسلام شیوه اداره حکومت پاکستان باشد. در ظرف این چند ماه سخنانی از آنان شنیده‌ایم که حاکی از آن است زمام امور در دست طبقه‌ای قرار گرفته است که هیچ ارزشی برای اسلام قائل نیستند؛ لذا امروز بر ما واجب است که فرصت‌ها را قبل از اینکه یکی یکی از دست بروند، غنیمت بشماریم؛ زیرا اگر این گروه بتوانند پایه‌های حکومت پاکستان را بر اساس دیدگاه‌های مردود و منحرف خود بنا نهند، محال است بعدها بتوان آن را تغییر داد، مگر با قربانی‌هایی هزاران بیشتر از آن چیزی که وضعیت کنونی ثمره آن است.»

بعد از این اعلان، استاد جهاد خود را برای برپایی حکومت بر اساس اصول اسلام آغاز کرد و در دانشکده حقوق لاهور در برابر جمع کثیری از حقوقدانان، دو سخنرانی مفصل با فاصله زمانی کم تحت عنوان «قانون اسلامی و راه‌های اجرای آن» ایراد کرد. وی در این دو سخنرانی بسیار موفق عمل کرد و نظر اکثر حقوقدانان را در تأیید قانون اسلامی و اجرای آن در پاکستان به خود معطوف داشت.

استاد خواستار چهار امر مهم و اساسی برای برپایی حکومت است

استاد مودودی در مارس ۱۹۴۸ م درخواستی را که شامل چهار نکته بارز بود، تهیه و تدوین کرد و از هیئت مؤسسان خواست که آنها را اهداف حکومت قرار دهد. این چهار امر مهم عبارت بودند از:

- ۱- حاکمیت در پاکستان فقط از آن خدای یگانه است و حکومت فقط باید احکامی را اجرا کند که مورد رضایت الهی است.
- ۲- قانون اساسی حکومت، باید شریعت اسلامی باشد.
- ۳- تمام قوانین مخالف با شریعت باید برچیده شوند و در آینده نیز هیچ قانونی نباید در تضاد با شریعت تصویب شود.
- ۴- حکومت پاکستان فقط در چارچوب شریعت الهی باید اعمال قدرت نماید.

این خواسته‌های استاد در پاکستان به سرعت منتشر شد. این موضوع برای سکولارها بسیار ناخوشایند بود و چیزی از دستشان بر نمی‌آمد، جز اینکه بر استاد دروغ و افترا ببندند؛ برای مثال شایعه کردند که مودودی گفته است سوگند وفاداری به حکومت حرام است. این اتهام در حقیقت تلفیقی از سخنان استاد بود و او هرگز چنین چیزی بر زبان نیاورده بود و

تنها در پاسخ یک سؤال گفته بود: «هیچ مسلمانی جایز نیست که مطلقاً به غیر خداوند سوگند یاد کند».

حاکمان وقت، زمانی که نتوانستند با چنین تهمتی فعالیت‌های استاد و جماعتش را توقیف کنند، تهمت جدیدی متوجه استاد ساختند و گفتند: او جهاد برای آزادی کشمیر را حرام می‌داند؛ اما کاملاً برعکس، استاد بر شروع فوری جهاد برای آزادسازی کشمیر پافشاری می‌کرد، ولی سید ظفرالله خان، وزیر امور خارجه وقت پاکستان، مانع این حرکت استاد شد؛ زیرا او یک قادیانی ملتزم بود و از جمله سیاست‌های قادیانی‌ها این بود که کشمیر، تحت سیطره هند باقی بماند؛ این فعالیت جدید جماعت اسلامی باعث شد بسیاری از پیروان استاد مودودی را دستگیر و روانه زندان کنند که شیخ طفیل محمد نیز یکی از آنان بود.

دستگیری استاد

استاد مودودی را نیز در اکتبر ۱۹۴۸م در حالی که مشغول تدریس قرآن بود، بازداشت کردند و به زندان فرستادند. او بیست ماه را در زندان به سر برد و در آن ایام از بیماری سنگ کلیه بسیار رنج می‌کشید و سختی‌های بسیاری متحمل شد و پس از آزادی، مسافرت‌های خود را به جای جای پاکستان آغاز کرد. هدف او از این مسافرت‌ها این بود که چارچوب‌های حکومت اسلامی را برای عموم مردم به خصوص روشنفکران تبیین کند و شبهاتی را که فرنگی مآبان، قادیانی‌ها و دین‌فروشان در مورد برپایی حکومت اسلامی در عصر حاضر دامن زده بودند، از بین ببرد.

اتفاق نظر علما بر سر اصولی که حکومت اسلامی باید بر پایه آن شکل گیرد هیئت مؤسسان در سپتامبر ۱۹۵۰م نظر خود را در مورد اصول حکومت بیان داشت که بسیاری از مواد آن با روح اسلام ناسازگار بود. استاد به شدت این بیانیه را محکوم کرد و به همین مناسبت در شهر لاهور جلسه‌ای ترتیب داد و در آنجا دیدگاه‌های خود را در مورد بیانیه هیئت مؤسسان ابراز داشت و با شجاعت کامل خطرات نهفته در آن را برملا ساخت. این اظهارات استاد باعث شد که حکومت آن بیانیه را لغو و در این باره مجدداً تصمیم‌گیری کند.

نظرات و دیدگاه‌های مودودی، لیاقت علی خان، نخست‌وزیر وقت دولت پاکستان، را به تنگنا و فشار انداخت و به همین جهت از کارشناسان مربوطه و اهل علم خواست اصول ثابتی برای حکومت اسلامی پیشنهاد کنند که مسلمانان بر سر آن با هم اختلاف و مناقشه‌ای نداشته باشند. لیاقت علی خان گمان می‌کرد که علمای پاکستان هرگز با هم اتفاق نظر پیدا نخواهند کرد و می‌تواند این امر را دستاویز و بهانه‌ای برای تشکیل حکومت سکولار قرار دهد؛ اما گمان او باطل بود؛ زیرا علمای زیادی در شهر کراچی جمع شدند تا این مسأله را مورد بحث و بررسی قرار دهند و در خصوص آن به شور بنشینند. در این نشست نمایندگان تمام گروه‌های دینی پاکستان حضور داشتند. استاد مودودی در این جلسه نقش بسیار مهمی ایفا کرد؛ زیرا باعث شد که در بین علما و مشایخ اتفاق نظر حاصل شود؛ به این ترتیب که پیش‌نویسی ارائه داد که دربرگیرنده بیست و دو اصل از اصول اساسی حکومت اسلامی بود. علمای حاضر در جلسه نیز پس از یک سری اصلاحات جزئی، تمام آن اصول را به تصویب رساندند.

پیش نویس به هیئت مؤسسان تقدیم شد و با وصف آن، حکومت در تصویب قانون اساسی پاکستان وقت کشتی می کرد و این را بهترین فرصت می دانست تا مسلمانان دچار یأس و نومیدی شوند و عزمشان سست گردد.

شیوه‌های حکومت برای فشار بر استاد

حکومت پاکستان برای جلوگیری از تصویب قانون اسلامی از یک سو به سیاست وقت‌کشی، تعلل و فرسایش نیروی ملت روی آورده بود و از دیگر سو در صدد بود که از راه‌های گوناگون آوازه و شهرت استاد را لکه دار سازد و با تهمت‌های دروغین وی را از چشم مردم بیندازد؛ از جمله از طریق روزنامه نگاران مزدور اعلام می کرد که این مرد مخالف اندیشه مردم پاکستان و یا جاسوس هندوستان و آمریکاست. همچنین بوسیله بعضی از علما تلاش می کرد که بگوید مودودی در هیچ حوزه‌ای درس نخوانده است و دارای اجازه‌نامه اجتهاد نیست و لذا حق ندارد که در مورد قضایای مهم فتوا صادر کند. و در حقیقت آمده است تفسیر جدیدی از اسلام عرضه کند که هیچ یک از متقدمان و متأخران این امت چنین چیزی نگفته‌اند.

حکومت همچنین متخصصان امور تبلیغاتی خویش را به کار گرفت تا چهره استاد را مخدوش سازند و در میان مردم شایع کنند که مودودی از جاه طلبان است و تمام هدفش نشستن بر مسند قدرت است. در این گیرودار شاگردان خاورشناسان در بوق و کرنا می دمیدند که مودودی می خواهد سنتی را دومین منبع قانون قرار دهد که بسیاری از احادیثش ضعیف و جعلی است و استناد به آنها در مسائل قانونی صحیح نیست.

علاوه بر این، مسائل حاشیه‌ای را نیز به وجود آوردند تا اسلامگرایان به خود مشغول شوند و به این وسیله قضیهٔ اساسی یعنی برپایی حکومت اسلامی را فراموش کنند. از جملهٔ این مسائل حاشیه‌ای، جمعیت زنان مسلمان بود که با نظارت همسر نخست‌وزیر تأسیس شده بود. این جمعیت خواستار آن بود که زنان پاکستانی در زمینهٔ حقوق و مسئولیت‌ها از نمایندگی پارلمان گرفته تا کار در ادارات دولتی و حتی شرکت در مسابقات ورزشی با مردان مساوی باشند. جماعت اسلامی به ریاست استاد مودودی با قدرت هرچه تمام‌تر جلوی این فتنه را گرفت و در نهایت حکمت با آن رفتار کرد.

مسائل حاشیه‌ای دیگری نیز توسط عناصر سکولار، که در دستگاه‌های حساس حکومتی کار می‌کردند، به وجود آمد تا به این وسیله مردم قضایای اساسی را فراموش کنند. همچنین در این دوره قادیانی‌ها بسیار فعال شدند؛ زیرا به کمک رهبرشان ظفرالله خان، وزیر امور خارجهٔ وقت، در ارگان‌های مهم حکومت نفوذ کرده بودند.

ادامهٔ جهاد برای تصویب قانون اسلامی

استاد بعد از اینکه دریافت حکومت هیچ فعالیتی برای تصویب قانون اسلامی انجام نمی‌دهد نشست‌های عمومی در پنجم می ۱۹۵۲م در شهر کراچی ترتیب داد که در آن هزاران نفر از اهالی شهر حضور داشتند و در آن جلسه موضوع قانون اساسی را با جدیت تمام مطرح کرد و در پایان بیانیهٔ جدیدی در هشت ماده صادر کرد و ضمن آن اصولی را که علما برای تشکیل حکومت اسلامی پیشنهاد کرده بودند، دوباره قید نمود. استاد به همین منظور شهر به شهر می‌گشت و مردم طبقات گوناگون

جامعه را مورد خطاب قرار می داد و آنان را نسبت به تشکیل حکومت اسلامی تشویق می کرد. جماعت اسلامی نیز طومارهایی با امضای مردم در تأیید قانون اسلامی تهیه کرد که طول آن به کیلومترها می رسید و در پایان آن را به هیئت مؤسسان ارسال کرد. این طومارها علاوه بر هزاران تلگراف و نامه ای بود که به هیئت فرستاده شده بود تا جایی که حکومت مجبور شد هیئت مؤسسان را موظف کند دوباره در مورد قانون اساسی تصمیم بگیرد. یک روز قبل از اتخاذ چنین تصمیمی از جانب حکومت، جماعت اسلامی تظاهرات پر شکوهی در کراچی به راه انداخت که استاد هم یکی از افراد شرکت کننده در آن بود. تظاهرکنندگان همگی خواهان تصویب قانون اسلامی برای پاکستان بودند؛ اما از آنجا که پیش نویس جدید باز هم خالی از روح اسلام بود، هیئت مؤسسان نتوانست در برابر فشارهای وحشتناک مردم، در روز موعود آن را اعلام کند و تاریخ آن را به تعویق انداخت و گفته شد که پیش نویس قانون در روزهای آینده به ملت عرضه خواهد شد.

حکومت سرانجام پس از یک ماه انتظار - در آن زمان که خواهی نظام الدین نخست وزیر دولت بود - توصیه های جدیدی برای پیش نویس قانون اساسی به هیئت مؤسسان ارائه کرد که اکثراً مبتنی بر اصولی بود که علما دو سال قبل برای تشکیل حکومت اسلامی پیشنهاد کرده بودند.

آن روز برای مسلمانان روز پیروزی بود. استاد نیز این پیش نویس را در عین ضعف هایی که در آن وجود داشت تأیید کرد؛ اما سکولارها قبل از تصویب و اجرای این قانون، در فکر توطئه ای بودند تا آن را باطل نمایند.

انقلاب مسلمانان بر ضد قادیانی‌ها

در ایالت پنجاب درگیرهای خشونت بار و خونینی در بین مسلمانان و قادیانی‌ها رخ داد که صدها نفر از مسلمانان در خلال آنها شهید شدند. استاد در این مورد کتاب کوچکی به نام «مسأله قادیانی‌ها» نوشت و در آن به اختصار عقائد این گروه و توطئه‌های خطرناکشان بر ضد مسلمانان را برز ملا ساخت. حاکم پاکستان این حوادث را بهانه‌ای کرد تا در ایالت پنجاب حکومت نظامی اعلام کند؛ به همین منظور هیئت مؤسسان را منحل و خواجه نظام‌الدین را از پست نخست‌وزیری برکنار کرد.

دستگیری مجدد استاد

حکومت به جرم تألیف کتاب برضد قادیانی‌ها، استاد و بسیاری دیگر از مسلمانان را دستگیر کرد و به ناحق آنان را مقصر اصلی این درگیری‌ها و ناآرامی‌ها دانست و به این بهانه استاد را به دادگاه نظامی کشاند و حکم اعدامش را صادر کرد؛ زیرا بهترین فرصتی بود که می‌توانست از دست مودودی رهایی یابد و حکومتی سکولار بر اساس هوی و هوس‌های خود تشکیل دهد.

استاد مودودی هنگامی که حکم دادگاه را شنید، در رخسارش هیچ تغییری حاصل نشد و خدا را مثل همیشه سپاس گفت. اما هنگامی که به وی گفته شد فقط یک هفته فرصت طلب عفو از دادگاه را دارد، چهره‌اش چون آتش، سرخ شد و با شجاعت تمام گفت: هرگز از کسی طلب عفو نمی‌کنم؛ زیرا احکام مرگ و حیات در آسمانها صادر می‌شود نه در زمین و اگر آسمان حکم مرگ مرا صادر کرده باشد هیچ کس دیگری نمی‌تواند آن

را تغییر دهد. استاد همچنین به تمامی همکاران و از جمله خانواده‌اش سفارش کرد که به هیچ وجه از دادگاه درخواست عفو نکنند. مدتی نگذشته بود که همان دادگاه نظامی حکم جدیدی صادر کرد و مجازات اعدام را به حبس ابد تخفیف داد. استاد بیست و پنج ماه را در زندان به سر برد تا اینکه سرانجام شاگردانش به دیوان عالی کشور در مورد صلاحیت دادگاه بدوی برای رسیدگی به این پرونده اعتراض کردند. دیوان حکم برائت را صادر کرد و استاد از زندان آزاد شد. با آزادی استاد تظاهرات، راهپیمایی‌ها، نشست‌ها و دیدارهای مختلفی در سراسر پاکستان برپا شد و جای جای ملت از آزادی رهبر جماعت اسلامی استقبال کردند و مجدداً خواستار اجرای شریعت اسلامی در پاکستان شدند.

قانون اسلامی جدید

استاد پس از آزادی همچنان به مبارزات خود ادامه داد و هیئت مؤسسان نیز کار خود را دوباره از سر گرفت تا اینکه در نهایت روز بیست و سوم مارس ۱۹۵۶م مژدهٔ تصویب قانون جدید به ملت پاکستان داده شد که به جز غرب زده‌ها، کمونیست‌ها، قادیانی‌ها و سرمایه‌داران منفعت طلب، مورد استقبال تمام طبقات ملت قرار گرفت. استاد در این مورد گفت:

«... ما امروز زندگی جدیدی را آغاز می‌کنیم؛ زندگی یک ملت آزاد که با زبان نمایندگان خود اعلام داشت که حاکمیت در پاکستان باید از آن خدای متعال باشد و قدرت، امانتی از جانب خدای عَلَّامٌ است که نگهداری از آن در چارچوب حدود الهی بر ملت پاکستان واجب است».

کودتای نظامی

ملت پاکستان مدت زیادی طعم شیرین قانون اسلامی را - که برای تحقق آن سالها مبارزه و شهدای زیادی را در این راه تقدیم نموده بود - نچشید که ناگهان جریان تاریخ تغییر کرد و در روز ۸ اکتبر ۱۹۸۵م ژنرال محمد ایوب خان، فرمانده ارتش، کودتا و پارلمان را منحل اعلام کرد؛ همه چیز را از بین برد و کشور را به گرداب سختی‌ها و مشکلات افکند.

موضع‌گیری‌های استاد در دوران حکومت نظامی

دوران ایوب خان بهترین زمان ممکن برای دشمنان اسلام بود؛ بویژه اینکه گروه منکرین سنت که به «پرویزیه» مشهور بودند، فعال شدند و حکومت نظامی وقت نیز از آنان حمایت می‌کرد. این موضوع باعث شد که اختلافات فکری در مورد سنت پاک نبوی به اوج خود برسد و حکومت از این آب گل آلود استفاده کند تا به این وسیله کتاب‌ها و مجلات گمراه‌کننده را توسط ارگان‌ها و دستگاه‌های خود در میان مردم توزیع کند.

استاد این گمراه‌کردن مردم را بیشتر جهت دست داشتن حکومت در آن تحمل نمی‌کرد و به همین جهت عملاً وارد عرصه مبارزه شد و یکی پس از دیگری شبهات و گمراهی‌های این فرقه ضالّه را پاسخ داد و آنان را از لحاظ علمی، تاریخی و عقلی کاملاً رد کرد و سرانجام به این غائله پایان داد.

در مارس ۱۹۶۱م حکومت قوانین جدیدی در مورد احوال شخصیه تصویب کرد که با شریعت اسلامی کاملاً متافات داشت. این جسارت به حدی بود که انگلستان در دوران استعمار چنین جرأتی به خود نداده بود که احکام اسلامی را در مورد احوال شخصیه لغو کند.

استاد با شجاعت تمام در مقابل این قوانین ایستاد و اعلام کرد هر کس به آنها عمل کند گناهکار است و به همین منظور حواشی زیادی بر تک تک قانون‌ها نوشت و مخالفت آنها را با نصوص قرآن و سنت پاک پیامبر ﷺ ثابت نمود. این موضوع ایوب خان را به شدت خشمگین ساخت، اما این بار متعرض استاد نشد، بلکه به جای او دبیر کل جماعت اسلامی و افراد بسیاری - حتی صاحب چاپخانه‌ای که نوشته‌های استاد در آنجا چاپ می‌شد - را به زندان فرستاد. ایوب خان به خاطر سلطه مطلقه که بر پاکستان داشت، قوانین زیادی را که مخالف با اسلام و دموکراسی بود به تصویب رساند؛ همین مسئله باعث شد آزادی‌های فردی محدود شود و روزنامه‌ها تحت نظارت شدید حکومت قرار گیرد و کسی جرأت مخالفت با حکومت را نداشته باشد. تنها فردی که در این دوران خفقان وارد میدان شد، استاد مودودی بود که قوانین ایوب خان را کاملاً نقد کرد و با شجاعتی بی‌نظیر تمام خطرات ناشی از آن قوانین را که در راستای تحکیم دیکتاتوری ایوب خان در پاکستان بود، به همگان اعلام کرد؛ به گونه‌ای که به خاطر تندمی مطالب، روزنامه‌ها از چاپ سخنان استاد مودودی امتناع می‌کردند. اما دهان‌ها هرگز بسته نشد و صدای استاد به اقصی نقاط کشور رسید و ارکان حکومت ایوب خان را به لرزه در آورد، به طوری که حکومت او ۵ سال بیشتر دوام نیاورد و این بت سرانجام در ۱۹۶۹م پس از کاشت بذر اختلاف و نابودی در ملت پاکستان و جدا کردن پاکستان غربی از پاکستان شرقی (بنگلادش)، فرو ریخت.

جماعت اسلامی پس از تصویب قوانین ایوب خان در اکتبر ۱۹۶۳م نشست عمومی خود را با حضور هزاران نفر از اعضا و هواداران خود برگزار کرد. حکومت از برگزاری چنین نشستی بسیار ناخرسند بود؛ اما به

رغم تمام مشکلات و سنگ اندازی های او، جماعت در تاریخ تعیین شده جلسه را برگزار کرد، ولی حکومت استفاده از بلندگو را در حالی که ده هزار نفر در آنجا حضور داشتند، ممنوع اعلام کرده بود. بنابراین جماعت شیوه قدیمی رساندن صدا را انتخاب کرد، به این ترتیب که افرادی تک تک کلمات استاد را برای مردم تکرار می کردند و آن را به صف های آخر می رساندند. استاد سخنرانی خود را آغاز کرد و هنوز مدت زیادی از شروع سخنانش نگذشته بود که اخلاص گران نظم جلسه را بر هم زدند و شعارهایی بر ضد مودودی و جماعت او سر دادند و سپس به سوی استاد آتش گشودند. یکی از آشوبگران تیری به سوی استاد شلیک کرد که خوشبختانه به او اصابت نکرد، اما یکی از اعضای جماعت به سبب آن شهید شد. استاد ایستاده به سخنان خود ادامه داد و به رغم اینکه عده ای به وی توصیه می کردند که نشسته سخن بگوید با صدای بلند گفت: «اگر من بنشینم چه کسی خواهد ایستاد؟». وضعیت جلسه همچنان ناآرام بود و چیزی نمانده بود که مردم با آشوبگران مسلح درگیر شوند و همان چیزی که رأس این توطئه می خواست به وقوع بپیوندد. استاد همه را به آرامش فراخواند و اعلام کرد آشوبگران را در نهایت آرامش و بدون اینکه با آنها درگیر شوند، از چادرها بیرون کنند. استاد در این جلسه جمله مشهوری را بر زبان آورد که در تمام پاکستان پیچید؛ استاد گفت:

«جنبش اسلامی همچون آبی جاری است که هر گاه در مسیر خود صخره ای بیابد در برابرش سر تسلیم فرود نمی آورد؛ بلکه به حکم طبیعت خود، به چپ و راست می رود تا به جریانش ادامه دهد و صخره را، در حالی که بر انگشتانش از شدت خشم گاز می گیرد، پشت سر نهد. مگر صخره تا به این حد است که سرانجام نابود می گردد و خدا بهترین چاره اندیشان است.»

حکومت بعد از شکست در توطئه‌های منحوس خود، بدون هیچ بهانه‌ای جماعت اسلامی را منحل و تمام اموال آن را مصادره کرد و رهبران جماعت اسلامی و در رأس آنان استاد ابوالاعلی مودودی را، دستگیر کرد. دستگیر شدگان ۴۰ نفر بودند که همگی به زندان افتادند اما در نهایت حکم برائت آنان در ۲۵ سپتامبر ۱۹۶۴م توسط دیوان عالی کشور صادر شد و همه پیروزمندانه به عرصه دعوت بازگشتند.

استاد یک بار دیگر بر سر قضیه عید فطر دستگیر شد. جریان از این قرار بود که در ۱۹۷۵م روز عید مصادف با روز جمعه شد. ایوب خان بر اساس مشتی خرافات قدیمی معتقد بود که هرگاه روز عید با روز جمعه همزمان شود، حکومت زمانه برچیده خواهد شد و بسیار تلاش کرد تا عید را به روز پنجشنبه موکول کند. به همین واسطه به همگان اعلام کرد هر کسی این موضوع را قبول نکند دستگیر خواهد شد. اما استاد این گفته ایوب خان را محکوم کرد و روز عید را منوط به رؤیت هلال ماه کرد. سرانجام مردم جمعه را عید اعلام کردند و استاد مجدداً دستگیر شد و دو ماه دیگر را در زندان به سر برد.

این مختصری از جهاد استاد ابوالاعلی مودودی در راه برپایی حکومت اسلامی بود. جهاد وی جنبه‌های گوناگونی داشت و در عرصه‌های مختلفی بود. او با تمام جریان‌های الحادی مبارزه کرد؛ با کمونیست‌ها، غرب زده‌ها، قادیانی‌ها، منکرین سنت، خرافه پرستان، دین فروشان و...؛ که در تمام مبارزات، پیروز و سربلند از میدان خارج شد.

وی سرانجام پس از عمری تلاش طاقت فرسا در راه اعتلای کلمه حق و ابطال باطل در ۲۲ سپتامبر ۱۹۷۹م در سن ۷۶ سالگی دار فانی را وداع گفت و به ملکوت اعلی پیوست و نسلی را پس از خود به جای

گذاشت که به دعوت او ایمان و بر ادامه جهاد برحقش یقین کامل داشتند. استاد ابوالاعلی مودودی از نسل پاک پیامبر و از آن دسته سادات حسینی بود که روح جهاد در قطره قطره خونش جاری بود و در این راه به تاسی از نیاکان بزرگوارش از هیچ قدرتی جز خدای متعال باکی نداشت.

از استاد شش پسر و سه دختر به جای مانده است؛ پسرانش به ترتیب عمر فاروق، احمد فاروق، محمد فاروق، حسین فاروق، حیدر فاروق و خالد فاروق و دخترانش حمیرا، اسماء و عایشه نام دارند.

روحش شاد و یادش گرامی باد!

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی رَسُوْلِهِ الْكَرِیْمِ

پیشگفتار چاپ نخست (ناشر عربی)

این کتابی است که استاد ابوالاعلی مودودی در سال ۱۳۶۰ هجری قمری (۱۹۴۱ میلادی) تألیف کرد و فصل‌های آن را در چند شماره به صورت پیاپی در ماهنامه خود به نام «ترجمان القرآن» منتشر ساخت و بعدها آن را گردآوری کرد و در کتابی با عنوان «المصطلحات الاربعه فی القرآن» به چاپ رساند. نوشته استاد مودودی در مقدمه این کتاب درباره اهمیت این چهار اصطلاح در اسلام، ما را از یادآوری مجدد آن در این پیشگفتار بی نیاز می‌گرداند؛ لذا فقط به بیان تاریخ تألیف کتاب و دلایلی که باعث نوشتن آن شد، بسنده می‌کنم.

تألیف کتاب در سال ۱۳۶۰ هجری قمری - سال تأسیس «جماعت اسلامی» در هندوستان - به پایان رسید و به نوبه خود نقش بزرگی در روشن سازی دعوت جماعت اسلامی و تعیین جایگاه آن در بین احزاب و انجمن‌های هندوستان ایفا کرد و پس از آن بود که هر عضو جدید الورود جماعت اسلامی، به روشنی تفاوت میان دعوت جماعت و دعوت سایر احزاب و انجمن‌ها را دریافته بود؛ به‌رغم اینکه بعضی از این احزاب و انجمن‌ها ادعا می‌کردند که جز برای اسلام و نشر دعوت آن شکل نگرفته‌اند.

این کتاب تاکنون چهار بار و هر بار در تیراژ ۳/۰۰۰ جلد به زبان اردو به چاپ رسیده است و به هیچ زبان دیگری ترجمه نشده است، جز این ترجمه عربی که برادر فاضل استاد سید محمد کاظم سباق از همکاران «دارالعروبة الاسلامیة» زحمت آن را تقبل کرده و ما نیز در اینجا آن را به برادران عرب زبان خود تقدیم می‌کنیم.

کتاب المصطلحات الاربعه فی القرآن دومین کتاب از سری کتاب‌های ما است که در دژ مستحکم اسلام، شهر دمشق، با تلاش فراوان برادران دینیمان، که خدای متعال قلب‌هایمان را به عشق اسلام و جانفشانی در راه او گرد هم آورده است، به زیور طبع آراسته می‌گردد؛ خداوند آنان و خانواده‌هایشان را پاداش نیک دهد و ما را در عمل به آنچه که مورد رضایت اوست، توفیق عنایت فرماید. به راستی که توفیق یافتن به دست اوست و همو شنوا و اجابت‌کننده دعاهاست!

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

لاهور

۱۳ جمادی الاولی ۱۳۴۷ هـ . ق

مطابق با ۸ ژانویه ۱۹۵۵ میلادی

بنده عاجز و نیازمند رحمت الهی

محمد عاصم الحداد

مقدمه مؤلف

چهار واژه اله، رب، دین و عبادت پایه و اساس اصطلاحات قرآنی‌اند و همچنین محور اصلی دعوت این کتاب (مقدس‌الهی) را تشکیل می‌دهند. خلاصه آنچه که قرآن کریم به سوی آن دعوت می‌کند، این است که خدای متعال، یگانه معبود بی همتا و پروردگار یکتای بی نیاز است. هیچ اله و ربّی جز (ذات مبارک) او وجود ندارد و در ربوبیت و الوهیت خویش بدون شریک است؛ لذا بر انسان واجب است (از ته دل) از اینکه خدای متعال اله و معبود اوست، راضی و خشنود باشد و (در همه حال) فقط او را ربّ خویش بدانند؛ به الوهیت و ربوبیت غیر او کفر بورزد و منکر آن باشد؛ تنها او را عبادت کند و غیر او را نپرستد؛ دینش را همواره برای او خالص گرداند و هر دینی را به غیر از دین او رد نماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾
(انبیاء: ۲۵)

ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستاده‌ایم، مگر اینکه به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا عبادت (اطاعت، بندگی و پرستش) کنید.

﴿ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾
(توبه: ۳۱)

پدیشان جز این دستور داده نشده است که تنها خدای یگانه را عبادت (اطاعت، بندگی و پرستش) کنند و بس. جز خدا معبودی نیست و او پاک و منزّه از شرک و رزی و چیزهایی است که ایشان آنها را انباز قرار می دهند.

﴿ إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ ﴾ (انبیاء: ۹۲)

این ملت شما، ملت یگانه‌ای بوده (و آئین واحد و برنامه یکتایی دارد) و من پروردگار همه شما هستم، پس تنها مرا عبادت کنید (چرا که ملت واحد، باید با برنامه واحد، به خدای واحد رو کند).

﴿ قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ بَنِيَّ رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ ﴾ (انعام: ۱۶۲)

(ای پیغمبر! به کسانی که تو را همچون خود به شرک و رزی می خوانند) بگو: آیا (سزاوار است که) پروردگاری جز خدا را بطلبیم (و معبودی جز او را پرستش بکنم) و حال آنکه خدا پروردگار هر چیزی است!؟

﴿ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴾
(کهف: ۱۱۰)

پس هر کس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند، و در عبادت پروردگارش کسی را شریک نسازد.

﴿ وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا
الطَّاغُوتَ ﴾
(نحل: ۳۶)

ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه پیغمبران این بوده است) که خدا را عبادت کنید و از طاغوت (شیطان، بتان، ستمگران و غیره) دوری کنید.

﴿أَفَعَيِّرَ دِينَ اللَّهِ يَتَّبِعُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ
طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾
(آل عمران: ۸۳)

آیا جز دین خدا را می‌جویند (که اسلام است؟) ولی آنان که در آسمانها و زمین‌اند از روی اختیار یا از روی اجبار در برابر او تسلیم‌اند و به سوی او بازگردانده می‌شوند.

﴿قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ﴾
(زمر: ۱۱)

بگو: به من فرمان داده شده است به اینکه خدا را عبادت کنم و اطاعت را (از هر گونه شائبه کفر و شرک و ریا، پالوده سازم و) خاص او کنم.

﴿إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾

(آل عمران: ۵۱)

بی‌گمان خداوند، پروردگار من و پروردگار شماست؛ پس او را عبادت کنید. این راه راست است (و انسان را به سعادت هر دو جهان می‌رساند).

آیات فوق را فقط به عنوان مثال و نمونه ذکر کردیم؛ زیرا هر کسی که قرآن بخواند و آیات آن را به دقت مورد کنکاش قرار دهد، در نگاه نخست در می‌یابد تمامی هدایت‌ها و ارشاداتی که قرآن کریم با خود آورده است، فقط بر محور این چهار اصطلاح می‌چرخد و موضوع قرآن و اندیشه محوری آن چیزی نیست جز اینکه:

- ۱- فقط خدای متعال، اله و رب جهانیان است.
- ۲- هیچ اله و ربی جز خدای متعال وجود ندارد.
- ۳- لازم است که انسان فقط خداوند را عبادت کند.
- ۴- برای انسان سزاوار است که دینش (اطاعتش) را فقط برای خدای متعال خالص گرداند.

اهمیت اصطلاحات چهارگانه

پر واضح است هر که بخواهد آیات قرآن را به دقت مورد بحث و بررسی قرار دهد و در معانی آن تأمل و تعمق کند، ناگزیر باید معانی صحیح اصطلاحات چهارگانه را به خوبی بفهمد و همچنین مفهوم هر یک را به صورتی کامل و فراگیر درک نماید؛ زیرا مادام که انسان با مفهوم اله و نیز معنای رب و عبادت بیگانه باشد و نداند که واژه دین بر چه چیزی اطلاق می شود، قرآن نیز از دیدش کلامی مُهمَل و بی فایده به نظر می رسد که از معانی آن چیزی فهمیده نمی شود و در نتیجه قادر نخواهد بود که حقیقت توحید را بشناسد، ماهیت شرک را دریابد، عبادتش را مختص خدای سبحان نماید و دینش را برای او خالص گرداند.

به همین شکل نیز اگر مفهوم این اصطلاحات در ذهن انسان مبهم و در هم آمیخته و شناخت وی نسبت به معانی آن ناقص باشد، بدون شک تمام آیات قرآن که سراسر هدایت و ارشاد است، بر او مشتبه خواهد شد و به رغم ایمان کاملی که به قرآن کریم دارد، عقیده و اعمالش همچنان ناقص باقی خواهد ماند؛ کلمه طیبه لا اله الا الله را دائماً بر زبان جاری می سازد و در همان حال معبودهای گوناگون دیگری نیز به غیر از خداوند اله خویش برمی گزیند. پیوسته اعلام می کند هیچ ربی جز خدای متعال وجود ندارد؛ اما در مقام عمل مطیع اربابان دیگری غیر از خداوند است؛ با نهایت صدق و اخلاص فریاد بر می آورد که جز خدای متعال کسی را عبادت نمی کند و فقط برای او خضوع و کرنش می کند، ولی با این وجود (دلش) سخت مشغول عبادت اله های گوناگونی غیر از خداوند است؛ با صراحت تمام به همه می گوید که او همواره در پناه و حریم دین خدای متعال است و اگر در این میان شخصی مدعی انتسابش به ادیان دیگری

غیر از اسلام شود، بر او هجوم می‌برد و با او به جنگ و ستیز برمی‌خیزد، ولی خود همچنان دست به دامان آن ادیان باقی می‌ماند.

بدون شک چنین فردی غیر از خدای متعال احدی را به دعا نمی‌خواند و غیر او را اله یا رب نمی‌نامد؛ اما در واقع از حیث معانی مختلفی که دو واژه اله و رب برای آنها وضع شده است، اله‌ها و اربابان گوناگونی دارد و بیچاره خود نیز اصلاً احساس نمی‌کند که آنها را شریک خداوند قرار داده است و (متأسفانه) هرگاه اگر او را متوجه سازید که (تاکنون) غیر خدا را عبادت کرده و مرتکب (گناه بزرگ) شرک در دین شده است، شما را به سختی مورد تعرض قرار خواهد داد و این در حالی است که حقیقتاً از لحاظ معانی دو واژه عبادت و دین، غیر خدا را پرستیده و بی‌شک تاکنون داخل دینی غیر از دین خدای متعال بوده است؛ ولی با این وجود خود اصلاً نمی‌داند که تمام اعمالش در واقع عبادت غیر خداست و آن وضعیتی که گرفتارش شده است در واقع دینی است که خداوند هیچ دلیل و برهانی بر صحت آن فرو نفرستاده است.

علت حقیقی این فهم نادرست

با نگاهی به عصر جاهلیت و صدر اسلام، به خوبی درمی‌یابیم هنگامی که قرآن کریم بر قوم عرب نازل شد، فرد فرد اعراب معنا و مراد دو واژه اله و رب را به خوبی می‌شناختند؛ زیرا این دو کلمه از مدت‌ها قبل در کلامشان مورد استفاده قرار گرفته بود و به تمام معانی آن تسلط کاملی داشتند. به همین دلیل زمانی که آنها مخاطب گفته «لا اله الا الله و لا رب سواه و لا شریک له فی الوهیته و ربوبیته» قرار گرفتند، معنای راستین پیام آن دعوت می‌شدند، کاملاً درک کردند و بدون هیچ‌گونه پیچیدگی یا ابهامی فهمیدند

که گوینده این سخن با گفتن (لا اله الا الله و لا رب الا الله) چه چیزی را نفی می‌کند و از نسبت دادن چه صفتی به غیر خداوند خودداری می‌ورزد و همچنین با گفتن (الا الله) چه چیزی را مختص خدای متعال می‌کند و چه صفتی را خالص، برای او می‌داند. بنابراین کسانی که کافر می‌شدند در حقیقت با آگاهی و شناخت کامل از آنچه که (لا اله الا الله) آن را باطل می‌دانست، کفر می‌ورزیدند و به همین علت کفرشان گواه روشنی بود بر اینکه الوهیت و ربوبیت غیر خدا را کاملاً قبول داشتند. (در جبهه مقابل) نیز مؤمنان از سر بصیرت نسبت به تمامی آنچه که قبول کردن (لا اله الا الله) لازمه انجام یا ترک آن بود، ایمان می‌آوردند.

به همین شکل نیز دو واژه «عبادت» و «دین» در کلام اعراب رایج بود و خیلی خوب می‌فهمیدند که عبودیت چه کسی است؛ از چه حالتی به عبودیت تعبیر می‌شود؛ آن روش عملی که اسم عبادت بر آن اطلاق می‌شود، چگونه روشی است؛ مفهوم دین چیست و مشتمل بر چه معانی گوناگونی است. از این رو هنگامی که به آنان گفته شد: فقط خداوند را عبادت کنید و از طاغوت دوری گزینید و با قطع ارتباط از سایر ادیان به دین الهی درآیید، باز هم در فهم این دعوت قرآنی دچار هیچ گونه اشتباهی نشدند و به محض شنیدن آیات قرآن، برایشان معلوم بود که این دعوت آسمانی چه نوع تغییراتی را در نظام زندگی از آنان مطالبه می‌کند.

اما متأسفانه پس از دوران پر فروغ صدر اسلام، معانی اصلی و صحیح تمامی این کلمات که در میان اعراب عصر نزول قرآن رایج بود، کم کم رو به دگرگونی نهاد؛ به گونه‌ای که دایره معانی هر یک از این اصطلاحات چهارگانه برخلاف معنای وسیع و فراگیر سابقشان، بسیار

کوچک تر و در یک سری معانی کم دامنه و محدود با مفاهیمی پیچیده و مبهم خلاصه شد؛ این امر دو دلیل عمده داشت:

۱- درک عالی و تشخیص خوب لغات زبان عربی در نزد عرب زبان‌های قرن‌های اخیر بسیار کم شد و چشمه خالص لغات ناب عربی به خشکی گرایید.

۲- برای افرادی که در جامعه اسلامی به دنیا آمده و در آن تربیت شده بودند، از آن معانی رایجی که واژگانی همانند اله، رب، دین و عبادت در جامعه جاهلی زمان نزول قرآن داشتند، هیچ اثری باقی نمانده بود.

به این دو دلیل زبان‌شناسان و مفسران دوران معاصر، اکثر کلمات قرآن را در فرهنگ لغات و کتب تفسیر به جای معانی اصلی آنها، با معنای مصطلح نزد مسلمانان این عصر، شرح داده و تفسیر می‌کنند. برای مثال: - کلمه اله را به گونه‌ای معنا کردند که گویی مترادف با واژه بت یا صنم است.

- کلمه رب را (به صورت عام) مترادف تربیت کردن و پرورش نمودن (و به صورت خاص) معادل موجود قائم به ذاتی قرار دادند که به امر تربیت و پرورش سایر موجودات می‌پردازد.

- کلمه عبادت را در معانی پرستش کردن، زاهد شدن، خضوع داشتن و نماز خواندن در برابر خداوند محدود ساختند.

- کلمه دین را مترادف و معادل مذهب و داشتن گرایش خاصی^(۱) معنا کردند.

- کلمه طاغوت را نیز با عنوان بت یا شیطان تفسیر کردند.

نتیجه این فهم غلط آن بود که برای مردم درک هدف حقیقی و نیز شناخت مقصود اساسی دعوت قرآن بسیار سخت و دشوار و حتی ناممکن شد؛ زیرا هنگامی که قرآن خطاب به آنان می‌گفت: «به غیر از خدای متعال کسی را اله و معبود خویش نگیرید» گمان می‌کردند که با ترک عبادت بت‌ها و دوری از آنها، حق مطلب را به جای گزارده‌اند؛ در حالی که با تمام معنا و مفهومی که واژه «اله» دارد به غیر از بت‌ها دست به دامان هر چیز و هرکسی غیر از خدای سبحان بودند و خود نیز به هیچ وجه در درون خود احساس نمی‌کردند که با اتخاذ چنین رویه‌ای در واقع غیر خدا را اله و معبود خویش گرفته‌اند و زمانی هم که قرآن آنان را فرامی‌خواند که: «فقط خدای متعال پروردگار و رب جهانیان است پس به غیر از او احدی را رب خویش ندانید» فریاد بر می‌آوردند: آگاه باشید! ما همان افرادی هستیم که اعتقاد داریم فقط خدای متعال مربی و متعهد امورات ماست و به این ترتیب عقیده ما در باب توحید کامل شده است!

اما واقعیت آن بود که اکثر اینان از لحاظ معانی گوناگون دیگری که واژه رب (به غیر از معنای مربی) دارد، به ربوبیت غیر خدا اذعان کامل داشتند و هنگامی که قرآن ندایشان می‌داد که: فقط خداوند را عبادت کنید و از طاغوت دوری گزینید، می‌گفتند: ما که بت‌ها را پرستش نمی‌کنیم؛ با شیطان هم بغض و کینه داریم و لعنتش می‌فرستیم و جز برای خدا، برای احدی خشوع نمی‌کنیم در نتیجه این دستور قرآن را هم کاملاً اجرا کرده‌ایم! (اما این سخن را در حالی می‌گفتند که) همچنان متوسل و دست به دامان طاغوت‌های دیگری غیر از بت‌های سنگی بودند. و بجز این دیگر معانی واژه عبادت (به غیر از معنای پرستش یعنی بندگی و اطاعت) را به غیر خداوند اختصاص داده بودند.

واژه دین نیز چنین حال و وضعی داشت؛ زیرا مردم از معنای خالص ساختن دین برای خداوند، فقط این را می فهمیدند که شخصی به ظاهر منتسب به آیین دینی باشد که اصطلاحاً آن را دین اسلام می نامند و در همان حال جزو ملت هندوها، یهودیان، مسیحیان و... نباشد. به همین دلیل جز عده‌ای اندک از همین پیروان دین اسلام اکثراً گمان می کنند که دینشان را برای خداوند خالص ساخته اند، اما در حقیقت اینان با توجه به معانی گسترده واژه دین، هرگز دینشان را برای خداوند خالص نکردند.

نتایج این فهم اشتباه

بدون شک بسیاری از تعالیم قرآن کریم همچنان از مردم مخفی مانده است بلکه حتی به علت مستوری معنای واقعی این چهار اصطلاح اساسی در ورای پرده‌های جهل، روح متعالی و اندیشه محوری قرآن نیز به طاق نسیان سپرده شده است و این خود از مهم ترین علل نفوذ ضعف و سستی در عقاید و اعمال مردم به شمار می رود و این در حالیست که دین اسلام را پذیرفته و در زمره مسلمانان نیز به حساب می آیند. به همین جهت شایسته است که معانی این چهار اصطلاح را به تفصیل بیان کنیم تا بدین وسیله، هدف حقیقی قرآن و تعالیم اساسی آن به خوبی روشن شود. با وجود تلاش های فراوانی که با نوشتن مقالات گوناگون برای آشنا کردن مردم با این اصطلاحات انجام داده‌ام، تا به حال هیچ یک از این مقالات برای رفع اشتباهاتی که در این باب به اذهان مردم رسوخ کرده، کافی نبوده است و مردم نیز با آن نوشته ها قانع نمی شدند و نسبت به آنها هیچ اعتماد و اطمینانی نداشتند؛ زیرا گمان می کردند هر آنچه را که در شرح و تفصیل معانی این کلمات بدون استناد به آیات قرآن و فرهنگ

لغات معتبر، بیان داشته‌ام، جزو آواء شخصی‌ام است؛ در حالی که اگر اینچنین باشد هرگز ممکن نیست که نظرات شخصی من افرادی را که با آرایم مخالف‌اند و یا اینکه لااقل با آن موافق نیستند، قانع کند. به همین سبب در این کتاب کوشیده‌ام که تمام معانی این چهار اصطلاح را به صورت کامل و همه جانبه بیان کنم؛ به گونه‌ای که حتی یک گفته را بدون استناد به قرآن و فرهنگ لغت‌های معتبر ذکر ننمایم.

به امید خدای بزرگ بحث خود را نخست با واژه «اله» آغاز می‌کنم و سپس با «رب» و «عبادت» ادامه می‌دهم و با «دین» به پایان می‌برم.

ابوالاعلی

إله

تحقیق لغوی

واژه (الآله) از مادهٔ همزه، لام و هاء (أل ه)، در فرهنگ لغات با معانی گوناگونی به کار رفته است؛ به شرح زیر: (۱)

[أَهْتُ إِلَىٰ فُلَانٍ]: به سوی فلانی رفتم و در نزد او آرامش یافتم.

[أَلَّةَ الرَّجُلِ يَأْتُهُ]: به آن مرد پناه داد (هنگامی به کار می‌رود که شخصی از چیزی ترسیده باشد و به فرد دیگری پناه ببرد و آن فرد هم به او پناه دهد).

[أَلَّةَ الرَّجُلِ إِلَى الرَّجُلِ]: آن مرد با اشتیاق فراوان به سوی آن مرد دیگر رفت.

[أَلَّةَ الْفَصِيلِ]: بچه شتر با حرص و ولع فراوان به سوی مادرش دوید (و خود را به او چسباند).

[أَلَّةٌ إِلهَةٌ وَ أَلُوهُةٌ]: عبادت کرد.

همچنین گفته شده است که (الآله) مشتق از ماده (لاه یلیه لئها) به

معنای پنهان شدن است.

با دقت در معانی گوناگون ماده (أ ل ه) که در آن (أله يألِه إلهة) به معنای عبادت (یعنی پرستش) و (الاله) در معنای معبود به کار رفته است، کاملاً آشکار می شود که:

۱- فقر و نیازمندی انسان نخستین عامل تحریک کننده او برای عبادت و پرستش است. بنابراین، انسان مادام که گمان نکند فرد به خصوصی قادر است نیازش را برطرف سازد و در برابر مصائب یاریگرش باشد و در سختی ها پناهش دهد و به هنگام ناراحتی و اضطراب تسکینش دهد و از ترسش بکاهد، هیچگاه فکر پرستش آن شخص به ذهنش خطور نخواهد کرد.

۲- اگر انسان معتقد باشد که شخصی توانایی این را دارد که نیازها را برطرف و دعاها را استجابت کند، حتماً او را والا مقام تر و بلندمرتبه تر از خود می داند و نه تنها به جایگاه بزرگش اعتراف می کند، بلکه حتی به قدرت و توانایی فراوان او هم اقرار می کند.

۳- بدون شک بسیاری از نیازهای انسان در این دنیا بر اساس قانون اسباب و مسببات رفع خواهد شد و بیشترین تلاش انسان برای رفع نیازهایش، در برابر دیدگانش صورت می گیرد و از دایره معلوماتش خارج نیست. از این رو هیچگاه در وجود انسان کوچکترین تمایلی برای پرستش این اسباب به وجود نمی آید. برای مثال فرض کنید شخصی برای برطرف ساختن نیازش احتیاج به پول دارد تا آن را در این راه هزینه کند و به همین منظور نزد فرد دیگری می رود و از او می خواهد که کار خاصی برایش دست و پا کند. آن مرد هم خواسته اش را می پذیرد و کاری به او محوّل می کند و در پایان عملش اجرتی به او می دهد. اکنون آن کارگر هرگز به ذهنش نمی رسد (تا چه برسد به اینکه اعتقاد داشته باشد)

که کارفرمایش شایستگی پرستش را از جانب او را داراست؛ زیرا با چشمان خود تمام راهی را که از طریق آن به هدفش رسیده، مشاهده کرده و به خوبی می‌داند که آن مرد چگونه نیازش را برآورده کرده است. بنابراین تصور عبادت هنگامی به ذهن انسان می‌رسد که معبود او در پشت پردهٔ غیب و قدرتش در برطرف ساختن حاجات از دیده‌ها نماند باشد. از این رو برای معبود واژه‌ای انتخاب شده است که علاوه بر معنای پنهان شدن، حیرت و سرگستگی، متضمّن معانی رفعت و بلند مرتبگی نیز باشد.

۴- بسیار طبیعی است که انسان بدون اختیار و با یک نوع شوق و ولع خاص، علاقه‌مند به کسی باشد که گمان می‌کند قادر است در موقع نیاز حاجتش را برآورده سازد و به هنگام مصیبت پناهش دهد و در هنگام اضطراب و ناراحتی خیالش را راحت و اعصابش را آرام کند.

با عنایت به چهار مطلب فوق، کاملاً معلوم می‌شود که بر اساس چه نوع تصوّراتی کلمهٔ (الّٰه) بر معبود اطلاق شده است؛ تصوّراتی از قبیل رفع نیازهای انسان، پناه دادن، آرامش بخشیدن، بلند مرتبگی، جبروت و همچنین تصویری که انسان از معبود خویش دارد و امیدوار است که با در دست داشتن نیروها و قدرت‌ها، حاجاتش را برآورده سازد و در مصایب و سختی‌ها پناهش دهد و در همان حال از دیده‌ها نماند و همانند سرّی از اسرار باشد که مردم نتوانند گنه ذاتش را درک کنند تا انسان شور و شوق فراوانی برای وصال او داشته باشد.

تصور اله نزد مردمان عصر جاهلیت

پس از این بحثی که در مورد ریشه کلمه (الاله) داشتیم، زیباست که بنگریم اعراب و اقوام پیشین چه تصوراتی در باب الوهیت داشتند که قرآن کریم در رد و ابطال آنها نازل شد. خدای سبحان می فرماید:

۱- ﴿وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا﴾ (مریم: ۸۱)

(این گونه افراد) بجز خدا معبودهائی برای خود برگزیده‌اند تا اینکه چنین معبودهائی مایه عزت (و احترام دنیوی و اخروی) ایشان گردند. (در رفع مشکلات دنیا یاریشان دهند و در آخرت برایشان شفاعت و میانجیگری کنند).

﴿وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يَتَصَرَّوْنَ﴾ (یس: ۷۴)

آنان گذشته از خدا، معبودهائی برای خود برگزیده‌اند، بدین امید که (از سوی ایشان) یاری شوند.

از این دو آیه کریمه روشن می شود که اهل جاهلیت کسانی را به عنوان معبودهای خویش برمی‌گزیدند که به گمانشان در مواقع سختی و مصیبت، دوستداران و یاورانشان هستند و به هنگام ترس یا متضرر شدن، قادرند که مأمّن و پناهگاهشان باشند.

۲- ﴿فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ مَا زَادَهُمْ غَيْرَ تَتَابَعًا﴾ (هود: ۱۰۱)

معبودهائی را که به غیر از خدا می‌پرستیدند و به فریاد می‌خواندند، کمترین سودی بدانان نرساندند و هیچگونه کمکی نتوانستند پدیشان بکنند (و آنان را از هلاک و نابودی برهاند) بدانگاه که فرمان (هلاک ایشان از سوی) پروردگارت صادر گردید و جز بر هلاک و زیانشان نیفزودند (و تنها مایه بدبختی و نابودی ایشان شدند و بس).

﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ *
أَمْ هَاتُ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ * إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾
(نحل: ۲۲ - ۲۰)

آن کسانی را که بجز خدا به فریاد می‌خوانند و پرستش می‌نمایند، آنان نمی‌توانند چیزی را بیافرینند و بلکه خودشان آفریده می‌گردند! (پس باید مخلوقات ضعیف را پرستید و به کمک طلبید، یا خالق کائنات را!) (چیزهایی که می‌پرستند) جمادند و بی‌جان، و نمی‌دانند که (پرستش‌کنندگان) چه وقت زنده و برانگیخته می‌گردند. (پس چرا باید عاقل چیزهایی را پرستد که از فرا رسیدن قیامت بی‌خبرند و سودی و زبانی نمی‌رسانند). فریادرس شما، فقط یک اله (یعنی ذات مبارک خدای متعال) است.

﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ (۱) (تقصص: ۸۸)

همراه الله معبود دیگری را به فریاد مخوان. جز او هیچ معبود دیگری وجود ندارد.

﴿وَمَا يَتَّبِعِ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِن يَسْتَبْعُونَ إِلَّا
الظَّنَّ وَإِن هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾ (یونس: ۶۶)

کسانی که جز خدا انبازهایی را می‌پرستند، (از چیزهایی جز گمان) پیروی نمی‌کنند (و در حقیقت انبازی وجود ندارد تا آنان آن را عبادت کنند و پرستند). ایشان جز به دنبال گمان نمی‌روند و کارشان جز تخمین زدن و دروغ گفتن نیست.

از این آیات چند نکته مهم بروز می‌یابد:

۱- نکته‌ای که در اینجا لازم است مد نظر قرار گیرد این است که واژه اله در قرآن کریم با دو معنا به کار رفته است؛ یکی صرفاً به معنای معبودی است که مردم در حقیقت آن را عبادت می‌کنند و فرقی نمی‌کند چه حق باشد یا باطل و دومی به معنای معبودی است که حقیقتاً شایستگی عبادت را دارد. در این آیه، اله با هر دو معنا به کار رفته است.

- ۱- مردمان عصر جاهلیت، معبودهایشان را در هنگام سختی‌ها و مصائب به دعا می‌خواندند و از آنها طلب یاری می‌کردند.
- ۲- معبودهای مشرکان فقط از جنیان، فرشتگان یا بت‌ها نبود بلکه شامل افرادی نیز می‌شد که مدت‌ها قبل از دنیا رفته بودند؛ چنانکه این فرموده الهی: ﴿أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّامَ بَيْعَتِهِمْ﴾ دلیل کاملاً واضحی بر این ادعاست.
- ۳- مردمان عصر جاهلیت گمان می‌کردند که معبودهایشان دعاهای آنان را می‌شنوند و قادر به یاریشان هستند.

* * *

در اینجا لازم است که خواننده گرامی مفهوم دعا و همچنین شرایط تحقق مددی که انسان، انتظارش را از معبود خویش دارد، کاملاً به یاد داشته باشد؛ به مثالی در این زمینه توجه کنید:

هرگاه انسان در موقع تشنگی خادمش را صدا زند و از او مقداری آب بخواهد و یا به هنگام بیماری از پزشک طلب مداوا کند، صحیح نیست که این درخواست فرد از خادم یا پزشک را دعا بنامیم و به همین شکل نیز این خواسته انسان به این معنا نیست که او خادم یا پزشک را معبود و اله خویش گرفته است؛ زیرا هر آنچه را که این فرد انجام داده است تماماً بر اساس قانون اسباب و مسببات صورت گرفته و از دایره این قانون خارج نبوده است؛ اما اگر همین شخص در هنگام تشنگی یا بیماری به جای فراخواندن خادم یا پزشک از یک بت یا ولی طلب یاری کند، بی شک آنها را برای برطرف ساختن سختی‌اش دعا نموده و اله و معبود خویش گرفته است؛ زیرا این فرد شخصی را دعا نموده است کیلومترها دورتر از او در

خاک آرمیده است؛ آن هم به گمان اینکه آن ولی با چشم خود او را می بیند و با گوش خود دعایش را می شنود و نیز می پندارد که او دارای یک نوع سلطه خاص بر عالم اسباب و مسببات است؛ به گونه ای که آن سلطه و قدرت قادرش می سازد آب به انسان برساند و بیماریش را شفا دهد.

به همین ترتیب نیز اگر در چنین حالتی بتی را به دعا بخواند و از او التماس آب یا شفای بیماری کند، به منزله آن است که اعتقاد دارد دستور بت بر رساندن آب، تأمین سلامتی و دور ساختن بیماری از او نافذ است؛ به گونه ای که آن بت قادر است برای رفع نیاز آن فرد، در قانون اسباب و مسببات، تصرفی غیبی و خارج از قوانین طبیعی بنماید.

خلاصه کلام آنکه: تصویری که انسان به سبب آن معبود خویش را به دعا می خواند و از او طلب یاری می کند و در درگاهش به تضرع و زاری می پردازد، تصور شخصی است بسیار قدرتمند و مسلط بر قوانین طبیعی که دارای نیروهای خارج از چارچوب این قوانین است.

۳. ﴿وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَىٰ وَصَرَفْنَا آيَاتِنَا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ * فَلَوْلَا نَصْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُبَرَانًا آلِهَةً بَلَّ صَلُّوا عَلَيْهِمْ وَذَلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾

(احقاف: ۲۸ - ۲۷)

(ای اهل مکه!) ما برخی از اقوامی را هلاک کرده ایم که گرداگرد شما می زیسته اند، و ما آیات خود را به صورتهای گوناگون (برای آنان) بیان می داشته ایم تا (از کفر و فسق و فجور) برگردند (و آنان نمی پذیرفته و سرکشی می کرده اند). پس چرا آن معبودهایی که سوی الله برای نزدیکی به الله، به خدائی گرفته بودند، (در این لحظات سخت و حساس) یاریشان نکردند؟! (نه تنها آنان را یاری ندادند) بلکه از ایشان گم و گور شدند! این (چیزی که بر سرشان آمد نتیجه) دروغ و افترای ایشان بود.

﴿وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرَدَّنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً وَلَا يُنْقِذُونِ﴾
(یس: ۲۲ - ۲۳)

چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده است و به سوی او برگردانده می‌شوید؟! آیا غیر از خدا، معبودهایی را برگزینم (و پرستش نمایم) که اگر خداوند مهربان بخواهد زبانی به من برساند، میانجیگری ایشان کمترین سودی برای من ندارد و مرا (از زیان وارده) نجات نمی‌دهند؟!

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾
(زمر: ۳)

کسانی که جز خدا سرپرستان و یاوران دیگری را برمی‌گیرند (و بدانان تقرب و توسل می‌جویند، می‌گویند): ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند. خداوند در روز قیامت میان ایشان (و مؤمنان) درباره چیزی که در آن اختلاف دارند، داوری خواهد کرد.

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾
(یونس: ۱۸)

اینان غیر از خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه بدیشان زیان می‌رسانند و نه سودی عائدشان می‌سازند و می‌گویند: اینها میانجی‌های ما در نزد خداوند (و در آخرت رستگاران می‌کنند).

در این آیات چند نکته قابل توجه آشکار می‌شود:

۱- مردمان عصر جاهلیت معتقد نبودند که الوهیت در بین معبودهایشان تقسیم شده است و دیگر مافوق آنها هیچ معبود برتری وجود ندارد، بلکه تصویر واضحی از یک اله برتر در ذهن داشتند که در کلام خود با نام الله از او نام می‌بردند و عقیده حقیقی آنان در مورد

معبودهایشان این بود که می‌گفتند: معبودهایمان در الوهیت آن اله برتر، دخیل و صاحب نفوذاند به گونه‌ای که سخنانشان در نزد او قابل قبول و خواسته‌های ما به واسطه آنها قابل تحقق است و ما با طلب شفاعت از آنها جلب منفعت و دفع ضرر می‌کنیم.

به سبب چنین گمان‌هایی بود که مردمان عصر جاهلیت معبودهایشان را شریک خداوند در الوهیت قرار می‌دادند و از این لحاظ روشن می‌شود که هر گاه انسان یکی را شفیع خود در نزد خداوند بداند و او را دعا کند و از وی کمک بخواهد و برای او آداب تعظیم و احترام را کاملاً به جای بیاورد و برایش نذر کند و قربانی بدهد در این صورت - در اصطلاح مردمان جاهلیت - آن شفیع را معبود و اله خویش گرفته است. (۱)

۴- ﴿وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهِينَ اثْنَيْنِ إِنَّما هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَأَيَّ

فَاذْهَبُونَ﴾

(نحل: ۵۱)

خدا گفته است که دو معبود دو گانه برای خود برنگزینند، بلکه خدا معبود یگانه‌ای است (که منم آفریدگار کائناتم) و تنها و تنها از من بترسید و بس.

۱- نکته‌ای که در اینجا لازم است خواننده محترم به آن توجه کند، این است که: شفاعت بر دو قسم است: نخست شفاعتی که در ماورای آن یک نوع قدرت و اعمال نفوذ وجود دارد و شفاعت شفیع حتماً مورد قبول واقع می‌شود و دوم شفاعتی است که درخواست‌ها با نهایت خشوع و فروتنی مطرح می‌شود و در ورای آن هیچ اجباری برای پذیرش وجود ندارد. بنابراین اگر کسی گمان ببرد که یک نفر خاص با معنای اول در نزد خداوند شفیع است، بی‌شک وی را اله و معبود خود گرفته است و در الوهیت او را شریک خداوند قرار داده است و این همان شفاعتی است که قرآن کریم آن را رد و باطل می‌داند؛ اما در شفاعت با معنای دوم جایز است که در آن شفیع، هر یک از انبیاء، فرشتگان، صالحین و بندگان خدای متعال باشد و خداوند هم در رد یا پذیرش شفاعت آنان اختیار کامل دارد.

﴿وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا﴾ (انعام: ۸۰)

از آن چیزهایی که انباز خدا می‌کنید نمی‌ترسم (چرا که می‌دانم از جانب کسی زبانی به من نمی‌رسد) اما اگر خدا بخواهد ضرر و زیان (به کسی برسد، بی‌گمان بدو) می‌رسد.

﴿إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ﴾ (هود: ۵۴)

چیزی جز این نمی‌گوئیم که یکی از معبودهای ما بلائی به تو رسانده است.

آیات فوق به درستی نشان می‌دهد که مردمان عصر جاهلیت از معبودهایشان خوف و هراس داشتند و می‌ترسیدند که اگر به هر علتی موجبات خشم و غضب آنها را فراهم کنند و یا اینکه از لطف و عنایتشان محروم شوند، مصیبت‌هایی همچون بیماری، خشکسالی، ضرر مالی، زیان جسمی و... دامنگیرشان خواهد شد.

۵- ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾

(توبه: ۳۱)

یهودیان و ترسایان علاوه بر خدا، علماء دینی و پارسایان خود را نیز به خدائی پذیرفته‌اند (چرا که علماء و پارسایان، حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال و خودسرانه قانونگذاری می‌کنند و دیگران هم از ایشان فرمان می‌برند و سخنان آنان را دین می‌دانند و کورکورانه به دنبالشان روان می‌گردند. ترسایان افزون بر آن) مسیح، پسر مریم، را نیز معبود می‌شمارند (در صورتی که در همه کتابهای آسمانی و از سوی همه پیغمبران الهی) بدیشان جز این دستور داده نشده است که: تنها خدای یگانه را عبادت (اطاعت و بندگی) کنید و بس. جز خدا معبودی نیست.

﴿أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا﴾

(فرقان: ۴۳)

به من بگو ببینم، آیا کسی که هوی و هوس خود را معبود خویش می‌کند (و آرزوپرستی را جایگزین خداپرستی می‌سازد تا آنجا که سنگ‌های بی‌جانی را بر می‌گزیند و به دلخواه می‌پرستد) تو وکیل او خواهی بود؟! (و می‌توانی او را از هواپرستی به خداپرستی برگردانی، و از ضلالت به هدایت بکشانی!؟).

﴿وَكَذَلِكَ زَيْنٌ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاءَهُمْ﴾

(انعام: ۱۳۷)

و همانگونه شرکائی که برای خداوند قائل شده بودند، کشتن فرزندانشان را در نظر بسیاری از مشرکان، زیبا جلوه داده بودند.

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ﴾

(شوری: ۲۱)

شاید آنان انبازها و معبودهایی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده‌اند که خدا بدان اجازه نداده است.

یک شخص نکته‌سنج در این آیات متوجه معنای دیگری از واژه (الاله) می‌گردد که با معانی گذشته آن کاملاً تفاوت دارد. در اینجا دیگر تصور آن معبودی که قدرت او چیره و مسلط بر قوانین طبیعی است، وجود ندارد، بلکه آن چیزی که به عنوان معبود و اله گرفته شده است، یا یک فرد خاص و یا نفس خود انسان است؛ آن هم نه به این دلیل که مردم وی را دعا کنند و یا معتقد باشند که آن معبود برایشان جلب منفعت و دفع مضرت می‌کند و در سختی‌ها پناهشان است؛ بلکه از این جهت او را معبود خویش گرفته‌اند که امرش را به عنوان قانون و شریعت خویش پذیرفته‌اند؛ از دستوراتش اطاعت محض می‌کنند و نهی او را با جان و دل

پذیرفته‌اند؛ حلال او را حلال و حرامش را حرام تلقی کرده‌اند و پنداشته‌اند که آن معبود دارای حق امر و نهی است و بالاتر از او قدرت برتری وجود ندارد که لازم باشد در امر و نهی به او رجوع و استناد کرد. نخستین آیه به خوبی نشان می‌دهد که چگونه یهودیان و مسیحیان، علمای دینی و پارسایان خود را به خدایی گرفته بودند؛ همچنانکه حدیث شریف نبوی این مطلب را کاملاً روشن می‌گرداند:

ترمذی، محدث مشهور و ابن جریر طبری از عدی بن حاتم رضی الله عنه نقل می‌کنند که: روزی بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدم در حالی که یک صلیب طلایی در گردنم بود^(۱) و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را می‌خواند: ﴿أَتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ در جواب گفتم: یهودیان و مسیحیان که هرگز علمای دینی و پارسایان خود را پرستیده‌اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: چرا پرستیده‌اند! آن علما و پارسایان، حلال را حرام و حرام را حلال کردند و پیروانشان نیز از آنها تبعیت می‌کردند و عبادت آنان به این شکل بوده است.

اما معنای آیه دوم، کاملاً واضح است؛ هر کسی که از هوای نفس خود پیروی کند و امر خود را بالاتر از هر امری بداند، در واقع نفس خود را معبود خویش گرفته است. در دو آیه بعدی نیز هر چند کلمه (الشركاء) به جای کلمه (الاله) به کار رفته است، اما مراد از شرک در اینجا، شریک قائل شدن برای خداوند در الوهیت اوست و دلیل روشنی است بر این مطلب که: هر آنچه را یک فرد یا گروه خاص به عنوان شرع یا قانون، برای دیگران وضع کند و بدون استناد به امر الهی آن را قانونی و شرعی تلقی

۱- البته این مربوط به زمانی است که عدی بن حاتم مسلمان نشده بود. (مترجم)

کنند، پیروان چنین قانون و شریعتی، شارعان و قانونگذاران آن را شریک خداوند در الوهیت مخصوص به او قرار داده‌اند.

ضابطه تشخیص در باب الوهیت

در بین تمام معانی مختلفی که (در قسمت‌های گذشته) برای واژه (الاله) ذکر شد، ارتباطی منطقی ای وجود دارد که بر یک انسان دقیق و تیزبین پوشیده نیست؛ به این ترتیب که اگر کسی یک موجود خاص را (البته با معانی خارج از چارچوب قوانین حاکم بر جهان طبیعت) دوستدار، یاریگر، برطرف کننده بلاها و گرفتاری‌ها و همچنین رفع کننده نیازها و اجابت کننده دعاها بداند و او را بر رساندن نفع و دفع ضرر از خود توانا ببیند، در این صورت عاملی که باعث به وجود آمدن چنین اعتقادی در او شده است همانا ظن و گمانی است که در مورد آن فرد دارد؛ زیرا با خود می‌پندارد که او دارای یک نوع سلطه خاص بر نظام کائنات است.

به همین شکل نیز اگر کسی از شخصی بترسد و از او حذر کند و اعتقاد داشته باشد که خشم وی باعث رسیدن ضرر و آسیب به او شده و خشنودی او منفعت را برایش در پی دارد، در این صورت باز هم منشأ چنین اعتقادی تصویری است که در مورد آن فرد در ذهن دارد؛ چون گمان می‌کند او دارای سلطه‌ای خاص بر این کائنات است. در نتیجه کسی که با وجود ایمان به خدای بزرگ، غیر او را به دعا بخواند و به جای خداوند به او پناه ببرد، تنها عاملی که او را وادار به چنین کاری می‌کند، اعتقادی است که در مورد آن موجود خاص دارد؛ زیرا این تصور را از او در ذهن دارد که او در گوشه‌ای (هر چند کوچک) از سلطه الوهیت با خدای متعال شریک است. بنابراین، کسی هم که حکم و دستور غیر خدا را قانون بداند و

همچنین اوامر و نواهی او را شریعتی تلقی کند که پیروی از آن واجب است، در این حالت باز هم به سلطه حاکم غیر خدا گردن نهاده است. خلاصه کلام آنکه: اصل و جوهره الوهیت، سلطه است؛ خواه مردم معتقد باشند که سلطه آن فرد بر قوانین و سنت‌های این جهان حاکم است و یا خواه در زندگی دنیوی خود مطیع اوامر و ارشادات او باشند و دستوراتش را لازم الاجرا بپندارند.

استدلال قرآن

قرآن کریم نیز چنین تصویری از سلطه دارد که آن را پایه و اساس استدلال‌ها و برهان‌های خود در انکار الوهیت غیر خدا و اثبات آن برای خدای متعال قرار داده است: قرآن استدلال‌های خود را در این زمینه به این ترتیب مطرح می‌کند که:

تمام نیروها، قدرت‌ها و شایستگی‌ها در آسمانها و زمین فقط از آن خدای متعال است؛ لذا آفریدن همانا مختص او، گنجینه نعمات در دست او، امر کردن فقط حق او، تمام نیروها و قدرت‌ها در قبضه او و تمامی آنچه که در آسمانها و زمین است، از سر اختیار یا از روی اجبار، همه فرمانبردار و مطیع او هستند. غیر او بر هیچ چیز سلطه‌ای ندارد و این فقط حکم اوست که در آسمانها و زمین جاری است. کسی هم به جز او وجود ندارد که از اسرار موجودات و شیوه نظم و تدبیر آنها آگاه باشد و یا اینکه در صدور حکم، شریک خدای بزرگ باشد. پس با این توصیف، هیچ معبود به حقی جز او وجود ندارد.

مادام که هیچ اله و معبودی غیر از خداوند وجود ندارد، هر کار انجام شده‌ای با این اعتقاد که غیر او هم می‌تواند اله باشد، از اساس پوچ و باطل

است؛ فرقی هم نمی‌کند؛ چه آن معبود را دعا کنید و از او پناه جسته و نسبت به وی خوف و رجا داشته باشید و چه او را شفیع خود در نزد خداوند بدانید و از او اطاعت و فرمانش را اجرا کنید؛ در نتیجه، تمام این پیوندها و رابطه‌هایی که با غیر خدا برقرار ساخته‌اید، در واقع باید فقط مختص خدای سبحان باشد؛ زیرا غیر از او هیچ کسی وجود ندارد که سلطه‌ای در دست داشته باشد.

اکنون به اسلوب زیبایی که قرآن کریم در آیات بلیغ و اعجازانگیز خویش در این باب (برای بیان استدلال‌ها و براهین دال بر الوهیت مطلق الهی) به کار می‌گیرد، توجه فرمایید:

﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾

(زخرف: ۸۴)

خدا آن کسی است که در آسمان و زمین معبود است و او حکیم و علیم است.

﴿أَمَّنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ... وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ... إِيَّاهُمْ إِلَهٌُ وَاحِدٌ﴾

(نحل: ۱۷، ۲۰، ۲۲)

پس (ای وجدانهای بیدار! از نظر عقل) آن که (این همه چیزهای عجیب و غریب و نعمتهای بزرگ و سترگ را) می‌آفریند، همچون کسی است که (چیزی) نمی‌آفریند؟ (آیا باید بت حقیر و انسان فقیر را شریک خدای جلیل قرار داد؟) آیا یادآور نمی‌شوید؟ (تا به اشتباه خود پی ببرید و از پرستش بت‌ها و انسانها دست بردارید و تنها و تنها خدای یگانه را بپرستید و سپاسگزاری کنید).

... آن کسانی را که بجز خدا به فریاد می‌خوانند و پرستش می‌نمایند، نمی‌توانند چیزی را بیافرینند و بلکه خودشان آفریده می‌گردند! (پس باید مخلوقات ضعیف را پرستید و به کمک طلبید، یا خالق کائنات را؟!)

... معبود شما معبود یکتایی است.

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَإِنِّي تُوفِّكُونَ ﴾

(فاطر: ۳)

ای مردم! نعمتی را که خدا به شما عطا فرموده است (با بجای آوردن شکر و ادای حق آن) یادآوری کنید (و سفله و ناسپاس نباشید و از کنار این همه مواهب و برکات و امکانات حیات، سهل و ساده نگذرید، بلکه از خود بپرسید) آیا جز الله، آفریننده‌ای وجود دارد که شما را از آسمان و زمین روزی برساند؟ (نه! اصلاً) جز او فریادرس و فرمانروایی وجود ندارد؛ پس با این حال چگونه منحرف می‌گردید (و از راه راست به راه کج می‌گرایید و به جای یزدان برای بتان کرنش می‌برید و سجده می‌کنید؟!).

﴿ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ خَمَّ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ ﴾

(انعام: ۴۶)

بگو: به من بگوئید که اگر خداوند گوش‌ها و چشمهائتان را (از شما بازپس) بگیرد و بر دل‌هائتان مهر نهد (بدانگونه که چیزی را نشنوید و نبینید و نفهمید) غیر از الله خدائی هست که آنها را به شما برگرداند؟

﴿ وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ * قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِاللَّيْلِ تَسْكُونُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴾

(قصص: ۷۲ - ۷۰)

پروردگار تو الله است و معبود به حقى جز او وجود ندارد و هرگونه سپاس و ستایشی بدو تعلق دارد. چه در این جهان و چه در آن جهان، فرماندهی و داوری از آن اوست و بازگشت همه شما به سوى او خواهد بود. (او خالق، و او حاکم، و او قاضی است)

بگو: (ای مردم!) به من بگوئید اگر خداوند شب را تا روز قیامت همیشه ماندگار کند (و روز روشن را به دنبال آن نیاورد) بجز خدا کدام معبود است که بتواند برای شما روشنایی بیاورد؟ (و روز روشنی پدیدار کند تا در آن به تلاش پردازید و کسب و کار کنید؟) آیا نمی شنوید؟ (باید که بشنوید و بنگرید و کرنش برید اگر عاقلید).

بگو: مرا خبر دهید، اگر خداوند روز را تا روز قیامت جاودانه و دائمی کند (و شب تاریک را به دنبال آن نیاورد) بجز خدا کدام معبود است که بتواند برای شما شبی را بیاورد تا در آن بیارامید (و خستگی کار روزانه را از تن بدر کنید؟) مگر نمی بینید (که دچار چه اشتباه بزرگی هستید؟ مگر شب و روز دو نشانه سترگ بر وجود خدای بزرگ نیستند!؟)

﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شَرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ * وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ (سبأ: ۲۲-۲۳)

(ای پیغمبر! به مشرکان) بگو: کسانی را به فریاد بخوانید که بجز خدا (معبود خود) می پندارید. (اما بدانید آنها هرگز گرهی از کارتان نمی گشایند و سودی و زیانی به شما نمی رسانند؛ چرا که) آنها در آسمان و زمین کمترین حق مشارکت (در خلقت و مالکیت و اداره جهان) نداشته (و انباز خدا نمی باشند) و خداوند در میانشان یاور و پشتیبانی ندارد (تا در اداره مملکت کائنات، بدو نیازمند باشد). هیچگونه شفاعتی در پیشگاه خدا سودمند واقع نمی گردد، مگر شفاعت کسی که خدا بدو اجازه (میانجیگری) دهد.

﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يَكُوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى﴾ (زمر: ۵)

خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است (نه به بازیچه) شب را بر روز و روز را بر شب می پیچد و خورشید و ماه را فرمانبردار (دستور خود) کرده است (و برای مصلحت بندگان به گردش و چرخش انداخته است) هر یک از آنها تا مدت معین و مشخصی (که خدا می داند) در حرکت خواهد بود.

﴿ خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنْ
الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ
فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآئِنِّي
تُصْرَفُونَ ﴾

(زمر: ۶)

خداوند شما را از یک تن (به نام آدم) بیافرید. سپس از جنس او همسرش را
(به نام حواء) خلق کرد و برای شما هشت جفت چهار پا گسیل داشت. او شما
را در شکمهای مادرانتان در میان تاریکیهای سه گانه، آفرینش های جوراجور و
پیایی می بخشید (و جنین را هر دم به گونه ای در آورده و به پله ای از خلقت
می رساند) کسی که چنین (نعمتهایی را می بخشد و اینگونه نقش آفرینی)
می کند، الله است که پروردگار شما است و حکومت و مملکت (سراسر عالم
هستی) از آن اوست. هیچ معبود و فرمانروایی جز او وجود ندارد؛ پس چگونه
(با وجود این همه موجبات و انگیزه های عبادت از حق منحرف می گردید و از
پرستش خدا به پرستش های چیزهای دیگر) برگردانده می شوید؟

﴿ أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا
بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنبِتُوا شَجَرَهَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِلِ
هُم قَوْمٌ يَعْدِلُونَ * أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا
وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِي وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَلَيْسَ اللَّهُ بِلِ
أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ
وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلَيْسَ اللَّهُ قَلِيلًا مَا تَدْكُرُونَ * أَمَّنْ
يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتٍ الْأَبْرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُوسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ
رَحْمَتِهِ أَلَيْسَ اللَّهُ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ * أَمَّنْ يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ
يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَلَيْسَ اللَّهُ قَلِيلًا مَا تَدْكُرُونَ
بُرْهَانِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴾

(نمل: ۶۴ - ۶۰)

(آیا بتهایی که معبود شما هستند بهترند) یا کسی که آسمانها و زمین را آفریده

است و برای شما از آسمان آبی باراننده است که با آن باغهای زیبا و فرحافزا رویانده‌ایم؟ باغهایی که شما نمی‌توانستید درختان آنها را برویاند. آیا (با توجه به آفرینش آسمانها و زمین و نزول باران و برکات و ثمرات ناشی از آن و هماهنگی و پیوند لطیف و دقیق هر یک از این مخلوقات) معبودی با خدا است؟! اصلاً ایشان قومی هستند (از حق پرستی به بت پرستی) عدول می‌کنند. (بت‌ها بهترند) یا کسی که زمین را قرارگاه (و محل اقامت انسانها) ساخته است و در میان آن رودخانه‌ها پدید آورده است و برای زمین کوه‌های پابرجا و استوار آفریده است (تا قشر زمین را از لرزش نگاه دارند) و میان دو دریا مانعی پدیدار کرده است؟ (تا آمیزه یکدیگر نگردند. حال با توجه به اینها) آیا معبودی با خدا است؟! اصلاً بیشتر آنان بی‌خبر و نادانند (و قدر عظمت خدا را نمی‌دانند).

(آیا بت‌ها بهترند) یا کسی که به فریاد درمانده می‌رسد و بلا و گرفتاری را بر طرف می‌کند، هر گاه او را به کمک طلبد و شما (انسانها را برابر قانون حیات دائماً به‌طور متناوب) جانشین (یکدیگر در) زمین می‌سازد (و هر دم اقوامی را بر این کرهٔ خاکی مسلط و مستقر می‌گرداند. حال با توجه بدین امور) آیا معبودی با خدا است؟! واقعاً شما بسیار کم‌اندرز می‌گیرید!

(آیا بت‌های بی‌جان بهترند) یا کسی که شما را در تاریکیهای خشکی‌ها و دریاها رهنمود (و دستگیری) می‌کند و کسی که بادها را به عنوان بشارت دهندگان، پیشاپیش نزول رحمتش وزان می‌سازد (و آنها را بیک قدم باران می‌سازد. در ساختن و راه اندازی اینها) آیا معبودی با خداست؟ خدا فراتر و دورتر از این چیزهایی است که انباز او می‌گردانید.

(آیا معبودهای دروغین شما بهترند) یا کسی که آفرینش را می‌آغازد سپس آن را برگشت می‌دهد و کسی که شما را از آسمان و زمین روزی عطا می‌کند؟ (حال با توجه به قدرت آفرینش یزدان و نظم و نظام موجود در پدیده‌های جهان و اقرار عقل سالم به زنده شدن دوبارهٔ مردمان در دنیای جاویدان) آیا معبودی با خدا است؟ (ای پیغمبر پدیشان) بگو: دلیل و برهان خود را بیان دارید اگر راست می‌گوئید (که جز خدا معبودهای دیگری هم وجود دارند).

﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمَلِكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا * وَأَتَّخِذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يُخَلِّقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخَلَّقُونَ وَلَا يُمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يُمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا﴾ (فرقان: ۲-۳)

آن کسی که حکومت و مالکیت آسمانها و زمین از آن اوست و فرزندی برای خود برنگزیده است و در حکومت و مالکیت انبازی نداشته است و همه چیز را آفریده است و آن را دقیقاً اندازه گیری و کاملاً برآورده کرده است. (مشركان) سوای خدا معبودهائی برگرفته اند (و به پرستش اصنام و کواکب و اشخاصی پرداخته اند) که چیزی را نمی آفرینند و بلکه خودشان آفریده هائی بیش نیستند و مالک سود و زیانی برای خود نیستند و بر مرگ و زندگی رستاخیز اختیار و توانی ندارند.

﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ * ذَلِكَُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾

(انعام: ۱۰۲-۱۰۱)

خدا کسی است که آسمانها و زمین را از نیستی به هستی آورده است. چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد در حالی که او همسری ندارد؟ (همسر و فرزند باید از جنس شوهر باشد و خدا یگانه و بی همتا است) و همه چیز را او آفریده است (از جمله اشخاص و اشیائی را که شریک او می سازند) و او آگاه از هر چیز است (و آنچه گویند و کنند از چشم خدا پوشیده نمی ماند و بی پاداش و بادافره نمی گردد).

آن (متصف به صفات کمال است که) خدا و پروردگار شما است. جز او معبود و فرمانروایی وجود ندارد و او آفریننده همه چیز است؛ پس وی را باید عبادت کنید (و بس؛ چرا که تنها او مستحق پرستش است) و حافظ و مدبّر همه چیز است.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾
(بقره: ۱۶۵)

برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خداگونه‌هایی برمی‌گزینند و آنان را همچون خدا دوست می‌دارند و کسانی که ایمان آورده‌اند خدا را سخت دوست می‌دارند (و بالاتر از هر چیز بدو عشق می‌ورزند). آنان که ستم می‌کنند اگر می‌شد عذابی را مشاهده کنند که هنگام (رستاخیز) می‌بینند، (می‌فهمند که) قدرت و عظمت همه از آن خدا است.

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ... * وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَن لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ...﴾
(احقاف: ۵-۳)

بگو: آیا دقت کرده‌اید درباره چیزهایی که بجز خدا به فریاد می‌خوانید و می‌پرستید؟ به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده‌اند؟ یا اصلاً در (آفرینش و گردش و چرخش) آسمانها مشارکتی داشته‌اند؟...

چه کسی گمراه‌تر از کسی است که افرادی را به فریاد بخواند و پرستش کند که (اگر) تا روز قیامت (هم‌ایشان را به فریاد بخواند و پرستش کند) پاسخ نمی‌گویند؟

﴿لَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ * لَا يُسْئَلُ عَمَّا يُفَعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ﴾
(انبیاء: ۲۲-۲۳)

اگر در آسمانها و زمین، غیر از یزدان، معبودها و خدایانی می‌بودند و (امور جهان را می‌چرخاندند) قطعاً آسمانها و زمین تباه می‌گردید (و نظام گیتی بهم می‌خورد؛ چرا که بودن دو شاه در کشوری و دو رئیس در اداره‌ای نظم و ترتیب را به هم می‌زند)؛ لذا یزدان صاحب‌سلطنت جهان بسی برتر از آن چیزهایی است که ایشان (بدو نسبت می‌دهند و) بر زبان می‌رانند. خداوند در برابر کارهایی که می‌کند مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد (و بازپرسی نمی‌شود و کسی حق خرده‌گیری ندارد) ولی دیگران مورد بازخواست و پرسش قرار می‌گیرند (و در افعال و احوالشان جای ایراد و سؤال بسیار است).

﴿ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ﴾
(مؤمنون: ۹۱)

خداوند نه فرزندی برای خود برگرفته است و نه هیچ معبودی با او (انباز) بوده است؛ چرا که اگر معبودی با او می‌بود، هر یک به آفریدگان خود می‌پرداخت (و در نتیجه هر بخشی از جهان با نظام خاصی اداره می‌شد و این با وحدت نظامی که بر سراسر هستی حاکم است سازگار نمی‌بود) و هر یک از معبودها (برای توسعه قلمرو حکومت خود) بر دیگری برتری و چیرگی می‌جست (و نظام عالم از هم گسیخته و جهان هستی به تباهی کشیده می‌شد).

﴿ قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتِغَوْا إِلَيَّ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا * سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا ﴾ (اسراء: ۴۳-۴۲)

(ای پیغمبر! به مشرکان) بگو: اگر با خداوند (جهان) آن چنان که می‌پندارید، معبودهایی (در گستره هستی) بودند، در این صورت قطعاً درصدد برمی‌آمدند که بر (بیزدان سبحان) صاحب تخت (جهان) چیره شوند (و اختلاف و تنازع خدایان گوناگون، نظم و نظام دنیا را مختل می‌کرد).

در تمامی این آیات یک محور اصلی و کلی وجود دارد و آن این است که: الوهیت و سلطه، لازمه یکدیگرند و از حیث معنا و روح کلمه، هیچ تفاوتی با هم ندارند؛ زیرا کسی که سلطه و نفوذ ندارد نه ممکن است و نه سزاوار است که اله و معبود باشد؛ اما کسی که دارای قدرت و سلطه است، فقط اوست که جایز است اله باشد و شایستگی معبود بودن را نیز داشته باشد؛ زیرا هیچ یک از نیازهایی که انسان برای رفع نمودن آنها ناچار است کسی را اله و فریادرس خویش بگیرد، بدون وجود سلطه قابل رفع شدن نیست. به همین دلیل در صورت نبود سلطه و نفوذ، الوهیت هم معنا نخواهد داشت و رفتن انسان به نزد آن معبود برای رفع مشکلاتش و

امید داشتن به او کاری عبث و بیهوده است.

شیوه‌ای که قرآن کریم با در نظر گرفتن این اندیشه محوری (یعنی استلزام دو جانبه سلطه و الوهیت) استدلالهای خود را بر اساس آن مطرح می‌سازد، این زمینه را برای خواننده آیات قرآن فراهم می‌سازد که مقدمات و نتایج این استدلال‌ها را به خوبی درک کند و بفهمد؛ به ترتیب زیر:

۱- تحقق کارهایی از قبیل برطرف کردن مشکلات و گرفتاری‌ها، رفع نیازها، پناه دادن، توفیق عنایت کردن، یاری رساندن، مراقبت کردن، پشت و پناه بودن و استجاب دعاها، که شما (مخاطب قرآن) آنها را کارهایی ساده و کم اهمیت می‌پندارید، در حقیقت به این سادگی نیست، بلکه چنین اموری ارتباط بسیار محکمی با نیروها و قدرت‌هایی دارند که متولی تدبیر امورات موجودات این جهان هستند؛ زیرا اگر شما به راهی که از طریق آن نیازهای بسیار کوچکتان برآورده می‌شود دقت کنید، متوجه خواهید شد که برطرف شدن این حوائج جز با حرکت عوامل غیر قابل شمارشی در ملکوت آسمانها و زمین محال است؛ برای مثال لیوان آبی را فرض کنید که می‌خواهید آن را بنوشید و یا دانه گندمی را تصور کنید که (با آسیاب کردن و پختن) آن را می‌خورید. شما چه می‌دانید قبل از اینکه اینها برایتان آماده شود و به دست شما برسد، خورشید و زمین و بادهای دریاها چه کارهایی که نکرده‌اند. بله! استجاب دعاها و رفع نیازهایتان مستلزم وجود یک قدرت و سلطه کم اهمیت نیست، بلکه در واقع لازمه آن، آفرینش آسمانها و زمین، چرخش سیارات، حرکت بادهای و فرود آمدن باران است. در یک کلام برآورده شدن حاجات، مستلزم تدبیر تمام کائنات است.

۲- چنین سلطهٔ عظیمی غیر قابل تجزیه است؛ یعنی هرگز امکان ندارد که سلطهٔ آفرینش موجودات در دست یک نفر و امورات مربوط به رزقشان در دست یک نفر دیگر باشد و یا اینکه خورشید، مسخر فلان کس بوده و زمین فرمانبردار شخص دیگری باشد؛ همچنانکه امکان ندارد موجودات را یک نفر آفریده باشد و مریض شدن و شفا دادن آنان در دست فرد دیگر و مرگ و زندگیشان در اختیار شخص سومی باشد؛ زیرا در این صورت محال است که نظام این جهان استوار شود؛ لذا باید تمامی قدرت‌ها، سلطه‌ها و شایستگی‌ها در دست یک حاکم واحد باشد که امورات کل آسمانها و زمین به او ارجاع داده می‌شود. در حقیقت نظام این جهان مقتضی چنین امری است و اینچنین نیز هست (زیرا در غیر این صورت سنگ روی سنگ بند نمی‌شود).

۳- هرگاه تمام سلطه‌ها و قدرت‌ها در انحصار یک حاکم واحد باشد و غیر او حتی به اندازهٔ یک ذرهٔ بسیار کوچک و بی‌ارزش مالک هیچ چیز نباشد، بدون شک الوهیت نیز کاملاً حقّ او خواهد بود و در آن شریکی نخواهد داشت. بنابراین احدی غیر از خدای بزرگ نمی‌تواند (شما را ای مخاطب قرآن) کمک کند، دهائتان را استجابت نماید، پناهتان دهد و نیز پشتیبان، یاریگر، دوستدار و وکیلان باشد و برایتان جلب منفعت و دفع ضرر کند.

(حال که اینگونه است بدانید که) هیچ فریادرسی جز خدای متعال ندارید و حتی ممکن نیست الهی داشته باشید که با خداوند جهانیان دوست باشد و به دلیل قربتی که با او دارد شفاعتش در نزد خداوند قابل قبول باشد؛ بله! در توانایی هیچ کس نیست که حتی گوشه‌ای کوچک از امورات در دست او باشد و در کوچکترین مسئله‌ای دخیل باشد. پذیرش

شفاعت و یا رد آن نیز به همین شکل منوط به مشیت و اراده خداوند است و هیچ کس قدرت و نفوذ آن را ندارد که بتواند شفاعت خود را به خدای سبحان بقبولاند.

۴- یکپارچه بودن این سلطه برتر می‌طلبد که مصدر تمامی احکام و دستورات فقط و فقط یک حاکم چیره و مسلط بر امور باشد و حتی کوچکترین جزئی از آن سلطه به غیر منتقل نشود؛ زیرا مادامی که آفرینش فقط مختص خدای متعال است و در آن هیچ شریکی ندارد و این همواره اوست که مردمان را رزق و روزی می‌دهد و غیر او کوچکترین نقشی در آن ندارد و فقط او است که مسئول تدبیر و گردش امورات این کائنات است و در آن نیز شریکی ندارد، عقل حکم می‌کند که حکومت کردن، امر کردن، تشریح و قانونگذاری هم فقط در دست او باشد و در این مورد باز هم وجود شریک برای خداوند غیر قابل توجیه باشد. و همچنانکه اشتباه است گمان کنیم که غیر خدا می‌تواند استجابت‌کننده دعاها، برآورده‌کننده حاجت حاجتمند و پناه‌دهنده بی‌پناه در دایره ملکوت خداوند باشد، به همین صورت نیز اشتباه و باطل است اگر بپنداریم غیر او شایستگی این را دارد که حاکمی مستقل، فرمانروایی مطلق و قانونگذاری تام‌الاختیار در وضع قوانین باشد؛ زیرا آفریدن، رزق دادن، زنده کردن مردگان و میراندن آنان و نیز مسخر ساختن خورشید و ماه، درهم پیچاندن شب و روز، قضا و قدر، فرمانروایی آسمانها و زمین، قانونگذاری و همه و همه مظاهر و تجلی‌های گوناگونی از یک حکومت و سلطه واحدند؛ البته حکومت و سلطه‌ای که به هیچ وجه قابل تجزیه و تقسیم نیست. لذا معتقد به اینکه اطاعت از حکم و فرمان غیر خدا واجب و اجرای دستوراتش لازم است - در حالی که خداوند هیچ دلیلی بر صحت آن نازل نفرموده

است - دچار همان شرکی می شود که فردی غیر خدا را به دعا می خواند و از او کمک می طلبد.

به همین شکل نیز اگر کسی ادعا کند که در مقام سیاسی، مالک تمام یک کشور و نیز چیره و مسلط بر امور و حاکم مطلق آن است، همانند ادعای کسی است که در میان مردم اعلام می کند: «ای مردم!» من مولای شما، متکفل امورات و نیز پشتیبان و یاریگر شما هستم» و منظور او از این سخن، تمام معانی خارج از چارچوب سنت های حاکم بر جهان طبیعت باشد.^(۱) آیا ندیده اید زمانی که قرآن کریم بحث بی شریک بودن خداوند را در خلق، اداره کردن و تدبیر نظام این عالم مطرح می کند، به موازات آن بحث بی شریک بودن خداوند را در حکومت کردن و فرمانروایی نیز بیان می کند؟! این خود از یک سو گواهی است واضح بر این مطلب که: الوهیت مشتمل بر معانی حکومت و فرمانروایی است و از دیگر سو لازمه توحید الوهیت خداوند آن است که ذات مبارک او در این مورد نیز شریکی نداشته باشد. در آیات زیر مطالب فوق بسیار مفصلتر از آنچه گفته شد، بیان شده است:

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَن تَشَاءُ وَتَنزِعُ الْمَلِكَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ﴾
(آل عمران: ۲۶)

بگو: پروردگارا! ای همه چیز از آن تو! تو هر که را بخواهی حکومت و دارائی می بخشی و از هر که بخواهی حکومت و دارائی را بازپس می گیری و هر کس را بخواهی عزت و قدرت می دهی و هر کس را بخواهی خوار می داری.

۱- برای تحقیق بیشتر به کتاب «دیدگاه سیاسی اسلام» تألیف استاد مودودی مراجعه کنید.

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلِهِ النَّاسِ﴾

(ناس: ۳-۱)

بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردمان. به مالک و حاکم (واقعی) مردمان. به معبود (به حق) مردم.

قرآن کریم در سوره غافر با صراحت بیشتری این امر را بیان می‌دارد:

﴿يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾

(غافر: ۱۶)

روز رویارویی، روزی است که مردمان ظاهر و آشکار می‌شوند (و تمام پرده‌ها و حجابها کنار می‌روند و موانع مادی برچیده می‌شوند و سرانجام علاوه بر سر برآوردن مردم از گورها، درون و برون و خلوت و جلوت همه انسانها نمودار می‌گردد) و چیزی از (کار و رفتار و پندار) ایشان بر خدا پنهان نمی‌ماند. (فریاد و حشتناکی را می‌شنوند که می‌گوید: ملک و حکومت، امروز از آن کیست؟! (پاسخ قاطعانه داده می‌شود که) از آن خداوند یکتای چیره و تواناست.

زیباترین تفسیر این آیه، حدیثی است که امام احمد بن حنبل رضی الله عنه از حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت کرده است که: ^(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روزی آیه ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ ^(۲) را بر روی منبر می‌خواندند و در همان حال دستان مبارکشان را تکان داده و پشت و رو

۱- تخریج این حدیث در ضمیمه نامه پایان کتاب آمده است.

۲- آنان خدا را آن‌گونه که شایسته است، نشناختند؛ در حالی که تمام زمین در روز قیامت در قبضه اوست و آسمانها پیچیده در دست او؛ خداوند منزّه و برتر است از شریک‌هایی که برای او می‌پندارند. (زمر: ۶۷)

می کردند و (به جماعت) می گفتند: (در روز قیامت) پروردگار متعال خود را تمجید می کند و می گوید: منم جبّار؛ منم متکبّر؛ منم عزیز؛ منم کریم.

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در ادامه حدیث می گوید:

در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله این را می فرمودند منبر به شدت تکان می خورد به حدی که با خود گفتیم الان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به زمین خواهد انداخت.

رَبّ

تحقیق لغوی

واژه رب از مادهٔ راء و باء مشدّده (رب ب) می‌باشد^(۱) و اصلی‌ترین معنای آن تربیت کردن است؛ معانی دیگری نیز از قبیل: تصرف کردن، نگهداری نمودن، بهبود ساختن، به پایان رساندن و تکمیل کردن از آن مشتق شده است. بر همین اساس از مجموع معانی فوق، معانی بلند مرتبگی، ریاست، تملک و سیادت در واژه رب شکل می‌گیرد. اکنون به مثالهایی در زمینهٔ موارد گوناگون کاربرد واژه ربّ در زبان عربی، با معانی مختلفی که در بالا ذکر شد، توجه فرمائید: (۲)

۱- ابن فارس در مقایس اللغة ۲/ ۳۸۱ - ۳۸۲ در مورد مادهٔ (رب) می‌گوید:

راء و باء بر سه اصل دلالت می‌کند:

اصل اول: ساختن چیزی و مراقبت کردن از آن؛ بر اساس این اصل، رب به معنای مالک، خالق، صاحب و سازنده است...

اصل دوم: به وجود آوردن چیزی از چیز دیگر و مراقبت از آن؛ این اصل نیز در تناسب با اصل اول است...

اصل سوم: گرد هم آوردن دو چیز در کنار هم؛ این اصل در تناسب با اصل دوم است...

با توجه به سه اصل فوق کاملاً معلوم می‌گردد که همگی در یک معنا هستند.

۲- نگاه کنید به: لسان العرب: مادهٔ (رب ب) ۱ / ۳۸۴ - ۳۹۴ و القاموس المحيط: مادهٔ (رب ب) و المخصص: ۱۷ / ۱۵۴.

۱- تربیت کردن، پروراندن، رشد دادن

[رَبَّ الْوَالِدِ]: طفل را تا زمانی که به درجهٔ درک و فهم رسید، پرورش داد و تربیت کرد.

[الرَّبِيبُ]: پسر بچه‌ای که مورد تربیت قرار می‌گیرد؛ پسر بچه‌ای که در خانهٔ ناپدری بزرگ می‌شود.

[الرَّيْبَةُ]: دختر بچه‌ای که مورد تربیت قرار می‌گیرد؛ دختر بچه‌ای که در خانهٔ ناپدری بزرگ می‌شود؛ دایه، پرستار.

[الرَّابَّةُ]: نامادری؛ (این واژه به این دلیل برای نامادری وضع شده است که) هر چند هیچ یک از فرزندان شوهر، فرزندان واقعی وی نیستند، اما در حقیقت به تربیت و بزرگ کردن آنان می‌پردازد.

[الرَّابُّ]: ناپدری.

[الرُّبُّبُ]، [الرُّبِّيُّ]: اسم دارویی است که (برای مواقع ضروری) ذخیره و نگهداری می‌شود.

[رَبَّ يَرْبُ رَبًّا]: اضافه کردن، زیاد کردن، به پایان رساندن.

[رَبَّ النُّعْمَةِ]: احسان و نیکی فراوانی به خرج داد و در آن افراط و زیاده‌روی کرد.

۲- جمع کردن، گردآوری نمودن، آماده سازی

[فَلَانٌ يَرْبُ النَّاسَ]: فلانی مردم را نزد خود جمع می‌کند یا اینکه مردم بر گرد او جمع می‌شوند.

[الرَّجْبُ]: مکان اجتماع مردم

[الرَّجْبُ]: تجمع کردن، به هم پیوستن

۳- نگهداری کردن، خوبی کسی را خواستن، رعایت حال کسی را

کردن، سرپرستی نمودن

[رَبِّ ضَيْعَةً]: از آن زمین به خوبی نگهداری و از آن نگرهبانی و

حراست کرد.

نقل است که صفوان بن أمیه به ابوسفیان گفت: «لَأَنْ يَرْبِّي رَجُلٌ مِنْ قَرِيشٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَرْبِّي رَجُلٌ مِنْ هَوَازِنٍ» یعنی اگر مردی از قریش کفیل من باشد و مرا تحت رعایت و عنایت خویش قرار دهد بهتر از آن است که مردی از قبیله هوازن این کار را انجام دهد.

عَلَمَةُ بِنِ عَبْدِ، شاعر عرب، در دیوان خود این بیت را سروده است:

و كُنْتُ أَمْرًا أَفْضَتْ إِلَيْكَ رِبَابِي وَ قَبْلَكَ رَبِّي فَضِعْتُ رِبُوبًا (۱)

«من کسی هستم که افراد فراوانی قبل از تو سرپرستی و کفالت مرا به عهده گرفته بودند، اما هرگز از من مراقبت نکردند و مرا تحت عنایت و رعایت خویش قرار ندادند تا اینکه ضایع و تباه شدم و سرانجام این کار به تو محوّل شد.»

فَرَزْدَقٌ نِزْمِي گويد:

كَانُوا كَسَالَةً حَمَقَاءَ إِذْ حَقَنْتَ سِلَاءَهَا فِي أَدِيمٍ غَيْرِ مَرْبُوبٍ (۲)

«آنان همانند زن نابخردی هستند که روغن را داخل مشکى مى‌ریزد که پوست آن دباغى نشده است.»

[فُلَانٌ يَرْبِي صَنْعَتَهُ عِنْدَ فُلَانٍ]: آن شخص شغلش را نزد فلانی یاد

می‌گیرد و در محضرش شاگردی و کسب مهارت می‌کند.

۱- این بیت در کتاب‌های زیر آمده است:

دیوان علقمة بن عبدة: ۱۳۲، المفضليات: ۲ / ۱۹۴، اللسان العرب (رب ب)، مقایس اللغة: ۲ / ۳۸۳ تفسیر الطبری: ۱ / ۴۸، الصحاح: (رب ب)، المخصص: ۱۷ / ۱۵۴.

۲- این بیت در لسان العرب ماده (سلا) آمده است؛ سلاء: روغن، کره خالص.

۴- گرانقدر بودن، سیادت داشتن، ریاست کردن، اجرای حکم و دستور، تصرف کردن

«قَدْ رَبَّ فُلَانٌ قَوْمَهُ»: فلانی قومش را تحت کنترل خویش درآورد و همه را مطیع فرامین خود ساخت.

«رَبَّيْتِ الْقَوْمَ»: بر آن قوم حکومت کردم و رهبر آنان شدم.

لیدبن ربیعه در یکی از ابیاتش اینچنین می‌سراید:

وَأَهْلَكُنَّ يَوْمًا رَبًّا كِنْدَةَ وَابْنَهُ وَرَبًّا مَعَدِّ بَيْنَ خَبْتٍ وَعَرَعِرٍ^(۱)

«(آن قبایل) روزی از روزها، رئیس قبیله کنده و پسرش و همچنین رئیس قبیله معد را در محلی بین خبت و عرعر به هلاکت رساندند.

در این بیت مراد از رب کنده، رئیس قبیله کنده است.

در همین معنا نابغه ذبیانی می‌گوید:

تَحَبُّ إِلَى النَّعْمَانِ حَتَّى تَنَالَهُ فِدَى لَكَ مِنْ رَبِّ تَلِيدِي وَطَارِفِي^(۲)

«(این اسب من) آنچنان به سوی نعمان می‌تازد تا اینکه سرانجام به (وصال) او برسد. (ای نعمان! تو واقعاً چه رئیس بزرگی هستی). تمام ثروتم فدای تو باد!»

۵- تملک

در حدیث شریف آمده است که پیامبر اکرم ﷺ از مردی پرسید:

«أَرَبُّ غَمٍّ أَمْ رَبُّ إِيلٍ» یعنی: تو مالک گوسفند هستی یا مالک شتر؟

۱- این بیت در تفسیر طبری: ۴۷/۱، تفسیر طبری: ۱۱/۱ و المخصص: ۱۵۴/۱۷ آمده است.

۲- این بیت در تفسیر طبری ۱۴۱/۱ چاپ وزارت فرهنگ (سوریه) تحقیق محمود محمد شاکر با لفظ (طریفی و تالیدی) آمده است. همچنین این بیت را می‌توانید در دیوان نابغه ذبیانی ۸۹ و المخصص ۱۵۴/۷ پیدا کنید.

طریف: مال جدید تالد: مال قدیمی و عتیقه

در همین معنا به صاحب خانه (ربُّ الدَّار) و به صاحب شتر (رَبُّ النَّاقَةِ) و به مالک زمین (رَبُّ الضَّيْعَةِ) گویند.
 کلمه رَبّ همچنین به معنای سید و سرور (که متضاد برده و خادم است) به کار می‌رود.

تا به اینجای سخن معانی گوناگون واژه رب و همچنین موارد مختلفی از کاربردهای آن را بیان کردیم؛ اما به خدا سوگند زبان‌شناسان و مفسران معاصر با منحصر ساختن معانی این کلمه در واژه‌هایی همچون مربّی یا بنیانگذار دچار اشتباه شده‌اند؛ زیرا همگی در تفسیر ربوبیت گفته‌اند که: «هُوَ اِنْشَاءُ الشَّيْءِ حَالاً فَحَالاً اِلَى حَدِّ التَّمَامِ» یعنی: ساختن تدریجی یک شیء تا زمانی که به پایان می‌رسد؛ اما حقیقتاً این تعریف فقط شامل یکی از معانی متعدد و وسیع این کلمه می‌شود؛ چون اگر به وسعت معنایی این واژه خوب توجه کنید و همزمان معنای مشتقات آن را نیز در نظر بگیرید، کاملاً معلوم می‌شود که کلمه رب مشتمل بر معانی زیر است: ^(۱)

- ۱- مربّی، مسئول برآورده کردن نیازها، مسئول امور تربیتی و پرورشی (انسان)
- ۲- سرپرست، مراقب، کسی که متعهد بهبود اوضاع و احوال (مربوب خود) باشد.
- ۳- آقا و رئیسی که در میان قوم خود همانند محوری باشد که همه گرد او جمع می‌شوند.

۱- از شما خواننده محترم تقاضا می‌شود که این پنج معنا را خوب به یاد بسپارید و تفاوت‌هایی را که هر یک با هم دارند، به دقت مدّ نظر قرار دهید؛ زیرا استاد مودودی در این فصل به این پنج معنایی که واژه رب دارد، بسیار استناد می‌کند. (مترجم)

- ۴- شخص بزرگی که دیگران از او اطاعت می‌کنند؛ رئیس یا فرد قدرتمندی که حکمش لازم الاجراست و دیگران به بزرگی و سیادت او معترف‌اند؛ مالکی که شایستگی و اختیار تصرف در ملک خود را دارد.
- ۵- پادشاه، مهتر.

استعمال کلمه رب در قرآن کریم

کلمه «الرب» در قرآن کریم با تمام معنایی که برای این واژه ذکر کردیم، آمده است؛ گاهی فقط با یک معنا و گاهی همزمان با دو معنا یا بیشتر و در بعضی موارد، هر پنج معنای واژه در آن واحد، یکجا به کار رفته است؛ در اینجا با مثالهایی از آیات قرآن این موضوع را بیشتر روشن می‌کنیم:

معنای اول

﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ﴾ (۱) (یوسف: ۲۳)

یوسف گفت: پناه بر خدا! او که خدای من است، مرا گرامی داشته است (چگونه ممکن است دامن عصمت به گناه بیالایم و به خود ستم روا دارم؟!)

۱- کسی گمان نکند که منظور حضرت یوسف علیه السلام در این آیه عزیز مصر است، چنانکه بعضی از مفسرین به آن معتقد هستند؛ زیرا ضمیر (هاء) در کلمه (إنه) به لفظ جلاله الله بر می‌گردد که حضرت یوسف علیه السلام به او پناه برد و تا زمانی که مرجع نزدیکتری برای ضمیر (هاء) وجود دارد، چه احتیاجی است که آن را به یک مرجع دورتر برگردانیم؟! تذکر استاد سید محمد کاظم سباق:

مطلبی را که امام مودودی منکر صحت آن است (یعنی بازگشت ضمیر (هاء) به عزیز مصر)، ابن جریر طبری در تفسیر خود (۱۰۸/۱۲) از چند طریق و آن هم فقط از مجاهد و ابن اسحاق نقل کرده است؛ اما در تأیید سخنان استاد مودودی، شیخ طبرسی در مجمع البیان ۲۲۳/۵ اینگونه گفته است:

«... و عده‌ای گفته‌اند که ضمیر (هاء) به لفظ جلاله الله بر می‌گردد، به این معنا که حضرت یوسف علیه السلام گفت: پناه بر خدا! او پروردگار من است. مرا از جایگاهی که قبلاً داشتم، رفعت داد و به من نیکی فرمود و مرا پیامبر خود ساخت؛ پس چگونه امکان دارد که عصیان امر او کنم.»

معنای دوم با تصویری از معنای اول

﴿فَأَنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّيَ إِلَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ * الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ *
وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴾

(شعراء: ۸۰ - ۷۷)

همه آنها دشمن من هستند (آنهایی که شما معبود خود می دانید) بجز پروردگار جهانیان. (پروردگار جهانیانی) که مرا آفریده است و همو مرا (به سوی سعادت دنیا و آخرت) راهنمایی می سازد (و در سراسر زندگی من حضور دارد و لحظه ای از من غافل نیست). آن کسی که او مرا می خوراند و می نوشاند و به هنگام بیماری، اوست که مرا شفا می دهد.

﴿وَمَا بِكُمْ مِّنْ نُّعْمَةٍ فَرِحَ اللَّهُ بِكُمْ إِذَا مَسَّكُمْ الضَّرُّ فَآلَيْهِ تَجَاوَزُونَ *
ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضَّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ﴾

(نحل: ۵۴ - ۵۳)

آنچه از نعمت‌ها دارید همه از جانب خداست (و باید تنها مُنعم را سپاس گفت و پرستید) و گذشته از آن، هنگامی که زیانی (همچون درد و بیماری و مصائب و بلاها) به شما رسید (برای زدودن ناراحتیها و گشودن گره مشکلها تنها دست دعا به سوی خدا بر می دارید) و او را با ناله و زاری به فریاد می خوانید (پس چرا در وقت عادی جز او را می پرستید و انبازها را به کمک می طلبید؟). سپس هنگامی که خدا زیان را از شما دور کرد (و جلو تندباد حوادث و طوفان بلا را گرفت)، گروهی از شما (انبازهایی) شریک پروردگار خود می کنند؟! (و از نو دچار غفلت و غرور و بت پرستی و شرور می شوند!).

﴿قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ بَنِيَّ رِبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ﴾ (انعام: ۱۶۴)

(ای پیغمبر! به کسانی که تو را همچون خود به شرک ورزی می خوانند) بگو: آیا (سزاوار است که) پروردگاری جز خدا را بطلبم (و معبودی جز او را پرستش بکنم) و حال آنکه خدا پروردگار هر چیزی است؟

﴿ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا ﴾ (مزمّل: ۹)

یزدان، خداوندگار مشرق و مغرب (و همه جهان هستی) است. و جز او معبودی نیست؛ پس تنها او را به عنوان کارساز و یاور برگیر و برگزین (و کار و بار خویش را بدو واگذار کن).

معنای سوم

﴿ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴾ (هود: ۳۴)

خدا پروردگار شما است و به سوی او برگردانده می‌شوید

﴿ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ ﴾ (زمر: ۷)

بعدها بازگشت همه شماها به سوی پروردگارتان خواهد بود.

﴿ قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ﴾ (سبأ: ۲۶)

بگو: پروردگارمان ما را (در روز رستاخیز) گرد می‌آورد.

﴿ وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَّمٌ أُمَّتُكُمْ ﴾

﴿ مَا فَرَّقْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ﴾ (انعام: ۳۸)

(یکی از دلائل قوی قدرت خدا و حکمت و رحمتش این است که او همه چیز را آفریده است) و هیچ جنبنده‌ای در زمین و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند وجود ندارد، مگر اینکه گروه‌هایی همچون شمایند (و هر یک دارای خصائص و ممیزات و نظام حیات خاص خود می‌باشند) در کتاب (کائنات) هیچ چیز را فروگذار نکرده‌ایم (و همه چیز را ضبط و به همه چیز پرداخته‌ایم. بگذار تکذیب کنندگان هر چه می‌خواهند بکنند) پس (از گذشت این چند روزه زندگی دنیوی) آنان (همراه همه گروه‌ها و دسته‌های حیوانات موجود) در پیشگاه پروردگارشان گرد آورده می‌شوند (و به حساب و کتابشان می‌رسیم).

﴿ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ ﴾

(یس: ۵۱)

(برای بار دوم) در صور دمیده می‌شود و ناگاه همه آنان از گور بیرون آمده و به سوی (دادگاه حساب و کتاب) پروردگارشان شتابان رهسپار می‌گردند.

معنای چهارم با تصویری از معنای سوم

﴿ اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ ﴾ (توبه: ۳۱)

یهودیان و ترسایان علاوه بر خدا، علماء دینی و پارسایان خود را به خدائی پذیرفته‌اند.

﴿ وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ ﴾ (آل‌عمران: ۶۴)

و برخی از ما برخی دیگر را به جای خداوند یگانه به خدائی نپذیرد.

مراد از (ارباب) در دو آیه مذکور افرادی هستند که امت‌ها و گروه‌ها فقط آنان را رهبران و راهنمایان خود می‌دانند و به امر و نهی آنان نیز گردن می‌نهند؛ از شرع و قانون آنان پیروی کرده و به آنچه که از جانب خود و بدون هیچ دلیل و برهانی (از طرف خداوند) حلال و حرام می‌کنند، ایمان دارند و آنان را در صدور امر و نهی به میل خود، کاملاً برحق می‌پندارند.

﴿ أَمَا أَحَدُكُمْ فَيَسْتَفِئُ رَبَّهُ هَمْرًا... * وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ... * فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ أَرْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَالَ الْتُسْوَةِ اللَّاتِي قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ﴾ (یوسف: ۴۱، ۴۲، ۵۰)

اما یکی از شما (که در خواب دیده است که انگور برای شراب می‌فشارد، آزاد می‌گردد و دوباره ساقی مجلس می‌شود و) به سرور خود شراب می‌دهد...

(یوسف، خطاب) به یکی از آن دو که می دانست آزاد می گردد گفت: مرا نزد سرور خود (یعنی شاه مصر) یادآور شو (و شرح حال مرا بدو بگو. باشد که از زندان رهایم کند). اما اهریمن از یادش بیرد که نزد سرورش بازگو کند... هنگامی که فرستاده (شاه) نزد او رفت، گفت: به سوی سرور خود بازگرد و از او بپرس: ماجرای زنانی که دستهای خود را بریده اند چه بوده است؟ بی گمان پروردگار من بس آگاه از نیرنگ ایشان است.

در این آیات حضرت یوسف علیه السلام چندین بار عزیز مصر را با کلمه «رب» نام می برد. علت آن است که مصریان آنچنان به جایگاه محوری و قدرت فراوان عزیز مصر باور داشتند که معتقد بودند او مالک امر و نهی آنان است و در حقیقت نیز اینچنین بود و عزیز مصر رب آنان بود؛ اما حضرت یوسف علیه السلام چنین اعتقادی نداشت و کلمه رب را فقط برای خدای متعال به کار می برد؛ چون ایمان داشت که فقط خدای یگانه، چیره و مسلط بر امور بوده و مالک امر و نهی است؛ چنانکه خود قبلاً این را بیان داشت:

﴿ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ ﴾ (یوسف: ۲۳)

معنای پنجم

﴿ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ ﴾ (قریش: ۴ - ۳)

بایستی خداوندگار این خانه (باستانی و کهن) را بپرستند (که این امنیت را در طول راهها و در شهرها و کشورهای پر از کشمکش و ستم و جنگ و غارت، برای ایشان فراهم آورده است). خداوندگاری که از گرسنگی، ایشان را رها نیده است و خوراکشان داده است و آنان را از خوف و هراس رها نیده است و ایمن ساخته است.

﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ (صافات: ۱۸۰)

پاک و منزّه است خداوندگار تو، خداوندگار عزت (و قدرت)، از توصیف‌هایی که (مشرکان دربارهٔ خدا به هم می‌بافند و سرهم) می‌کنند.

﴿فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ (انبیاء: ۲۲)

یزدان صاحب سلطنت جهان، بسی برتر از آن چیزهایی است که ایشان (بدو نسبت می‌دهند و) بر زبان می‌رانند.

﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾

(مؤمنون: ۸۶)

بگو: چه کسی صاحب آسمانهای هفتگانه و صاحب عرش عظیم است؟ (ملک کائنات و فرمانروایی بر آنها از آن کیست؟)

﴿رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ﴾

(صافات: ۵)

آن کسی که صاحب آسمانها و زمین و همهٔ چیزهایی است که در میان آن دو قرار دارد و صاحب مشرق‌هاست.

﴿وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرِی﴾ (نجم: ۴۹)

و اینکه اوست صاحب و مالک ستارهٔ شعری.

تصویرات امت‌های گمراه در باب ربوبیت

با توجه به آیاتی که در قسمت گذشته به عنوان مثال ذکر شد، معانی کلمهٔ رب به سان خورشیدی که در آسمانی صاف و بدون ابر می‌درخشد، کاملاً روشن می‌شود. اکنون زیباست که بنگریم امت‌های گمراه پیشین در باب ربوبیت چه تصویری داشتند که قرآن کریم در رد و ابطال آنان نازل شد و همچنین جالب

است بدانیم که قرآن مشرکان را به سوی چه چیزی دعوت می‌کرد. شاید بهتر است که در این راستا، جداگانه، تمام امت‌هایی را که قرآن کریم از آنان یاد کرده است، بررسی کنیم و در مورد عقاید و افکارشان به گفتگو بپردازیم؛ تا بدین وسیله حقیقت امر کاملاً روشن شود و از پرده ابهام بیرون آید.

قوم نوح علیه السلام

کهن‌ترین امت تاریخ که قرآن کریم داستانشان را ذکر می‌کند، امت حضرت نوح علیه السلام است. با توجه به تمام اطلاعاتی که در مورد این قوم به ما رسیده است، معلوم می‌گردد که امت نوح علیه السلام هرگز منکر وجود خدای متعال نبودند؛ زیرا قرآن کریم این سخن آنان را - که در ردّ دعوت نوح علیه السلام است - از زبان خودشان اینچنین نقل می‌کند که:

﴿ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً... ﴾
(مؤمنون: ۲۴)

این مرد جز انسانی همچون شما نیست (و در ادعای نبوت دروغگو است) ولی او (با این ادعاء) می‌خواهد بر شما برتری گیرد و (خویشتن را سرور و آقای شما گرداند). اگر خدای می‌خواست (پیغمبری به میان ما روانه کند) حتماً فرشتگانی را (برای این منظور) می‌فرستاد.

قوم نوح همچنین منکر این موضوع نبودند که خدای متعال خالق این جهان است؛ ربوبیت الهی را نیز با دو معنای اول و دوم قبول داشتند؛ زیرا هنگامی که نوح علیه السلام به آنان گفت:...

﴿ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴾
(هود: ۳۴)

خدا پروردگار شما است و به سوی او برگردانده می‌شوید (و به مجازات خود می‌رسید)

﴿أَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً... * أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقاً * وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجاً * وَاللَّهُ أُنْتَبِهُكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتاً﴾
(نوح: ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۱۷)

از پروردگار خویش طلب آمرزش کنید که او بسیار آمرزنده است (و شما را می‌بخشاید)...

مگر نمی‌بینید که خداوند چگونه هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است؟ و ماه را در میان آنها تابان و خورشید را چراغ (درخشان) کرده است؟ خداست که شما را از زمین به گونه‌ی شگفتی آفریده است.

... حتی یک نفر هم برنخواست که این گفته‌ی وی را رد کند و بگوید که:

خدا رب ما نیست؛ خدا خالق ما یا خالق آسمانها و زمین نیست و یا اینکه تدبیر آسمانها و زمین در دست خداوند نیست.

به همین شکل نیز منکر این موضوع نبودند که خداوند إله و معبود آنان است و بر اساس چنین اعتقادی بود که نوح علیه السلام به آنان می‌گفت: ﴿مَالَكُمْ مِنْ إِيَّاهِ غَيْرُهُ﴾ یعنی شما هیچ اله و معبودی غیر از خداوند ندارید؛ زیرا اگر منکر الوهیت خدای متعال بودند، در این صورت دعوت حضرت نوح علیه السلام به شکل دیگری می‌بود و به قوم خود می‌گفت: «یا قوم! اخذوا الله إلهاً». ای قوم من! خدا را معبود خویش بگیرید.

سؤالی که ممکن است در اینجا ذهن خواننده را به خود مشغول سازد این است که: چرا (به‌رغم اینکه قوم نوح ربوبیت و الوهیت خداوند را قبول داشتند) اما باز هم در بین آنان و نوح علیه السلام نزاع عقیدتی وجود داشت؟

هر گاه برای یافتن پاسخ این سؤال در قرآن کریم به جستجو پردازیم و به آیات آن نگاهی بیفکنیم، به روشنی در می‌یابیم که این امر دو علت مهم داشت:

۱- نوح علیه السلام به قوم خود می‌گفت: خدایی که شما اعتقاد دارید پروردگار جهانیان است و ایمان کاملی دارید به اینکه فقط او، شما و تمام این کائنات را آفریده است و جز او کسی حاجات شما را برآورده نمی‌سازد، پس در حقیقت او نیز یگانه اله و معبود شماست. معبود به حقی جز (ذات مبارک) او وجود ندارد و جز او نیز کسی قدرت آن را ندارد که حاجات شما را برآورده کند؛ بدیها را از شما دور نماید؛ دعاهایتان را بشنود و کمکتان کند؛ از این رو بر شما واجب است که فقط او را عبادت کنید و جز او برای هیچ کس خضوع و فروتنی نکنید:

﴿يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ (اعراف: ۵۹)

ای قوم من! برای شما جز خدا معبودی نیست.

﴿وَلِكُنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَتْلُغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي﴾

(اعراف: ۶۲ - ۶۱)

ولی من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم. من مأموریت‌های (محوّله از سوی) پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم.

اما قوم نوح این گفته پیامبرشان را نمی‌پذیرفتند و به شدت بر موضع خویش پافشاری کرده و می‌گفتند: بی‌گمان ما نیز معتقدیم که خداوند، پروردگار جهانیان است؛ اما معبودهای دیگری غیر از خداوند نیز وجود دارند که در تدبیر این جهان دخیلند و قادرند که نیازهای ما را برآورده کنند؛ در نتیجه باید هم ایمان داشته باشیم علاوه بر خداوند، آنان نیز معبودهای ما هستند.

﴿وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ
وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾

(نوح: ۲۳)

به آنان گفته‌اند: معبودهای خود را وامگذارید و وَدَّ و سُوَاع، یَغُوث، یَعُوق و نَسْر را رها نسازید.

۲- قوم نوح ربوبیت خداوند را فقط از این جهت قبول داشتند که او خالق مردم، مالک آسمانها و زمین و اداره کننده امور این جهان است؛ اما دیگر قائل نبودند که این فقط خداوند است که حق دارد در امور اخلاقی، اجتماعی، دینی، سیاسی و همچنین سایر امور دنیوی، تعیین کننده و صاحب امر و سلطه باشد. همچنین معتقد نبودند که فقط خداوند باید راهنما، قانونگذار و مالک امر و نهی باشد و از دستورات او باید اطاعت کرد؛ اما در عوض از رؤسا و رهبران دینی خود در هر زمینه‌ای اطاعت می‌کردند و آنان را به عنوان اربابان خود پذیرفته بودند.

(اینگونه بود که) حضرت نوح علیه السلام قومش را برخلاف اعتقادشان دعوت می‌کرد و بارها به آنان می‌گفت: ای قوم من! ربوبیت الهی را در بین اربابان خود تقسیم نکنید و هیچ کس را در آن سهم ندانید؛ فقط خداوند را به تمام معنا یگانه پروردگار و رب خود بدانید و از او پیروی کنید؛ هر دستوری را که خدای متعال به شما می‌دهد، گردن نهید و شریعتش را کاملاً اجرا کنید.

نوح به قوم خود می‌گفت:

﴿إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ﴾

(شعراء: ۱۰۸ - ۱۰۷)

قطعاً من برای شما پیغمبر امینی هستم. از خدا بترسید و از من اطاعت کنید.

عاد، قوم هود علیه السلام

قرآن کریم پس از داستان قوم نوح، ماجراهای عاد، قوم حضرت هود علیه السلام را تعریف می‌کند. چنانکه از آیات قرآن معلوم است، این امت نیز منکر وجود خدای متعال نبودند و الوهیتش را قبول داشتند و خداوند را یکی از معبودهای خویش می‌دانستند؛ ربوبیت الهی را نیز با همان معنایی می‌پذیرفتند که قوم نوح علیه السلام پذیرفته بودند (یعنی معنای اول و دوم رب).

آیات قرآن این مطلب را به خوبی نشان می‌دهند:

﴿وَالِیٰ عَادِ اٰخَاهُمْ هُوْدًا قَالَ یٰقَوْمِ اَعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَکُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَیْرُهٗ﴾
(اعراف: ۶۵)

(همانگونه که نوح را برای دعوت به توحید به سوی قوم خود فرستادیم) هود را نیز به سوی قوم عاد - که خودش از آنان بود - روانه کردیم. هود به قوم عاد گفت: ای قوم من! خدای را پرستید و (بدانید) جز او معبودی ندارید.

﴿قَالُوْا اٰجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللّٰهَ وَحَدَهٗ وَنَذَرَ مَا كَانَ یَعْبُدُ اٰبَاؤُنَا﴾

(اعراف: ۷۰)

گفتند: آیا نزد ما آمده‌ای (و دست اندرکار تبلیغ شده‌ای) تا ما را بر آن داری آنچه را که پدرانمان پرستیده‌اند رها سازیم و تنها خدا را پرستیم و بس!؟

﴿قَالُوْا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً﴾

(فصلت: ۱۲)

پاسخ دادند که: اگر خدا می‌خواست پیغمبرانی روانه سازد، فرشتگانی را (به عنوان پیغمبر) فرو می‌فرستاد.

﴿وَتِلْكَ عَادٌ حٰجَدُوا بِآیٰتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهٗ وَاتَّبَعُوا اَمْرَ كُلِّ

(هود: ۵۹)

جَبَّارٍ عَنِیْدٍ﴾

این هم قوم عاد بودند که آیه‌های (آفاق و انفس) و دلائل پروردگارش را انکار کردند و از پذیرش فرمان (پیغمبر خدا هود و در اصل از فرمان همه) پیغمبران خدا سر باز زدند و از دستور هر سرکش عناد پیشه‌ای پیروی کردند.

ثمود، قوم صالح علیه السلام

اکنون داستان قوم ثمود مطرح می شود که نافرمان ترین و عصیانگرترین امت ها پس از قوم عاد بودند. گمراهی و انحراف این قوم از لحاظ جوهره و حقیقت آن، دقیقاً همانند ضلالت دو قوم نوح و عاد بود؛ چون نه منکر وجود خدای متعال بودند و نه اینکه نسبت به الوهیت و ربوبیتش کفر می ورزیدند و اینگونه نبود که از عبادت و خضوع در برابر خداوند سر باز زدند؛ بلکه فقط این موضوع را قبول نداشتند که خدای متعال یگانه معبود و اله است و عبادت مختص اوست و غیر او به هیچ وجه شایستگی عبادت را ندارد و ربوبیت با تمام معنا به او اختصاص دارد!!

قوم صالح همچنین به شدت بر ایمان خود نسبت به معبودهای دیگری غیر از خداوند پافشاری می کردند و بر همین اساس معتقد بودند که معبودهایشان دعاهاى آنان را می شنوند؛ بلاها و گرفتاری ها را بر طرف ساخته و نیازهایشان را رفع می کنند و (بدتر از آن) از رؤسا و رهبران دینی خود در زندگی مدنی و اخلاقی تبعیت محض می کردند و به جای اخذ شریعت و قانون زندگی خود از خدای متعال، از اربابان خود می گرفتند، تا اینکه سرانجام به چنان امت مفسدی تبدیل شدند که خداوند به عذابی دردناک گرفتارشان ساخت.

قرآن کریم تمام مطالب فوق را در آیات زیر بیان می کند:

﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثُمُودَ * إِذْ جَاءَهُمُ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾

(فصلت: ۱۴ - ۱۳)

اگر (مشرکان مکه از پذیرش ایمان) رویگردان شدند، بگو: شما را از صاعقه ای همچون صاعقه عاد و ثمود می ترسانم.
زمانی (صاعقه گریبانگیر قوم عاد و ثمود شد) که پیغمبران از روبرو و پشت

سر (و از هر سو و جهات دیگر) به نزدشان آمدند (و به عناوین مختلف و به شیوه‌های گوناگون پندشان دادند و ارشادشان کردند و گفتند:) جز خدا را پرستش نکنید. پاسخ دادند: اگر خدا می‌خواست پیغمبرانی روانه سازد، فرشتگانی را (به عنوان پیغمبر) فرو می‌فرستاد (نه انسانهایی مانند خود ما). قطعاً به آن چیزهایی که با خود آورده‌اید، باور نداریم.

﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾
(هود: ۶۱)

به سوی قوم ثمود یکی از خودشان را (به عنوان پیغمبر) فرستادیم که صالح نام داشت. (به آنان) گفت: ای قوم من! خدا را پرستید که معبودی جز او برای شما وجود ندارد (و کسی غیر او مستحق پرستیدن نیست).

﴿قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا﴾
(هود: ۶۲)

گفتند: ای صالح! پیش از این مایه امید ما بودی. آیا ما را از پرستش چیزهایی که پدرانمان می‌پرستیدند نهی می‌کنی؟ (و از عبادت بتانی باز می‌داری که نیاکان و همچنین خودمان به عبادت آنها عادت کرده و الفت گرفته‌ایم؟!).

﴿إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ * إني لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا﴾
(شعراء: ۱۴۲ - ۱۴۳)

آن زمان که برادرشان صالح بدیشان گفت: آیا تقوا پیشه نمی‌سازید؟ (و از خدا نمی‌ترسید) بی‌گمان برایتان پیغمبر امینی هستم؛ پس از خدا بترسید و از من اطاعت کنید.

﴿وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ * الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ﴾
(شعراء: ۱۵۱ - ۱۵۲)

و از فرمان اسراف کنندگان فرمانبرداری مکنید؛ آن کسانی که در زمین تباهی می‌نمایند و اصلاح نمی‌کنند.

قوم ابراهیم علیه السلام و نمرود

قرآن کریم داستان قوم ابراهیم را پس از داستان قوم ثمود قرار می دهد. عاملی که تحقیق در مورد این امت را مهم جلوه می دهد، تفکر اشتباهی است که درباره پادشاه این امت، نمرود، در بین مردم شایع است.

مردم گمان می کنند که نمرود به خداوند کفر می ورزید و مدعی الوهیت بود؛ برعکس، او کاملاً به وجود خداوند ایمان داشت و معتقد بود که خدای متعال آفریننده این جهان و اداره کننده امورات آن است و ربوبیت را فقط با معانی سوم، چهارم و پنجم آن ادعا می کرد نه با دو معنای نخست.

همچنین از جمله پندارهای غلطی رایج در بین مردم، این است که گمان می برند قوم حضرت ابراهیم علیه السلام اصلاً خداوند را نمی شناختند و ربوبیت و الوهیتش را قبول نداشتند؛ در حالی که اصلاً اینگونه نبود و گمراهی این قوم نیز هیچ تفاوتی با انحراف و ضلالت اقوامی همچون قوم نوح، عاد و ثمود نداشت.

واقعیت آن است که قوم ابراهیم علیه السلام به وجود خداوند باور مطلق داشتند و می دانستند که خدای بزرگ، پروردگار و آفریننده آسمانها و زمین و اداره کننده این کائنات عظیم است و از عبادت او نیز هیچ ابائی نداشتند؛ اما گمراهی و انحراف آنان در این بود که اعتقاد داشتند اجرام آسمانی در الوهیت و ربوبیت (با دو معنای نخست) شریک خداونداند و سه معنای دیگر ربوبیت را فقط مختص حاکمان و سلاطین خود می دانستند.

آیات قرآن در این زمینه از چنان وضوحی برخوردار است که انسان در شگفت می ماند که چرا مردم این حقیقت را در نیافته و در فهم آن کم کاری به خرج می دهند (به گونه ای که با خود گمان می کنند قوم ابراهیم به خداوند ایمان نداشت)؟!

برای یافتن پاسخ این سؤال بهتر است قبل از هر چیز داستان ماجرائی را بازگویم که در سن نوجوانی برای ابراهیم علیه السلام اتفاق افتاد؛ ماجرائی که قرآن کریم در آن چگونگی تلاش ابراهیم علیه السلام را برای رسیدن به حق و حقیقت بیان می‌کند:

﴿ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأَحِبُّ الْآفِلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ * إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذِّكْرِ فَطَرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾

(انعام: ۷۶-۷۹)

(از جمله) هنگامی که شب او را در بر گرفت (و تاریکی شب همه جا را پوشاند) ستاره‌ای (درخشان به نام مشتری یا زهره) را دید و گفت: این پروردگار من است! اما هنگامی که غروب کرد (برای ابطال عقیده ستاره‌پرستان موجود در آن محیط) گفت: من غروب کنندگان را دوست نمی‌دارم (و به عبادت چیزهای زوال‌پذیر نمی‌گیرم).

و هنگامی که ماه را در حال طلوع (در کرانه افق) دید، گفت: این پروردگار من است! ولی هنگامی که (آن هم) غروب کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، بدون شک از زمره قوم گمراه (و جمعیت سرگشته در وادی کفر و ضلال) خواهم بود و هنگامی که خورشید را در حال طلوع (در کرانه افق) دید، گفت: این پروردگار من است (چرا که) این بزرگتر (از ستاره و ماه) است! اما هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من! بی‌گمان من از آنچه انباز خدا می‌کنید بیزارم (و تنها رو به خدا می‌دارم) بی‌گمان من رو به سوی کسی می‌کنم که آسمانها و زمین را آفریده است و من (از هر راهی جز راه او) به کنارم و از زمره مشرکان نیستم.

با توجه به قسمت‌هایی که زیر آن خط کشیده شده است، کاملاً معلوم می‌گردد ابراهیم علیه السلام در جامعه‌ای پرورش یافته بود که علاوه بر تصویری که از ربوبیت اجرام آسمانی داشتند، این تصور را نیز داشتند که خداوند خالق و رب آسمانها و زمین است؛ این امر جای تعجب ندارد؛ زیرا قوم ابراهیم علیه السلام از نوادگان مردمان مسلمانی بودند که به حضرت نوح علیه السلام ایمان آورده و همراه او سوار کشتی شدند و عقاید اسلامی^(۱) - هر چند کم رنگ اما همچنان - در میانشان زنده بود و همواره توسط پیامبران امت‌هایی مانند عاد و ثمود که فاصله زمانی زیادی با قوم ابراهیم نداشتند و به نوعی با هم خویشاوند بودند، احیا می‌شد؛ چنانکه خدای متعال می‌فرماید:

﴿جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ﴾

(فصلت: ۱۴)

زمانی که پیغمبران از پیش رو و پشت سر به نزدشان آمدند (و به آنان می‌گفتند) جز خدا را پرستش نکنید.

بر همین اساس، ابراهیم علیه السلام این تصور را که خداوند پروردگار و خالق آسمانها و زمین است از محیطی گرفته بود که در آن بزرگ شده بود. اما سؤالی که ذهن ابراهیم علیه السلام را دائماً به خود مشغول ساخته بود این بود که: همواره از خود می‌پرسید تا چه اندازه این تصور قوم من حقیقت دارد که خورشید و ماه و سایر ستارگان در ربوبیت و الوهیت با خداوند

۱- منظور از عقاید اسلامی آن چیزی نیست که به صورت رایج بر دین پیامبر خاتم صلوات الله علیه و آله اطلاق می‌شود، بلکه اسلام دین تمام پیامبران بوده و روح آن همانا تسلیم شدن محض در برابر خدای سبحان است؛ هرچند که صور و اشکال عبادت در شریعت‌های مختلف با هم تفاوت داشته است. (مترجم)

شریک‌اند و چرا مردم این چیزها را عبادت می‌کنند؟^(۱)

ابراهیم علیه السلام قبل از برگزیده شدن به مقام نبوت برای یافتن پاسخ این سؤال سعی و تلاش بسیاری به خرج داد تا اینکه سرانجام طلوع و غروب کرات آسمانی (ماه و خورشید و ستارگان)، او را به سوی حق و حقیقت رهنمون ساخت و دریافت که هیچ ربی جز آفریدگار آسمانها و زمین وجود ندارد. به همین دلیل مشاهده می‌کنید که ابراهیم علیه السلام هنگام غروب ماه با خود گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکند خوف آن دارم که هرگز نتوانم حقیقت را پیدا کنم و همانند میلیون‌ها نفر از مردمانی که در کنار من زندگی می‌کنند فریفته ظواهر امور شوم. ابراهیم علیه السلام پس از برگزیده شدن به مقام نبوت، باز هم با همین عقیده راسخ قوم خود را به سوی خدای متعال دعوت کرد.

با تأمل در آیات زیر شیوه دعوت ابراهیم علیه السلام کاملاً روشن می‌شود:

﴿وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا﴾
(انعام: ۸۱)

چگونه من از چیزی که (بی جان است و بت نام دارد و از روی نادانی) آن را انباز (خدا) می‌سازید می‌ترسم؟ و حال آنکه شما از این نمی‌ترسید که برای خداوند (جهان که همه کائنات گواه بر یگانگی او است) چیزی را انباز می‌سازید که خداوند دلیلی بر (حقانیت پرستش) آن برای شما نفرستاده است؟

۱- شایان ذکر است که آثار به‌دست آمده از کاوش‌های باستان‌شناسی بر روی خرابه‌های شهر اور، زادگاه ابراهیم علیه السلام، نشان می‌دهد که مردمان این شهر ماه پرست بوده‌اند و در زبان خود ماه را (فنار) می‌نامیدند و در سرزمین‌های مجاور شهر اور نیز کشوری وجود داشته است به مرکزیت شهری به نام (لرسه) که مردمان آن، خورشید را می‌پرستیدند و آن را (شماس) می‌گفتند. حاکم این کشور پادشاهی بود به اسم (آرنمو) که در سرزمین‌های عربی به (نمرود) شهرت یافته بود و به این ترتیب (نمرود) لقب پادشاهان این کشور قرار گرفت.

﴿وَأَعْتَرِكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (مریم: ۴۸)

و از شما (ای پدر! و ای قوم بت پرست!) و از آنچه بجز خدا می پرستید، کناره گیری و دوری می کنم.

﴿قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ﴾

(انبیاء: ۵۶)

(ابراهیم بدیشان) گفت: (من اهل شوخی و مزاح نیستم و آنچه می گویم جدی است. اینها خدایان شما نیستند و) بلکه پروردگار شما، پروردگار آسمانها و زمین است. همان پروردگاری که آنها را آفریده است.

﴿قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَلَا يَضُرُّكُمْ﴾

(انبیاء: ۶۶)

(ابراهیم) گفت: آیا به جای خداوند (جهان و خالق انسان) چیزهایی را می پرستید که کمترین سود و زیانی به شما نمی رسانند؟

﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ * أَفَأُفَكَ آلهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ

(صافات: ۸۷ - ۸۵)

* فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

زمانی به پدر و قوم خود گفت: اینها چه چیزند که می پرستید؟ آیا غیر از خدا خواستار معبودهایی سراپا دروغ هستید؟ آخر شما درباره پروردگار جهانیان چگونه می اندیشید؟

﴿إِنَّا بَرَاءٌ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَداً حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ﴾

(ممتحنه: ۴)

ما از شما و از چیزهایی که به غیر از خدا می پرستید بیزار و گریزانیم و شما را قبول نداریم و در حق شما بی اعتنائیم و دشمنانگی و کینه توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می آورید و او را به یگانگی می پرستید.

با دقت در این سخنان ابراهیم علیه السلام آشکار می شود که مخاطبان او افرادی نبودند که خدای متعال را نشناسند و الوهیت و ربوبیتش را انکار کنند و یا اینکه در این زمینه به طور کلی خالی الذهن باشند؛ بلکه در واقع مخاطبان او قومی بودند که معبودها و اله‌های گوناگونی را در الوهیت و ربوبیت (با دو معنای اول) شریک خداوند می ساختند. از این روست که در قرآن کریم حتی یک نمونه وجود ندارد که حضرت ابراهیم علیه السلام خواسته باشد امتش را نسبت به وجود خداوند و یا اثبات الوهیت و ربوبیت او قانع کند و برعکس، قومش را به سوی خداوند دعوت می کرد و به آنان می گفت که فقط خداوند سبحان، اله و رب شماست.

اکنون نوبت به آن می رسد که در مورد نمرود صحبت کنیم. قرآن کریم خود جریان گفتگوهای او را که بین او و ابراهیم علیه السلام صورت گرفت، تعریف می کند:

﴿الْم تَر إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ
إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ
فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ
الَّذِي كَفَرَ﴾ (بقره: ۲۵۸)

آیا خبر داری از کسی که با ابراهیم درباره (الوهیت و یگانگی) پروردگارش راه مجادله و ستیز در پیش گرفت، بدان علت که خداوند بدو حکومت و شاهی داده بود؟ (و بر اثر کمی ظرفیت از باده غرور سرمست شده بود؟) هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که (با دمیدن روح در بدن و بازپس گرفتن آن) زنده می گرداند و می میراند. او گفت: من (با عفو و کشتن) زنده می گردانم و می میرانم. ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق بر می آورد، تو آن را از مغرب برآور؛ پس آن مرد کافر واماند و مبهوت شد.

این گفتگو به خوبی نشان می‌دهد که نمرود و ابراهیم علیه السلام بر سر اثبات وجود یا عدم خداوند هیچ نزاعی با هم نداشتند و دعوی آنان بر سر این بود که نمرود می‌خواست بداند این چه ربّی است که ابراهیم به او معتقد است؟!

نمرود بزرگ شده جامعه‌ای بود که به وجود خدای متعال، ایمان کامل داشت و برخلاف گمان بعضی‌ها، هرگز دیوانه نبود یا اختلال مغزی نداشت که چنین گفته ساده‌لوحانه‌ای را بر زبان بیاورد که: «من آفریدگار آسمانها و زمین و اداره‌کننده حرکت ماه و خورشید هستم».

منظور نمرود از چنین سخنانی این نبود که من خدا هستم و ربوبیت آسمانها و زمین بر عهده من است، بلکه در حقیقت مدعی بود که او رهبر مطلق و بلامنازع سرزمینی است که ابراهیم علیه السلام یکی از افراد آن ملت است. نمرود همچنین در ربوبیت با دو معنای نخست هیچ ادعایی نداشت و آن را مختص ماه و خورشید و سایر سیارات می‌دانست و ربوبیت را فقط با سه معنای آخر ادعا می‌کرد؛ به عبارتی دیگر مدعی مالکیت مطلق سرزمین تحت حکومت خویش بود و تمام مردمان آن ملت را بنده خود می‌دانست و قدرتش را پایه و اساس جامعه اعلام می‌کرد و امر و نهی خویش را قانون زندگی مردم قرار داده بود.

در آیه فوق عبارت ﴿أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ﴾ دلیل واضحی بر این مطلب است که ادعای ربوبیت نمرود فقط برای مباحثات و فخر فروشی به سلطنت و پادشاهی خود بود؛ زیرا به محض اینکه شنید در میان مردم مردی با نام ابراهیم پیدا شده است که قائل به ربوبیت ماه و خورشید و سایر کرات آسمانی در گستره جهان ماوراء نیست و ربوبیت پادشاه را در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی قبول ندارد، برایش بسیار تعجب برانگیز

بود و به همین خاطر دستور داد که ابراهیم علیه السلام را احضار کنند تا واقعیت امر را از او جویا شود...

نمرود گفت: تو چه کسی را به عنوان رب قبول داری؟

ابراهیم قبل از هر سخنی گفت: پروردگار من کسی است که زنده

می‌کند و می‌میراند و بر زنده کردن و میراندن مردم نیز تواناست.

نمرود این پاسخ ابراهیم را خوب نفهمید و گنه مطلب را درک نکرد،

بنابراین تلاش کرد که او نیز برای ربوبیت خود دلیل و برهان بیاورد. پس

گفت: من نیز مالک مرگ و زندگی هستم. هر کس را که بخواهم می‌کشم و

خون هر کس را که بخواهم می‌ریزم!... ابراهیم در این لحظه فرصت را

مناسب دید و موضع خود را کاملاً شفاف ساخت و اعلام کرد که از

دیدگاه او فقط خدای متعال، به تمام معنا رب این کائنات است و به نمرود

گفت: چگونه ممکن است که غیر خداوند در امر مهمی همچون ربوبیت با

خدای سبحان شریک باشد در حالی که هیچ‌گونه سلطه‌ای بر خورشید و

طلوع و غروب آن ندارد.

نمرود مرد تیزهوشی بود و به محض شنیدن این برهان قاطع از

جانب ابراهیم علیه السلام، حقیقت موضوع برایش روشن شد و دریافت که

ادعای ربوبیت او در سرزمینی که قسمتی از ملکوت خداوند در آسمانها و

زمین است، پنداری باطل و ادعائی بیخود است؛ لذا کاملاً مبهوت سخنان

ابراهیم شد و دم فروبست. (اما این سکوت نمرود موقتی بود زیرا)

خودپرستی، پیروی از هوای نفس و شوق بازی کردن با مصالح مردم در

وجود او به حدی رسیده بود که به‌رغم روشن شدن کامل حق و حقیقت،

هرگز به خود اجازه نمی‌داد سلطنت مستبدانه خود را ترک کند و به

اطاعت از خدا و رسولش بازگردد؛ به همین دلیل است که خدای متعال در

پایان گفتگوی ابراهیم علیه السلام و نمرود می فرماید: ﴿والله لا يهدي القوم الظالمين﴾ و منظور خداوند از ظالمین، نمرود است؛ زیرا او به هیچ وجه راضی نشد که پس از روشن شدن راه حقیقت، آن را در پیش گیرد و در عوض با پافشاری فراوان بر پادشاهی ظالمانه و مستکبرانه خویش، ظلم بر خود و مردم را بر همه چیز ترجیح داد و خداوند هم او را از نور هدایت محروم ساخت؛ زیرا سنت الهی همواره اینگونه بوده است که هر کسی را که خود طلب هدایت نباشد، به راه راست هدایت نکند.

قوم لوط علیه السلام

قرآن کریم پس از قوم ابراهیم به بررسی انحراف و گمراهی قوم لوط می پردازد؛ قومی که خدای بزرگ برای هدایت آنان به راه راست و از بین بردن فساد که در زمین ایجاد کرده بودند، لوط، برادرزاده ابراهیم علیه السلام را در میانشان به پیامبری مبعوث فرمود.

قرآن کریم در این راستا خاطر نشان می سازد که قوم لوط علیه السلام همچون سایر اقوام گذشته به هیچ وجه منکر وجود خداوند نبودند، بلکه حتی ربوبیت الهی را با دو معنای اول و دوم قبول داشتند. تنها چیزی که قوم لوط قبول نمی کردند و از پذیرش آن امتناع می ورزیدند، اعتقاد به ربوبیت خداوند (با سه معنای آخر) و اطاعت از حضرت لوط به عنوان نماینده خداوند بود. این نافرمانی قوم لوط علیه السلام بدان خاطر بود که می خواستند از هر لحاظ کاملاً آزاد و رها بوده و پیرو شهوات و هواهای نفسانی خویش باشند؛ سرانجام خداوند نیز این قوم را به سبب اعمال زشتشان به عذابی دردناک گرفتار نمود. آیات قرآن کریم به روشنی مؤید مطالب فوق است:

﴿ اِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ * إني لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا * وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ * وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ مِنْ أَوْجَاعِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴾

(شعراء: ۱۶۶ - ۱۶۱)

آن زمان که برادرشان لوط پدیشان گفت: هان! پرهیزگاری کنید. بی‌گمان من پیغمبر امینی برای شما هستم، از خدا بترسید و از من اطاعت کنید و در برابر این (دعوت آسمانی) مزدی از شما نمی‌خواهم. اجر و پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست. آیا در میان جهانیان به سراغ جنس ذکور می‌روید (با ایشان به جای زنان آمیزش می‌نمائید؟) و همسرانی را که پروردگارتان برایتان آفریده است رها می‌سازید؟ بلکه اصلاً شما قومی هستید که (با ارتکاب همهٔ معاصی، در ظلم به خود و جامعه) از حد می‌گذرید (و مرزی میان خوب و بد به رسمیت نمی‌شناسید).

بدیهی است که چنین سخنانی برای مورد خطاب قرار دادن قومی است که وجود خداوند را انکار نمی‌کنند و معتقدند که او، خالق و پروردگار این جهان است؛ زیرا در این گفتگو کاملاً مشهود است که قوم لوط علیهم السلام در پاسخ دعوت پیامبر خود هرگز نگفتند که خدا دیگر چیست؟ چگونه ممکن است که او آفرینندهٔ این جهان باشد؟ از کجا معلوم که آن خدا، خالق ما و خالق تمام موجودات باشد؟ بلکه برعکس، همگی به لوط علیهم السلام می‌گفتند که:

﴿ قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَخْرُجِينَ ﴾ (شعراء: ۱۶۷)

گفتند: ای لوط! اگر (از این سخنان) دست نکشی از زمرهٔ تبعید شدگان (از شهر و دیار ما) خواهی بود.

قرآن کریم جریان این قوم را در جایی دیگر اینگونه بیان می‌کند:

﴿وَلَوْ طَأَّ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ * أَمْ تَنْكُرُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيَكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَتَيْنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ (عنکبوت: ۲۸-۲۹)

لوط را (هم به سوی قوم خود فرستادیم و او) زمانی به قوم خود گفت: شما کار بسیار زشتی را انجام می‌دهید، کار زشتی که کسی از جهانیان پیش از شما مرتکب آن نشده است! آیا شما با مردان آمیزش می‌کنید و راه (تولید و تکثیر نسل) را می‌بندید و در باشگاه‌ها و مجالس خود (آشکارا و در میان جمع بدون ترس و خوف از یزدان و حیا و شرم از مردمان) کارهای زشت انجام می‌دهید؟ (و دامن عصمت به گناه می‌آلایید؟! پاسخ قوم او جز این نبود که بگویند: اگر راست می‌گویی، عذاب خدا را بر سر ما بیاور! (و ما مردمان آلوده را امان مده).

(شما خود قضاوت کنید) آیا امکان دارد که این پاسخ قومی باشد که منکر وجود خداوندند؟ به خدا سوگند خیر! از مضمون این آیه کاملاً معلوم است که گناه قوم لوط علیهم‌السلام انکار الوهیت و ربوبیت خداوند نبود؛ زیرا به وجود خداوندی که در ماوراء عالم، پروردگار و معبود جهانیان است، باور مطلق داشتند؛ بلکه جرم آنان در واقع سرپیچی از اطاعت خداوند و عدم پیروی از دستورات و قوانین الهی در امور اخلاقی، اجتماعی و مدنی زندگیشان بود و علاوه بر آن از اینکه لوط علیهم‌السلام آنان را به راه راست هدایت کند، امتناع می‌ورزیدند.

قوم شعیب علیه السلام

اکنون نوبت به آن می‌رسد که پس از قوم لوط علیهم السلام در مورد مردمان سرزمین ایکه (اهل مدین) صحبت کنیم؛ مردمانی که خدای بزرگ، شعیب علیه السلام را مأمور هدایتشان کرد.

از آنجا که قوم شعیب علیهم السلام از نوادگان حضرت ابراهیم علیه السلام بودند، دیگر لازم نیست تحقیق کنیم که آیا به وجود خدای متعال ایمان داشتند و ربوبیت و الوهیتش را قبول داشتند یا خیر؟

قوم شعیب در حقیقت، امتی بود که در آغاز بر پایه اسلام شکل گرفته بود؛ اما بعدها به سبب ضعف عقیدتی و انحطاط اخلاقی، فساد در میانشان فراگیر شد و چنانکه از ظاهر آیات قرآن برمی‌آید به رغم فسادی که در عقیده و اخلاق داشتند، مدعی ایمان نیز بودند؛ زیرا حضرت شعیب علیه السلام بارها در سخنانش خطاب به قوم خود می‌گفت: ای قوم من! اگر به خدا ایمان دارید، اینچنین و آنچنان کنید.

گفتگوهای بین شعیب علیه السلام و قومش خود دلیل کاملاً روشنی بر این موضوع است که آنان به خداوند باور مطلق داشتند و به الوهیت و ربوبیتش نیز معتقد بودند و در عین حال دچار دو نوع گمراهی و انحراف بودند:

۱- اعتقاد داشتند که معبودهای دیگری در الوهیت و ربوبیت با خداوند شریک‌اند و به این ترتیب عبادتشان برای خداوند، خالص نبود.

۲- معتقد بودند که ربوبیت الهی، هیچ جایی در امور دنیوی انسان‌ها از قبیل امور اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... ندارد و به این شکل خود را در زندگی مدنی مطلقاً آزاد و رها می‌پنداشتند و گمان

می کردند هر جور که بخواهند می توانند در امورات خود رفتار کنند. آیات قرآن، مؤید این مطلب است:

﴿وَالِیَ مَدَیْنٍ اَخَاهُمْ شُعَبِیًّا قَالَ یَا قَوْمِ اَعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهِ غَیْرِهِ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَاَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ اَشْیَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِی الْاَرْضِ بَعْدَ اِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَیْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ﴾
(اعراف: ۸۵)

شعیب را هم به سوی اهل مدین که خود از آنان بود فرستادیم و بدیشان گفت: ای قوم من! خدا را اطاعت و بندگی کنید (و بدانید) که جز او معبودی ندارد. معجزه‌ای از سوی پروردگارتان (بر صحت پیغمبری من) برایتان آمده است. (پیام آسمانی این است که در زندگی بویژه در تجارت و معامله با دیگران راست و درست باشید و) ترازو و پیمان را به تمام و کمال بکشید و پردازید و از حقوق مردم چیزی نگاهید و در زمین بعد از اصلاح آن (توسط خدا یا بر دست انبیاء) فساد و تباهی نکنید. این کار به سود شما است اگر (به خدا و به حقیقت) ایمان دارید.

﴿وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِّنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾

(اعراف: ۸۷)

و اگر دسته‌ای از شما بدانچه مأمور بدان هستم ایمان بیاورد (و پیغمبری مرا بپذیرد) و دسته‌ای ایمان نیاورد (و تنها به زندگی این جهان بچسبد) منتظر باشید تا خداوند در میان ما داوری کند و او بهترین داوران است.

﴿وَيَا قَوْمِ اَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ اَشْیَاءَهُمْ وَلَا تَتَعَنُوا فِی الْاَرْضِ مُفْسِدِیْنَ * بَقِیَّتُ اللّٰهِ خَیْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ وَ مَا اَنَا عَلَیْكُمْ بِحَفِیْظٍ * قَالُوا یَا شُعَبِیُّ اَصْلَاتُكَ

تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ
لَأَنْتَ الْحَكِيمُ الرَّشِيدُ ﴿

(هود: ۸۷ - ۸۵)

ای قوم من! پیمانۀ و ترازو از روی عدل و داد، به تمام و کمال بسنجید و
بپردازید و از چیزهای مردم نگاهید و در زمین تباهاکارانه تباہی نکنید.
(ای قوم من!) چیزی را که خداوند (از مال حلال) برایتان باقی می‌گذارد
(از چیزی که از مال حرام گرد می‌آورد و روی هم می‌اندوزید) بهتر است.
اگر مؤمن باشید (و حرف مرا و وعده خدا را باور می‌دارید) من (تنها مبلغ
وامر خدایم) و محافظ (اقوال و افعال) شما نمی‌باشم (و توانایی جزا و
سزای رفتار و کردار و گفتارتان را ندارم).

گفتند: ای شعیب! آیا این دین تو است که به تو دستور می‌دهد تا ما عبادت
بت‌هایی را که پدرانمان می‌پرستیدند رها کنیم و کم فروشی در پیمانۀ و ترازو
را ترک گوئیم؟ تو انسان صبور و عاقلی هستی (چگونه است که چنین
چیزهایی را بر زبان می‌رانی؟!)

عباراتی که زیر آنها خط کشیده شده است، دلیل واضحی بر گمراهی
قوم شعیب در باب الوهیت و ربوبیت خداوند است.

فرعون و آل او

اکنون بیاید تا با هم به داستان فرعون و آل او بپردازیم؛ قومی که
تصورات غلط و دروغ‌های بسیار بیشتری در موردشان به نسبت نمرود
و قوم او در اذهان مردم جای گرفته است. اکثر مردم فکر می‌کنند که
فرعون نه تنها منکر وجود خدای متعال، بلکه حتی مدعی الوهیت نیز
بود؛ به این معنا که فرعون به حدی نادان بود که علناً در ملأ عام ادعای
خلقت آسمانها و زمین را می‌کرد و امتش نیز چنان سبک مغز بودند که
این ادعای او را می‌پذیرفتند؛ اما حقیقتی که قرآن و تاریخ گواه صحت

آن می‌باشد، این است که گمراهی فرعون و آل او در باب الوهیت و ربوبیت خداوند هیچ تفاوتی با گمراهی و ضلالت نمرود و قومش نداشت. تنها فرق این دو دسته وجود یک نوع دشمنی سرسختانه و تعصب شدید فرعونیان نسبت به قوم بنی‌اسرائیل، آن هم بر سر برخی مسائل سیاسی بود و به خاطر همین دشمنی بود که از ایمان به الوهیت و ربوبیت خداوند امتناع می‌ورزیدند؛ هر چند که قلوبشان همچون بسیاری از مُلحدان مادّی‌گرای عصر ما سرشار از ایمان بود. تفصیل ماجرا از این قرار است:

از زمانی که سلطهٔ حضرت یوسف علیه السلام بر سرزمین مصر فراگیر شد، آن حضرت تمام تلاش خود را در راه نشر اسلام و تعالیم روح بخش آن در میان مصریان به کار گرفت که عاقبت چنان تأثیر بسزایی از خود در آن سرزمین برجای گذاشت که تا قرن‌ها کسی قادر به محو آن نبود. اگر چه تمام مصریان در دوران حضرت یوسف علیه السلام به او ایمان نیاوردند، اما دیگر اینگونه نبود که در میان آنان افرادی وجود داشته باشند که خدای متعال را نشناسند و ندانند که او خالق آسمانها و زمین است.

اقدامات حضرت یوسف علیه السلام فقط تا به همین حد ختم نمی‌شد، بلکه در حقیقت تعالیم اسلامی این پیامبر بزرگوار الهی آنچنان تأثیری بر هر شهروند مصری گذاشته بود که همه حداقل به این موضوع اعتقاد داشتند که خداوند در گسترهٔ جهان مافوق طبیعت، معبود برتر و ربّ الأرباب است و در آن سرزمین بزرگ احدی نبود که به الوهیت خدای متعال کفر بورزد. افرادی هم که کافر می‌شدند، فقط شرکائی را برای خداوند در

الوهیت و ربوبیت مختص به او قرار می‌دادند. این تأثیرات گسترده حضرت یوسف علیه السلام تا زمانی که حضرت موسی علیه السلام به پیامبری مبعوث شد، در میان مصریان ماندگار بود. ^(۱) دلیل چنین ادعائی، سخنان یکی از فرماندهان قبطی فرعون، در حضور اوست. جریان از این قرار بود که با قطعی شدن تصمیم فرعون مبنی بر قتل حضرت موسی علیه السلام این فرمانده قبطی که یکی از امرای درباری بود و در پنهانی به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورده و مسلمان شده بود، با شنیدن این تصمیم فرعون، در مجلس او برخاست و گفت:

﴿... أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ * يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَنَنْصُرْنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا... * وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ

۱- اگر به گفته‌های تورات در مورد حوادث تاریخی اعتماد کنیم، می‌توانیم بگوییم که در زمان بعثت موسی علیه السلام تقریباً پنج تن از اهالی مصر (جدای از بنی اسرائیل) به آن حضرت ایمان آورده بودند. همچنین با توجه به آماري که تورات درباره جمعیت بنی اسرائیل بیان می‌کند، تعداد افرادی از آنان که با حضرت موسی علیه السلام از سرزمین مصر (به سوی صحرای سینا) خارج شدند، دو میلیون نفر و همگی از بنی اسرائیل بوده‌اند. اما با این وصف گمان نمی‌رود که جمعیت مصر در آن دوره بیشتر از ده میلیون نفر بوده باشد؛ بنابراین، هر اندازه که در به دست آوردن آمار جمعیتی بنی اسرائیل دقت کنیم، باز هم امکان‌پذیر نیست که جمعیت نوادگان یعقوب علیه السلام در طی مدت پانصد سال چنان افزایش یافته باشد که به دو میلیون نفر رسیده باشد. در نتیجه طبق محاسبات فوق ناگزیر باید عده‌ای نه چندان کم از مصریان نیز به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورده و همراه با بنی اسرائیل از سرزمین مصر خارج شده (و جزو دو میلیون نفر بوده باشند و همچنین تعدادشان بسیار بیشتر از آن پنج نفری باشد که تورات به آن اشاره می‌کند)؛ پس با یک جمع‌بندی کلی می‌توان میزان تأثیرات دعوت یوسف علیه السلام و جانشینان او را در سرزمین مصر، تصور کرد.

عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ * مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ
وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ... ﴿

(غافر: ۳۱-۲۸)

... آیا مردی را خواهید کشت بدان خاطر که می‌گوید: پروردگار من الله است؟ در حالی که دلائل روشن و معجزات آشکاری از جانب پروردگارتان برایتان آورده و به شما نشان داده است؟ اگر او دروغگو باشد، دروغگوئیش دامنگیر خود او خواهد شد، و اگر راستگو باشد، برخی از عذاب‌هایی که شما را از آن می‌ترساند گریبانگیرتان خواهد گشت. قطعاً خداوند کسی را (به راه نجات و رستگاری) رهنمود نمی‌سازد که متجاوز و دروغ پرداز باشد.

(مرد مؤمن ادامه داد و گفت:) ای قوم من! امروز حکومت در دست شما است و در این سرزمین پیروز و چیره‌اید؛ اما اگر عذاب سخت (خانه برانداز و ریشه کن ساز) الهی دامنگیرمان شود، چه کسی ما را مدد و یاری خواهد کرد و برای رستگاریمان خواهد کوشید؟!...

آن مرد باایمان گفت: ای قوم من! می‌ترسم همان بلائی به شما برسد که در روزگار گذشته به گروه‌ها و دسته‌های دیگر رسیده است؛ سرانجام افرادی همچون قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنان بوده‌اند...

﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا
جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قَلْتُمْ لَنَ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا... ﴿

(غافر: ۳۴)

پیش از این، یوسف آیه‌های روشن و دلائل آشکاری را برای شما آورده بود؛ اما شما پیوسته درباره آنچه آورده و ارائه داده بود، شک و تردید می‌کردید (و به دنبال او راه نمی‌افتادید) تا زمانی که از دنیا رفت، گفتید: خداوند بعد از او دیگر هیچ پیامبری را برانگیخته نخواهد کرد...

﴿وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ * تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأَشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْعَقَّارِ﴾
(غافر: ۲۲ - ۲۱)

ای قوم من! چه خبر است؟ من شما را به سوی نجات و رستگاری می‌خوانم و شما مرا به سوی آتش دوزخ می‌خوانید؟! مرا فرا می‌خوانید تا خدا را باور ندارم و انبازی برای او قرار دهم که اطلاعی از آن نداشته و (دلیل و برهانی از کتاب‌های آسمانی بر صحت معبود بودنش سراغ) ندارم. در حالی که من شما را به سوی (پرستش خداوند) با عزت و با مغفرت فرا می‌خوانم.

سخنان این فرمانده مصری از اوّل تا به آخر گواه خوبی است برای اینکه نشان دهد اثر شخصیت حضرت یوسف علیه السلام تا زمان بعثت حضرت موسی علیه السلام - در حالی که قرن‌ها از فوت او می‌گذشت - تا چه حد در دل مردم باقی مانده بود؛ آری! به فضل تعالیم آن پیامبر بزرگوار، مصریان دیگر تا به این حد جاهل نبودند که از وجود خداوند بی‌خبر باشند و یا اینکه با ربوبیت و الوهیت او بیگانه باشند و ندانند که سیطره و قدرت خداوند بر این عالم حکمفرماست و از خشم و غضب او باید ترسید و پرهیز نمود.

پایان سخنان این مؤمن آل فرعون بویژه نشان می‌دهد که امت فرعون هرگز منکر الوهیت و ربوبیت خدای متعال نبودند و گمراهی این امت نیز همچون گمراهی و انحراف سایر امت‌هایی بود که در قسمت‌های گذشته به آنها اشاره نمودیم؛ یعنی فرعونیان در دو صفت الوهیت و ربوبیت، که مختص خدای بزرگ است، شرکا و همانندهایی برای خداوند قرار می‌دادند. اما آن دسته از سخنان فرعون که باعث بروز شبهاتی در اذهان مردم شده بود عبارتند از:

(الف) هنگامی که فرعون از زبان موسی عليه السلام شنید: «من فرستاده پروردگار جهانیان هستم»^(۱)، در مقابل گفت: «پروردگار جهانیان دیگر چیست؟»^(۲)

(ب) دستور فرعون به وزیرش هامان، مبنی بر اینکه: «ای هامان! برای من بنای مرتفعی بساز، شاید به وسائلی دست یابم که با آنها به سوی خدای موسی بالا روم تا به خدای موسی بنگرم و از او آگاه شوم».^(۳)

(ج) ارباب موسی عليه السلام: «اگر جز من معبود دیگری برای خود برگزینی تو را از زمره زندانیان خواهم کرد».^(۴)

(د) اعلان این سخن به قوم خود: «من ربّ اعلاى شما هستم».^(۵)

(ه) ارباب درباریان: «ای سران و بزرگان قوم! من خدائی جز خودم برای شما سراغ ندارم».^(۶)

این سخنان فرعون و عباراتی از این دست، این تصور غلط را برای مردم به وجود آورده است که فرعون واقعاً منکر وجود خداوند بود و بیچاره نمی دانست که پروردگار جهانیان کیست و خود را یگانه معبود می پنداشت! اما در حقیقت، فرعون تمام این سخنان را فقط با انگیزه تعصبات سرسختانه و شدیدی که نسبت به پادشاهی و حکومت خود داشت، بیان می کرد. دلیل این امر را باید در دوران حضرت یوسف عليه السلام

۱- ﴿إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْأَعْلَيْنِ﴾

(شعراء: ۱۶)

۲- ﴿وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾

(شعراء: ۲۳)

۳- ﴿يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَشْيَابَ ۗ أَسْتَبَاتِ الْأَسْمَوَاتِ فَأَطَّلِعُ إِلَىٰ آلِهِ مَوْسَىٰ﴾

(غافر: ۳۶، ۳۷)

۴- ﴿لَئِنِ اتَّخَذَتِ الْمَأْغِيرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ﴾

(شعراء: ۲۹)

۵- ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَىٰ﴾

(نازعات: ۲۴)

۶- ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾

(قصص: ۳۸)

جستجو کرد زیرا به علت شخصیت قوی و تأثیرگذار آن پیامبر الهی و همچنین سلطه و نفوذی که بر سرزمین مصر پیدا کرده بود، گستره تعلیمات آن حضرت فقط در چارچوب مرزهای مصر منحصر نشد و از آنجا پا فراتر نهاد؛ به گونه‌ای که زمینه نفوذ و سیطره گسترده بنی اسرائیل را بر این مملکت پهناور فراهم ساخت و موجب شد که سلطه بنی اسرائیل حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ سال بر سرزمین مصر حکفرما باشد. این سلطه طولانی بنی اسرائیل، احساسات وطن دوستی را در دل مصریان تحریک کرد تا جایی که ذهن و فکرشان مملو از کینه و تعصب نسبت به بنی اسرائیل شد و (سرانجام کاسه صبرشان لبریز شد و) حکومت بنی اسرائیل را به کلی ساقط کردند و بعد از آن بود که وطن پرست‌های مصری قدرت را در دست گرفتند و به حکومت خود تداوم بخشیدند.

این پادشاهان جدید با در دست گرفتن زمام امور نه تنها قدرت و شوکت بنی اسرائیل را در هم شکستند و آنان را به ذلت و خواری کشیدند، بلکه حتی دامنه تجاوزات خود را بیشتر کرده تا به آن حد که می‌کوشیدند همه تأثیرات دوران حضرت یوسف علیه السلام را به کلی از سرزمین مصر محو و دوباره آداب و رسوم جاهلی خود را زنده کنند. به همین جهت، زمانی که حضرت موسی علیه السلام در آن دوران (خفقان شدید بنی اسرائیل) به سوی آنان مبعوث شد، فرعونیان ترسیدند که حکومت و سلطنت خود از دست دهند و قدرت مجدداً به بنی اسرائیل منتقل شود. در نتیجه، همین لجاجت و عناد مصریان با بنی اسرائیل بود که فرعون را واداشت با چهره‌ای عصبانی و خشمگین از موسی علیه السلام بپرسد: پروردگار جهانیان دیگر چیست؟ چگونه ممکن است که به غیر از من معبود دیگری وجود داشته باشد؟

فرعون در واقع نسبت به وجود خدای متعال جاهل نبود و این حقیقت به وضوح در گفته‌های او، سایر بزرگان دربار و نیز سخنان موسی علیه السلام که در قرآن کریم آمده است، کاملاً مشهود و نمایان است. برای مثال فرعون با تأکید فراوان به موسی علیه السلام می‌گفت: تو پیامبر خدا نیستی (و این یعنی اینکه فرعون خداوند را قبول داشت که فرستاده او را نفی می‌کرد):

﴿فَلَوْلَا أُلْتِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقَرَّنِينَ﴾
(زخرف: ۵۳)

اگر راست می‌گوئید که (موسی) پیغمبر خدا و دارای مقام والا است، چرا دستبندهای زرین پدو داده نشده است (تا دستبندها نشانه عظمت و ریاست او باشد؟) و یا چرا فرشتگان همراه او نیامده‌اند؟ (تا صداقت گفتار و ادعای رسالت او را تأیید کنند و برای پیروزی او بجنگند؟)

(شما خود قضاوت کنید) آیا این سخن کسی است که از وجود خدای متعال و فرشتگان بی‌خبر باشد؟!)

قرآن گفتگوی موسی علیه السلام و فرعون را اینگونه نقل می‌کند:

﴿فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا ۗ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَآئِرٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا﴾
(اسراء: ۱۰۲ - ۱۰۱)

فرعون به موسی علیه السلام گفت: ای موسی! من معتقدم که تو دیوانه‌ای. (موسی به فرعون) گفت: تو که (خوب) می‌دانی که این معجزه‌های روشنی بخش (و دلائل واضح) را جز صاحب آسمانها و زمین نفرستاده است (و تو کاملاً، آگاهانه حقائق را انکار می‌کنی) و من معتقدم که تو ای فرعون (از حق رو گردانی و سرانجام اگر از سرکشی خود بر نگردی) هلاک می‌گردد.

قرآن در جایی دیگر مکنونات دل فرعونیان را بدین شکل برملا می‌کند:

﴿ فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ * وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا ﴾
(النمل: ۱۴ - ۱۳)

هنگامی که معجزات ما را کاملاً به ایشان آشکار نمود، گفتند: (این چیزهایی که ما می‌بینیم) جز جادوی واضح و روشنی نیست! ستمگرانه و مستکبرانه معجزات را انکار کردند، هر چند که در دل بدانها یقین و اطمینان داشتند.

در تأیید مطالب فوق به سخنان موسی علیه السلام در مجلسی که فرعونیان نیز حضور داشتند، توجه کنید:

﴿ قَالَ لَهُمُ مُوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افترى * فَتَنَّا زُجُرَهُمْ وَأَسْرَوْا النَّجْوَىٰ * قَالُوا إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثُلَىٰ ﴾
(طه: ۶۳ - ۶۱)

موسی خطاب به فرعونیان گفت: وای بر شما! بر خدا دروغ نبندید (و به الوهیت فرعون باور نکنید و پیغمبران خدا را تکذیب ننمائید و معجزات ایشان را جادو ندانید) که خدا شما را با عذاب (خود) نابود و ریشه کن خواهد ساخت و شکست و نومیدی از آن کسانی است که بر خدا دروغ می‌بندند. (این سخن موسی ایشان را به هراس انداخت و بر برخی از دل‌ها تأثیر خود را بخشید و در میان جمعیت ساحران اختلاف افتاد) و درباره کارهایشان به نزاع برخاستند و مخفیانه و درگوشی با هم به سخن پرداختند. (جادوگران بعد از رایزنی به یکدیگر) گفتند: این دو نفر قطعاً جادوگرند. آنان می‌خواهند شما را با جادوی خود از سرزمیتان بیرون کنند و آئین بهتر و برتر شما را از میان بردارند.

با توجه به آیه فوق ظاهراً می‌بایست از آن هنگامی که موسی علیه السلام فرعونیان را به سبب افتراهایی که بر خداوند بسته بودند، از فرا رسیدن عذاب الهی ترسانید و در مورد فرجامی ناگوار به آنان هشدار داد، دیگر هیچ گونه نزاع و مجادله‌ای در بین آنان و موسی علیه السلام در نمی‌گرفت؛ زیرا همچنان عظمت و هیبت خداوند ولو بسیار کم در دل فرعونیان وجود داشت (اما چرا اینگونه نشد و جنگ و ستیزها ادامه یافت؟!).

حقیقت آن است به این علت که حکام وطن‌پرست مصری در مورد خطر وقوع یک انقلاب سیاسی عظیم در سرزمین مصر به فرعونیان و مصریان هشدار داده بودند و آنان را از پیروی موسی و هارون برحذر می‌داشتند، کم‌کم قلبهایشان سخت شد (و از آن مقدار کمی هم که از جلال و هیبت خداوند در دل داشتند، اثری باقی نماند و) دیگر انذارهای حضرت موسی علیه السلام کارگر نشد و سرانجام همگی بر سر مقاومت و مبارزه با آن دو فرستاده الهی (موسی و هارون) توافق نظر حاصل کردند.

اکنون با روشن شدن حقیقت، یافتن پاسخ سؤالهای زیر بسیار آسان

می‌شود:

نزاع موسی علیه السلام و فرعون بر سر چه بود؟

علت گمراهی فرعون و آل او چه بود؟

فرعون با چه معنایی مدعی الوهیت و ربوبیت بود؟

به همین منظور آیات زیر را به دقت مورد تجزیه و تحلیل قرار

می‌دهیم:

۱- آن عده از درباریان فرعون که سرسختانه بر نابودی و ریشه کن

نمودن دعوت موسی علیه السلام از سرزمین مصر پافشاری می‌کردند، به انحاء

گونگون به فرعون می‌گفتند:

﴿أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ﴾^(۱)

(اعراف: ۱۲۷)

آیا موسی و پیروان او را آزاد و رها می‌سازی تا در سرزمین (مصر آزادانه) به فساد بپردازند و تو و معبودان تو را ترک گویند؟

۱- بعضی از مفسرین در این آیه قرائت *إِلَاهَتِكَ* را (بر قرائت *آلِهَتِكَ*) ترجیح داده‌اند و معتقدند که فرعون ادعای خلقت آسمانها و زمین را می‌کرد و خود را پروردگار جهانیان می‌دانست و بر اساس این قرائت، آیه را اینگونه معنا می‌کنند که: آیا موسی و قوم او را رها می‌کنی تا تو را و عبادت تو را ترک گویند؟

در اینجا چند نکته قابل ملاحظه وجود دارد:

۱- قرائت این دسته از مفسرین، شاذ و نادر است که موافق با هیچ یک از قرائت‌های معروف و رایج قرآن نیست.

۲- ترجیح این قرائت شاذ با چنین معنایی بر هیچ پایه‌ای استوار نیست.

۳- یکی از معانی (الإلهة) علاوه بر معنای عبادت، الهة مؤنث یا بتی است که به شکل زن ساخته می‌شود و همچنانکه (از اکتشافات باستان‌شناسی) معلوم است، الهة بزرگ مصریان، خورشید بود و در زبان خود آن را (رع) می‌گفتند؛ بر همین اساس فرعون به معنای جانشین رع یا مظهر رع می‌باشد. لذا تمام ادعای فرعون این بود که او مظهر مادی الهة بزرگ (یعنی خورشید) بر روی کره زمین است.

- حاشیه‌ای بر مطالب فوق (تذکر استاد کاظم سباق):

قرائت (الإهتک) با کسر همزه را ابن جریر طبری در تفسیر خود ۴۱/۱ - ۴۲ - و ۱۷/۹ از ابن عباس و مجاهد روایت کرده و آن را ضعیف می‌شمارد. طبری می‌گوید: «قرائتی که غیر از آن قرائت دیگری وجود ندارد (آلهتک) است و قاریان سرزمین‌های مختلف بر سر آن اجماع نظر دارند و اجماع آنان نیز حجت است».

طبری همچنین تفسیر این قرائت شاذ را به چند طریق از ابن عباس روایت کرده است (۱۸/۹): از جمله: «... و يَذَرَكَ وِإِلَاهَتِكَ یعنی وَيَذَرَكَ وِعبَادَتِكَ به این معنا که فرعون مورد عبادت دیگران قرار می‌گرفت، ولی خود چیزی را عبادت نمی‌کرد.» این معنا را اینگونه نیز می‌توان تفسیر نمود که ترک عبادت فرعون از طرف موسی عليه السلام به منزله عدم فرمانبرداری و همچنین سرپیچی از او امری بود.

معنای سومى را که استاد مودودى با فرض صحت قرائت (الإهتک) بیان کرده و احتمال می‌دهد که (الإلهة) مؤنث (الإله) باشد، طبری در تفسیر خود آن را روایت کرده است اما ضعیف می‌داند.

اما برخلاف این دسته، فرمانده مسلمان قبطی به فرعونیان می‌گفت:

﴿ تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأَشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ ﴾ (غافر: ۴۲)

مرا فرا می‌خوانید تا به خدا کفر ورزم و انبازی برای او قرار دهم که هیچ اطلاعی از آن نداشته و ندارم!؟

با در نظر گرفتن دو آیه فوق و همچنین سایر اطلاعاتی که از تاریخ و اخیراً از آثار امت‌های گذشته به خصوص در مورد مردمان سرزمین مصر

طبری می‌گوید: «عده‌ای تصور کرده‌اند که در قرائت إلهتک به نوعی معنای آلهتک نیز ملحوظ و مد نظر است؛ غیر از اینکه الإلهة، مؤنث و فقط مقصود یک معبود است (اما آلهة جمع إله و مذکر است)».

اما عاملی که این فرضیه (یعنی صحّت قرائت إلهتک) را تقویت می‌کند هر چند که طبری آن را ضعیف می‌داند - همانگونه که خود استاد مودودی بیان داشت - این است که مصریان، خورشید پرست بودند. طبری نیز در تفسیر خود (۱۸/۹) این موضوع را تأیید کرده است که (الإلهة) در زبان عربی به معنای خورشید است و شاهد آن را ابن بیت از دختر عتیبة بن الحارث یربوعی می‌داند:

تَرَوْنَا مِنَ اللَّعْبَاءِ عَصراً و أَعْجَلْنَا الإلهة أَنْ تَوْبَا

«عصر از لعباء (شوره‌زار معروفی در یمن) حرکت کردیم و از خورشید پیشی جستیم قبل از اینکه غروب کند.» همچنین سایر فرهنگ لغت‌ها برای کلمه (الإلهة) معانی بت، هلال و خورشید را یادآور شده‌اند. برای تأیید این مطلب به القاموس المحيط و اللسان العرب ماده إله و المخصص ۱۹/۹ نگاه کنید. طبری نیز در مجمع البیان ۴/۴۶، از قول ابن جنی نقل نموده است که: «خورشید از این جهت الألهة و الإلهة نام گرفته است که مردمان آن را می‌پرستیدند».

به این ترتیب مطالب فوق نظر استاد مودودی رحمته را تأیید می‌کند: که بر اساس آیات قرآن، شواهد تاریخی و معنای لغات، قرائت إلهتک نیز می‌تواند صحیح باشد. بنابراین، نظر آن دسته از مفسرین که می‌گویند بر اساس این آیه و قرائت إلهتک فرعون ادعای ربوبیت و الوهیت آسمانها و زمین را می‌کرد، درست نیست؛ بلکه فرعون خود خورشیدپرست بود و هرگز ادعای خلقت آسمانها و زمین را نداشت. در نتیجه یکی از معانی صحیح آیه اینگونه خواهد بود: آیا موسی و پیروان او را آزاد و رها می‌سازی تا در سرزمین (مصر آزادانه) به فساد پردازند و تو و معبودت (خورشید) را ترک گویند؟

دوران فرعون به دست ما رسیده است، کاملاً آشکار می شود که فرعون و آل او (در معنای اول و دوم ربوبیت) قائل به وجود شرکائی از جنس بت برای خداوند بودند و آنها را می پرستیدند. بنابراین اگر به فرض اینکه فرعون مدعی ربوبیت بر عالم ماوراءالطبیعه بود و خود را چیره و مسلط بر نظام اسباب و مسببات این جهان و همچنین اله و رب بی چون و چرای آسمانها و زمین می دانست، هرگز نمی بایست که سایر اله ها و معبودها را عبادت می کرد (در حالی که هیچ گاه اینگونه نبود و فرعون ادعای الوهیت و ربوبیت نداشت و حقیقتاً اله خورشید را عبادت می کرد؛ به عبارتی دیگر فرعون نه تنها خود را اله و رب نمی دانست؛ بلکه به وجود خداوند ایمان کامل داشت و خورشید را واسطه تقرب به او قرار داده بود).

۲- ﴿يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾ (قصص: ۳۸)

ای سران و بزرگان قوم! من خدائی جز خودم برای شما سراغ ندارم.

﴿قَالَ لَنْ أَخَذَتْ إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ﴾

(شعراء: ۲۹)

(فرعون سخت برآشفته و) گفت: اگر جز مرا به پروردگاری برگزینی تو را از زمره زندانیان خواهم کرد.

منظور فرعون از سخنان فوق - که قرآن کریم آنها را از زبان او نقل کرده است - هرگز این نبود که خود را اله و معبود مردم بداند و سایر معبودها را نفی کند؛ بلکه نیت اصلی او از بر زبان آوردن چنین سخنانی، رد کردن دعوت موسی عليه السلام بود؛ زیرا هنگامی که موسی عليه السلام مردم را به سوی معبود واحدی فرا می خواند که ربوبیت او نه تنها فراتر از گستره ماوراءالطبیعه است بلکه مالک امر و نهی نیز بوده و با معنای سیاسی و اجتماعی آن بسیار قدرتمند و صاحب سلطه و نفوذ است، فرعون به زعم

خود برای باطل کردن دعوت موسی علیه السلام (و مقابله به مثل با خدای موسی) می‌گفت: ای قوم من! چنین معبودی (که موسی به آن معتقد است) جز خودم برای شما سراغ ندارم و موسی علیه السلام را تهدید کرد که اگر به غیر از فرعون، معبودی داشته باشد حتماً به زندان افکنده خواهد شد. بر اساس آیات فوق و همچنین شواهد تاریخی و آثار امت‌های گذشته، فراعنه مصر علاوه بر اینکه مدعی حاکمیت مطلق بر سرزمین مصر بودند، با انتساب خود به بت‌ها و معبودهای مردم، یک نوع قداست و پاکی نیز برای خود قائل می‌شدند تا بدین وسیله نفوذ خود را در دل رعیت گسترش دهند و بر عقل، فکر و روح آنان کاملاً مسلط شوند. چنین ادعائی فقط مختص فراعنه مصر نبود، بلکه در حقیقت همه حاکمان در طول تاریخ هرچند که حاکمیت سیاسی را در دست داشته‌اند، همواره سعی کرده‌اند که به نحوی خودشان را در باب الوهیت و ربوبیت (کم یا زیاد)، شریک خداوند جلوه دهند و به همین علت همیشه رعیت را مجبور کرده‌اند که وظیفه بندگی خود را در برابر آنان به جا بیاورند؛ در حالی که ادعای آنان مبنی بر در دست داشتن الوهیت آسمانی، هرگز هدف و مقصود اصلی نبوده است، بلکه از آن صرفاً به عنوان وسیله‌ای برای تحکیم حاکمیت خویش استفاده می‌کردند. از این رو می‌بینیم که به محض از بین رفتن سلطه سیاسی حاکمان مصر و یا سایر حاکمانی که بر کشورهای با مردمان جاهل حکومت می‌کردند، ادعای الوهیت آنان نیز از بین رفته است و تنها چیزی که در این گیرودار انتقال قدرت ثابت مانده است، ادعای الوهیت مسندنشینان قدرت بوده است.

۳- فرعون هرگز مدعی الوهیت (به این معنا که مسلط و چیره بر نظام سنت‌های جهان طبیعت باشد) نبود؛ بلکه فقط ادعای الوهیت سیاسی را

داشت و به همین دلیل گمان می‌کرد که او ربّ اعلای مصریان (با معنای سوم و چهارم و پنجم است) و در ملاء عام اعلام می‌کرد که او مالک سرزمین مصر و نیز صاحب تمام ثروت‌ها و غنائم آن است و می‌گفت که حاکمیت مطلق فقط از آن من است و این شخصیت والای من است که باید پایه و اساس جامعه مصر باشد و همه باید از شریعت و قانون من پیروی کنند. به تعبیر قرآن، فرعون اینگونه ادعای الوهیت می‌کرد:

﴿وَتَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾
(زخرف: ۵۱)

فرعون در میان قوم خود ندا در داد و گفت: ای قوم من! آیا حکومت و مملکت مصر، و این رودبارهایی که از زیر کاخ و قصرهای من روانند، از آن من نیست؟! مگر (ضعف موسی و شکوه مرا) نمی‌بینید!؟

و بر همین اساس بود که نمرود نیز ادعای ربوبیت می‌کرد:

﴿حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ﴾
(بقره: ۲۵۸)

(آیا باخبری از کسی که) با ابراهیم درباره (الوهیت و یگانگی) پروردگارش راه مجادله و ستیز را در پیش گرفت، بدان علت که خداوند بدو حکومت و شاهی داده بود؟

عزیز مصر نیز به خاطر همین تلقی خاص از حاکمیت بود که یوسف عليه السلام را بعد از خود به عنوان پادشاه منصوب کرد.

۴- دعوت موسی، که موجب نزاع عقیدتی بین او و فرعونیان شد، در حقیقت این بود (که وی به مردم می‌گفت): (ای مردم!) هیچ اله و ربی (با تمام معنایی که واژه رب مشتمل بر آن است) جز پروردگار جهانیان وجود ندارد و همچنانکه او یگانه اله و رب در ماوراء عالم طبیعت است، به همان شکل یگانه اله و رب در معنای سیاسی و اجتماعی آن نیز

می باشد. لذا همگی باید عبادت خود را خالصانه، فقط برای او انجام دهیم و در ابعاد مختلف زندگی فقط قانون و شریعت او را اجرا کنیم. (ای مردم!) خداوند مرا با آیاتی روشن به سوی شما فرستاده است و امر و نهی خود را از طریق وحی به من ابلاغ می کند. در نتیجه، زمام امور باید در دست من باشد نه فرعون.

به خاطر ایراد چنین سخنانی بود که فرعون و رؤسای حکومتش، بارها و بارها در بوق و کرنا کردند که موسی و هارون آمده اند تا سرزمین مصر را از چنگ ما بیرون بیاورند و می خواهند که قوانین دینی و مدنی را از بین ببرند و در عوض قاعده و قانون دلخواه خود را جایگزین کنند.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ * إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ﴾

(هود: ۹۷ - ۹۶)

ما موسی را همراه با معجزات (دالّ بر صدق او) همراه با برهان آشکار (و مؤثر در نفوس) فرستادیم. موسی را به سوی فرعون و اشراف و اعیان او فرستادیم (و فرعون رسالت موسی را نپذیرفت و) اطرافیان و زعماء فرعون از فرمان او پیروی کردند (و دستور موسی را گردن نهادند) در حالی که فرمان فرعون مترقیانه و مایه هدایت نبود (و ارزش پیروی نداشت)

﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَ جَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ * أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾

(دخان: ۱۹ - ۱۷)

ما پیش از اینان، قوم فرعون را آزموده ایم، پیغمبر بزرگوار (به نام موسی) به نزدشان آمد. (موسی بدیشان گفت: ای فرعونیان!) بندگان خدا را به من بسپارید که من پیغمبر درستکارم. و بر خدا بزرگی نکنید و تکبر نورزید و کارهایی انجام ندهید که با اصول بندگی شما سازگار نمی باشد. من دلیل روشنی (بر درستی گفتار و راستی پیغمبری خود) برای شما آورده ام.

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا * فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا﴾

(مزمل: ۱۶ - ۱۵)

(ای اهل مکه!) ما پیغمبری به سوی شما فرستاده‌ایم که (در روز قیامت) گواه بر شما است، همانگونه که به سوی فرعون پیغمبری فرستاده بودیم. فرعون با آن پیغمبر به مخالفت برخاست و ما هم او را به سختی فرو گرفتیم (و به مجازات شدیدی گرفتار ساختیم).

﴿قَالَ فَن رَّبُّكُمْ يَا مُوسَىٰ * قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾

(طه: ۵۰ - ۴۹)

(فرعون) گفت: ای موسی! پروردگار شما دو نفر کیست؟
(موسی) گفت: پروردگار ما آن کسی است که هر چیزی را وجود بخشیده‌است و سپس (در راستای آن چیزی که برای آن آفریده شده‌است) رهنمودش کرده‌است.

﴿قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ * قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ * قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ * قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ * قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَكَاذِبُونَ * قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ * قَالَ لَنْ نَأْخُذَ إِلَّا غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ﴾

(شعراء: ۲۹ - ۲۳)

فرعون گفت: پروردگار جهانیان کیست؟ (که این همه از او صحبت می‌کنی و خویشتن را فرستاده‌ی او می‌دانی؟)

موسی گفت: پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است. اگر شما راه یقین می‌پوئید (و حقیقت را می‌جوئید حق این است که گفتم).

(فرعون رو) به اطرافیان خود (کرد و مسخره کنان) گفت: آیا نمی‌شنوید؟ (این مرد چه می‌گوید؟ می‌شنوید که جز یاوه نمی‌گوید؟!)

(موسی) گفت: او پروردگار شما و پروردگار نیاکان شما است. (فرعون به خیره سری همچنان ادامه داد و) گفت: پیغمبری که به سوی شما فرستاده شده است، قطعاً دیوانه است! (چرا که سخنان پریشان می‌گوید و جز مرارب می‌داند). (و موسی باز هم به نشانه‌های خداشناسی گسترده در پهنه آفرینش اشاره کرد و) گفت: او پروردگار طلوع و غروب (کواکب و سیارات جهان) و همه چیزهایی است که در میان آن دو قرار دارد. اگر شما عاقل می‌بودید (چنین چیزی را در پرتو خرد، از روی نظام طلوع و غروب ستارگان و برنامه دقیق و اسرارآمیز آنها می‌فهمیدید). (فرعون سخت برآشفته و) گفت: اگر جز من معبود دیگری برگزینی، تو را از زمره زندانیان خواهم کرد.

﴿ قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى ﴾ (طه: ۵۷)

(فرعون) گفت: ای موسی! آیا آمده‌ای که ما را با این جادوی خویش از سرزمین خودمان بیرون کنی؟ (ما می‌دانیم که مسأله نبوت و دعوت به توحید و ارائه این کارهای عجیب و غریب، همگی توطئه است و مقصود تو حکومت و استیلای بر مصر است).

﴿ وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادَ ﴾ (غافر: ۲۶)

فرعون (به اطرافیان و مشاوران خود) گفت: بگذارید من موسی را بکشم و او پروردگارش را (برای نجات خود از دست من) به فریاد خواند. من از این می‌ترسم که آئین شما را تغییر دهد یا اینکه در زمین فساد را گسترش دهد و پراکنده سازد.

﴿ قَالُوا إِنْ هَذَا لَسَاحِرٌ أَوْ مُرِيدٌ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادَ ﴾ (طه: ۶۳)

(فرعونیان بعد از رایزنی به یکدیگر) گفتند: این دو نفر قطعاً جادوگرند. آنان می‌خواهند شما را با جادوی خود از سرزمینتان بیرون کنند و آئین بهتر و برتر شما را از میان بردارند.

با توجه دقیق به آیات فوق با همان ترتیبی که ذکر شد به دو نتیجه کاملاً مهم می‌رسیم:

- ۱- همان گمراهی و انحرافی که امت‌ها از زمانهای بسیار دور یکی پس از دیگری گرفتارش می‌شدند، تاریکی آن سرانجام سرزمین مصر را نیز دربرگرفت (و مصریان را به ورطه عذاب افکند).
- ۲- دعوت تمام انبیاء علیهم‌السلام دقیقاً همان چیزی بوده و خواهد بود که موسی و هارون علیهم‌السلام (مردمان) را بدان دعوت می‌کردند.

یهود و نصاری

بعد از آل فرعون، بنی اسرائیل و امت‌های دیگری با عقاید یهودیت و مسیحیت ظهور یافتند؛ در مورد آنان جای هیچ شک و تردیدی نیست که منکر وجود خداوند نبودند، بلکه خدای سبحان را اله و معبود جهانیان می‌دانستند و به الوهیت و ربوبیتش اعتقاد داشتند؛ خود قرآن نیز به همین شکل بر اهل کتاب بودن آنان گواهی می‌دهد.

سؤالی که در اینجا درباره یهودیان و مسیحیان به ذهن یک انسان پژوهشگر خطور می‌کند، این است که یهودیان و مسیحیان واقعاً دچار چه مشکلی در عقیده و عمل (بویژه در باب ربوبیت) بودند که قرآن کریم آنان را جزو گمراهان به شمار می‌آورد؟

کوتاه‌ترین پاسخ ممکن به این سؤال را می‌توان در قرآن و آیه زیر پیدا

کرد:

﴿ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴾
(مانده: ۷۷)

بگو: ای اهل کتاب! به ناحق در دین خود راه افراط و تفریط مهوئید و از هواها و امیال گروهی که پیش از این گمراه شده‌اند و بسیاری را گمراه کرده‌اند و از راه راست منحرف گشته‌اند، پیروی منمائید.

بر اساس آیه فوق دو مطلب مهم روشن می‌شود:

- ۱- گمراهی یهودیان و مسیحیان از لحاظ جوهره و باطن، دقیقاً همانند گمراهی و انحراف امت‌های گذشته بود که (عاقبت) در دام آن گرفتار شدند.
 - ۲- گمراهی یهودیان و مسیحیان ناشی از غلو آنان در دین بود.
- قرآن پاسخ اجمالی فوق را به تفصیل بیان می‌دارد؛ به آیات زیر توجه

کنید:

﴿ وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ﴾
(توبه: ۳۰)

یهودیان می‌گویند: عُزَیر پسر خداست (چرا که آنان را بعد از یک قرن خواری و مذلت از بند اسارت رهانید و تورات را، که از حفظ داشت، دوباره برای ایشان نگاشت و در دسترسشان گذاشت) و ترسایان می‌گویند: مسیح پسر خداست (چرا که او بی‌پدر از مادر بزاد).

﴿ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ﴾
(مانده: ۷۲)

بی‌گمان کفر ورزیدند کسانی که می‌گویند: (خدا در عیسی حلول کرده است و) خدا همان مسیح، پسر مریم، است. (در صورتی که خود) عیسی گفته است: ای بنی اسرائیل! خدای یگانه را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شماست.

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ﴾
(مانده: ۷۳)

بی‌گمان کفر ورزیدند کسانی که می‌گویند: خداوند یکی از سه خداست! (در صورتی که) معبودی جز معبود یگانه وجود ندارد.

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيْهِ الْهَيْبَةَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ﴾
(مانده: ۱۱۶)

(و خاطر نشان ساز) آنگاه که خداوند می‌گوید: ای عیسی، پسر مریم! آیا تو به مردم گفته‌ای که جز الله، من و مادرم را نیز، دو معبود دیگر بدانید (و ما دو نفر را نیز پرستش کنید؟) عیسی می‌گوید: تو را منزّه از آن می‌دانیم که دارای شریک و انباز باشی. مرا نسزد که چیزی را بگویم (و بطلبم که وظیفه و) حق من نیست.

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ * وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾

(آل عمران: ۸۰ - ۷۹)

هیچ کسی از (پیغمبران) را نسزد که خدا بدو کتاب و حکمت و نبوت بخشد آنگاه او به مردمان بگوید: به جای خدا، بندگان (و پرستش کنندگان) من باشید، بلکه (به مردمان این چنین می‌گوید که:) با کتابی که آموخته‌اید و یاد داده‌اید و درسی که خوانده‌اید، مردمانی خدائی باشید (و جز او را بندگی نکنید و نپرستید). و (هیچ کسی از پیغمبران) به شما فرمان نمی‌دهد که فرشتگان و پیغمبران را اربابان خود گیرید. مگر (معقول است که) شما را به کفر فرمان دهد بعد از آنکه (مخلصانه رو به خدا کرده‌اید و) مسلمان شده‌اید!؟

بر اساس آیات فوق، گمراهی اهل کتاب دو عامل مهم داشت:

۱- اهل کتاب انبیاء، اولیاء و فرشتگان را (که حقیقتاً به جهت مکان و جایگاه والای دینی و معنوی آنان شایستگی تکریم و ارزش نهادن را دارند) بسیار بیشتر از مقام واقعیشان تقدیس و تمجید می‌کردند تا اینکه سرانجام آنان را به مقام الوهیت رساندند و شریک و یاور خداوند در تدبیر امورات جهان قلمداد کردند؛ به عبادت آنان پرداختند و از آنان طلب یاری می‌جستند و معتقد شدند که انبیاء، اولیاء و فرشتگان در ربوبیت و الوهیت خداوند، که گستره آن فراتر از عالم ماورای این جهان است، سهیم‌اند و می‌پنداشتند که قادرند گناهانشان را ببخشند و یاریشان دهند و آنان را در پناه خود بگیرند.

۲- ﴿أَتَّخَذُوا آخْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (توبه: ۳۱)

یهودیان و ترسایان علاوه بر خدا، علماء دینی و پارسایان خود را نیز به خدائی پذیرفته‌اند.

اهل کتاب کسانی را که در دین وظیفه‌ای جز تعلیم احکام شریعت و تزکیه نفوس مردم نداشتند، به تدریج به جایگاهی رساندند که به دلخواه خود برای مردم، حلال را حرام و حرام را حلال می‌کردند و بدون اتکا به دلیلی از کتاب خدا، بر اساس هوای نفس به مردم امر و نهی می‌کردند و به میل خود هر قانونی را که می‌خواستند، وضع می‌کردند. به این ترتیب اهل کتاب نیز به همان دو گمراهی خطرناک و مهلکی دچار شدند که امت‌های گذشته همچون قوم نوح، قوم ابراهیم، عاد، ثمود، قوم شعیب و غیره را به کام خود کشید؛ زیرا امت‌های گذشته دقیقاً مثل اهل کتاب، فرشتگان و بندگان مقرب الهی را شریک خداوند قرار می‌دادند و به جای اخذ اصول اخلاقی، اجتماعی، مدنی و سیاسی خود از کتاب‌های خداوند، از فکر و

اندیشه ناقص انسانها می گرفتند و خود را از آیات محکم الهی بی نیاز می دانستند. عاقبت، عصیان و سرکشی آنان به حدی رسید که قرآن کریم درباره آنان فرمود:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ
وَاطَّاعُوا﴾

(نساء: ۵۱)

آیا در شگفت نیستی از کسانی که بهره‌ای از (دانش) کتاب (آسمانی) بدیشان رسیده است؟ (چگونه خویشان را از هدایت کتاب‌های یزدان و راهنمایی خرد و فطرت و ندای وجدان بدور داشته‌اند و) به خرافات و طاغوت ایمان می‌آورند؟

﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِّنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَن لَعَنَهُ اللَّهُ
وَعَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ
أُولَئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾

(مائده: ۶۰)

بگو: آیا شما را باخبر کنم از چیزی که پاداش بدتری از آن (چیزهایی که بر ما خرده می‌گیرید) در پیشگاه خدا دارد؟ (این کردار شما است، شما) کسانی که خداوند آنان را نفرین و از رحمت خود به‌دور کرده است و بر ایشان خشم گرفته و (با مسخ قلوبشان) از آنان میمونها و خوکهایی ساخته است و (کسانی را پدیدار نموده است که) طاغوت را عبادت می‌کند. آنان از (هر کس دیگری) موقعیت و منزلتشان بدتر و از راستای راه راست منحرف‌تر و گمراه‌ترند.

«الجِبْت» در آیه نخست، واژه‌ای جامع و در برگیرنده انواع اوهام و خرافات است از قبیل: سحر، تعویذ برای دفع ارواح خبیثه، مهره‌های دفع چشم زخم، شعبده بازی، چشم بندی، پیش گوئی، غیب گوئی، بدیمن دانستن برخی اشیاء، تفأل زدن بر بعضی کتاب‌ها و همچنین شامل اعتقاد به تأثیر نیروهای مافوق طبیعی بعضی اشیاء و اجرام نیز می‌باشد. مراد از

«طاغوت» در دو آیه مذکور، هر فرد، گروه یا سیستمی است که در برابر دستورات خداوند سرپیچی و عصیان کند و از حدود عبودیت پا فراتر نهد و مدعی الوهیت و ربوبیت باشد.

گرفتار شدن یهودیان و مسیحیان به دو نوع انحرافی که پیشتر ذکر شد، دو نتیجه مهم برایشان در برداشت:

- ۱- اوهام و خرافات کاملاً در روح و عقلشان جای گرفت؛ به گونه‌ای که خود، آنها را می‌یافتند و به آن معتقد می‌شدند.
- ۲- افرادی که به صراحت بر خدای متعال طغیان کرده بودند، یهودیان و مسیحیان را به تدریج از عبادت علما، مشایخ، صوفیان و زهاد، به سوی عبادت حاکمان زورگو و اطاعت از ستمگران کشاندند.

مشرکین عرب

اکنون نوبت به آن می‌رسد که در مورد مشرکین عرب سخن بگوئیم؛ قومی که خدای متعال، خاتم انبیاء ﷺ را در میانشان به پیامبری مبعوث فرمود و جزو نخستین مخاطبان قرآن کریم بودند. درباره آنان در اینجا سؤالات گوناگونی ذهن یک انسان طالب حقیقت را به خود مشغول می‌دارد؛ سؤالاتی از قبیل:

گمراهی مشرکان در باب الوهیت و ربوبیت خداوند از چه نوعی بود؟

آیا مشرکان خداوند را اله و رب جهانیان نمی‌دانستند؟

آیا خداوند پیامبر اکرم ﷺ را به سوی مشرکان فرستاد تا بذریعۀ ایمان

به وجود (مبارک) خود را در قلوبشان بکارد؟

آیا مشرکان به الوهیت و ربوبیت خدای ﷻ اعتقاد نداشتند تا این

خود علتی شود برای اینکه خداوند قرآن را نازل فرماید و مشرکان را

نسبت به الوهیت و ربوبیت خود قانع نماید؟

آیا مشرکان از عبادت خداوند و خضوع در برابر او خودداری می‌ورزیدند؟

آیا مشرکان، خداوند را شنوندهٔ دعاها و برآورده‌کنندهٔ حاجات خویش نمی‌دانستند؟

آیا مشرکان واقعاً اینگونه می‌پنداشتند که لات، عزّی، منات، هُبَل و سایر معبودهایشان خالق واقعی این جهان و مالک و رازق و تدبیرکنندهٔ آن هستند؟

آیا مشرکان معبودهایشان را مصدر قانون و منبع هدایت و ارشاد خود در امور دینی و اخلاقی می‌دانستند؟

با رجوع به قرآن کریم برای یافتن پاسخ سؤالهای فوق، درمی‌یابیم که پاسخ قرآن به تمامی این سؤالات منفی است و کاملاً برایمان آشکار می‌شود که مشرکان عرب نه تنها قائل به وجود خداوند بودند، بلکه حتی اعتقاد داشتند خدای متعال خالق آنان و معبودهایشان است؛ به الوهیت و ربوبیتش اذعان کامل داشتند و او را نیز مالک و پروردگار بلندمرتبهٔ جهانیان می‌دانستند. به این ترتیب زمانی که به آنان ضرر و زیانی می‌رسید یا اینکه دچار مصیبت‌های گوناگون می‌شدند، تنها کسی را که دعا می‌کردند و به سویش تضرع و زاری سر می‌دادند، خدای بزرگ بود و هرگز از عبادت و خضوع در برابرش خودداری نمی‌کردند. مشرکان همچنین اعتقاد نداشتند که معبودهایشان، آنان و تمام این کائنات را آفریده‌اند یا اینکه عهده‌دار رزقشان هستند و در امور اخلاقی و دینی، مرشد و هدایت‌کنندهٔ آنان می‌باشند؛ بلکه این امور را فقط مختص خدای متعال می‌دانستند؛ آیات زیر گواه صحت مطالب فوق هستند:

﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ
 أَفَلَا تَذَكَّرُونَ * قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ
 الْعَظِيمِ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ * قُلْ مَنْ يَدِينُ مَلَكَوَتِ كُلِّ
 شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ
 فَأَنَّى تُسْحَرُونَ * بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾

(مؤمنون: ۹۰ - ۸۴)

بگو: زمین و کسانی که در زمین هستند از آن کیستند اگر دانا و فرزانه‌اید؟! (براساس ندای فطرت و بدهت عقل) خواهند گفت: (همه کائنات و از جمله زمین و ساکنان آن) از آن خدایند. بگو پس چرا نمی‌اندیشید و یادآور نمی‌گردید (که تنها مالک کائنات، شایسته پرستش است و بس؟). بگو: چه کسی صاحب آسمانهای هفتگانه و صاحب عرش عظیم است؟ (ملک کائنات و فرمانروایی بر آنها از آن کیست؟). خواهند گفت: از آن خداست. بگو: پس چرا پرهیزکاری پیش نمی‌گیرید (و خویشان را از فرجام شرک و کفر و عصیان نسبت به یزدان، صاحب و فرمانده جهان به دور نمی‌دارید؟!): بگو: چه کسی فرماندهی بزرگ همه چیز را در دست دارد (و ملک فراخ و حکومت مطلقه بر موجودات، از آن اوست؟) و او کسی است که پناه می‌دهد (هر که را که بخواهد) و کسی را (نمی‌توان) از (عذاب) او پناه داد، اگر فهمیده و آگاهید؟!!

خواهند گفت: از آن خدا است. بگو: پس چگونه گول (هوئی و هوس و وسوسه شیاطین را) می‌خورید و (از حق کناره‌گیری می‌کنید؟ انگار) جادو و جنبل می‌شوید؟ (چنین نیست که ایشان می‌انگارند و قرآن را افسانه‌سرائیها و دروغگوئیهای پیشینیان قلمداد می‌کنند) بلکه برای ایشان حق را آورده‌ایم (که قرآن است و قانون آئینی است که وسیله سعادت دنیا و آخرت همگان است) و آنان قطعاً دروغگویند (در اینکه قرآن را اساطیر و اکاذیب گذشتگان می‌گویند).

﴿هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ
 وَجَرَينَ بِهِمْ يَرْيحُ طَيْبَةً وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمْ

الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أَحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ
 الدِّينَ لَئِنِ أَخْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * فَلَمَّا أُنْجَاهُمْ
 إِذَا هُمْ يَبْتَغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ ﴿ (یونس: ۲۳ - ۲۲)

او است که شما را در خشکی و دریا راه می‌برد (و امکان سیر و حرکت در قاره‌ها و آب‌ها را برای شما میسر می‌کند) چه بسا هنگامی که در کشتی‌ها قرار می‌گیرید و کشتی‌ها با باد موافق سرنشینان را (آرام آرام به سوی مقصد) حرکت می‌دهند و سرنشینان بدان شادمان می‌گردند، به ناگاه باد سختی وزیدن می‌گیرد و از هر سو موج به سویشان می‌دود و می‌پندارند که (توسط مرگ از هر سو) احاطه شده‌اند (و راه گریزی نیست. در این وقت) خدا را به فریاد می‌خوانند و طاعت و عبادت و فرمانبرداری و دین را تنها از آن او می‌دانند (چرا که همه کس و همه چیز را بسی ضعیف‌تر و ناتوان‌تر از آن می‌بینند که کاری از دست آنان برآید و از این ورطه رستگارشان نماید. بدین هنگام عهد می‌کنند که) اگر ما را از این حال برهانی، از زمره سپاسگزاران خواهیم بود (و دیگر به کسی و چیزی جز تو روی نمی‌آوریم و هرگز این و آن را به فریاد نمی‌خوانیم و نمی‌پرستیم). اما هنگامی که خدا آنان را نجات می‌دهد، ناگهان به ناحق در زمین شروع به ظلم و فساد می‌کنند (و عهد و پیمان را فراموش می‌کنند).

﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا آيَاهُ فَلَمَّا نَجَّكُمْ
 إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا﴾ (اسراء: ۶۷)

هنگامی که ناراحتیها در دریاها به شما می‌رسد (و گرفتار طوفانها و امواج سهمگین می‌شوید و کشتی خویش را همچون پرکاهی در پهنه آب‌ها می‌بینید و وحشت می‌کنید و) جز خدا همه کسانی از نظرتان ناپدید می‌گردند که ایشان را به فریاد می‌خوانید. اما زمانی که خدا شما را (از غرق شدن) نجات داد و به خشکی رسانید (از یکتاپرستی) روی می‌گردانید (و انسانهای ناتوان و بتان بی جان را انباز یزدان جهان می‌سازید) و اصولاً انسان، بسیار ناسپاس است.

قرآن همچنین عقایدی را که مشرکان دربارهٔ معبودهای خویش داشتند، از زبان خودشان اینگونه نقل می‌کند:

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ (زمر: ۳)

کسانی که جز خدا، سرپرستان و یاوران دیگری را بر می‌گیرند (و بدانان تقرب و توسل می‌جویند، می‌گویند): ما آنان را پرستش نمی‌کنیم، مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک کنند.

﴿وَيَقُولُونَ هُوَ لَآءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ (یونس: ۱۸)

و می‌گویند: اینها میانجی‌های ما نزد خدایند (و در آخرت رستگاران می‌نمایند!).

همانگونه که گفتیم مشرکان هیچ یک از معبودهای خود را عهده‌دار امور هدایت و راهنمایی خویش گمان نمی‌دانستند؛ زیرا هنگامی که خداوند سبحان به پیامبر ﷺ دستور داد که به مشرکان بگوید: ﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ﴾^(۱)، این سؤال پیامبر همهٔ مشرکان را در سکوت محض فرو برد و حتی یک نفر از آنان نیز پاسخ مثبتی به این پرسش نداد و نگفت که: بله! لات، عزی، منات و سایر معبودهایمان ما را در عقیده و عمل به راه راست هدایت می‌کنند و اصول عدالت، صلح و آرامش را در زندگی دنیوی به ما می‌آموزند و ما از منبع سرشار علم آنها معرفت حقایق اساسی جهان هستی را دریافت می‌کنیم. در این هنگام بود که خداوند به پیامبرش دستور داد بگوید:

۱- بگو: آیا از این انبازان (خیالی) شما کسی هست که به سوی حق راه نماید؟ (و راه راستین را بنماید). (یونس: ۳۵)

﴿قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾
(یونس: ۳۵)

بگو: خدا راه حق را می‌نماید. آیا آن کس که راه راست را نشان می‌دهد سزاوارتر است که پیروی شود (و انسان به فرمان او رود) یا کسی که راهی نمی‌نماید و بلکه باید خودش راهنمایی گردد (و راه برده شود)؟ شما را چه می‌شود (که چراغ عقل از کفتان پدر می‌رود؟ به دنبال چه چیز می‌روید؟) این چه حکمی است که می‌کنید؟

بعد از بررسی آیات فوق مطلبی نمی‌ماند جز اینکه پاسخ این سؤال را پیدا کنیم که: مشرکان عرب به طور مشخص در باب ربوبیت خداوند دچار چه نوع گمراهی و انحرافی بودند که خدای متعال برای بازگرداندن آنان به راه حق و صواب، پیامبر خود را به سوی ایشان فرستاد و نیز برای بیرون آوردنشان از ظلمات جاهلیت به سوی نور هدایت، کتاب خود را بر رسول اکرم ﷺ نازل فرمود؟

با تأمل در آیات قرآن برای یافتن پاسخ این سؤال، به خوبی متوجه می‌شویم که مشرکان عرب همانند امت‌های گمراه گذشته دچار همان دو نوع گمراهی و انحراف در عقیده و عمل بودند؛ زیرا از یک سو معبودها و اربابان مختلفی را در باب الوهیت و ربوبیت بر جهان مافوق طبیعت، شریک خداوند قرار می‌دادند و معتقد بودند که فرشتگان، انسانهای مقدس و اجرام آسمانی، همگی به نوعی در نظام اسباب و مسببات دخیلند و قدرت دخل و تصرف در امور را دارند و به همین خاطر در دعا، استغاثه، ادای اعمال و مناسک عبادی، نه فقط به خدای متعال بلکه به معبودهای ساختگی و جعلی خود نیز مراجعه می‌کردند و از دیگر سو اصلاً تصور نمی‌کردند که این فقط خدای سبحان است که در باب ربوبیت

و معنای دینی و سیاسی آن، ربّ می باشد؛ به همین علت پیشوایان دینی، رؤسا و بزرگان قبیله را اربابان خود می انگاشتند و قوانین زندگی خود را از آنان می گرفتند. قرآن کریم بر هر دو نوع گمراهی مشرکان شهادت می دهد؛ همچنانکه در آیات زیر این موضوع را به خوبی مشاهده می کنید:

الف) آیات دالّ بر گمراهی نوع اول مشرکان عرب

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ * يَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا نُنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ * يَدْعُوا لَمَن ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِّن نَّفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلَىٰ وَلِبِئْسَ الْعَشِيرُ﴾
(حج: ۱۳ - ۱۱)

بعضی از مردم هم، خدا را در حاشیه و کناره می پرستند (و دارای عقیده سستی هستند. ایمانشان بر پایه مصالحشان استوار است و لذا) اگر خیر و خوبی بدیشان برسد، به سبب آن شاد و آسوده خاطر و (بر دین) استوار و ماندگار می شوند و اگر بلا و مصیبتی بدیشان برسد (به سوی کفر برمی گردند و) عقب گرد می کنند. بدین ترتیب، هم (آرامش ایمان به قضا و قدر و مدد و یاری خداوند را در) دنیا و هم (نعمت و سعادت) آخرت را از دست می دهند و مسلماً این زیان روشن و آشکاری است (که انسان هم دنیا و هم آخرتش بر باد فنا رود).

آنان جز خدا چیزهایی را به فریاد می خوانند و می پرستند که نه زبانی می توانند بدیشان برسانند و نه سودی. این سرگشتگی و گمراهی بسیار دوری (از حق و حقیقت) است.

کسانی را به فریاد می خوانند و می پرستند که زیانشان بیش از سودشان می باشد. چه یاوران و سروران بدی و چه همدمان و دوستان بدی هستند!

﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْتَبُونَ اللَّهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ^(۱) سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (یونس: ۱۸)

اینان غیر از خدا، چیزهایی را می پرستند که نه بدیشان زیان می رسانند و نه سودی عائدشان می سازند و می گویند: اینها میانجی های ما نزد خدایند (و در آخرت رستگاران می نمایند!) بگو: آیا خدا را از وجود چیزهایی (به نام بتان و انبازهای یزدان) با خیر می سازید که خداوند در آسمانها و زمین سراغی از آنها ندارد؟ (مگر شما بتها را نماینده خدا نمی دانید؟ آیا ممکن است خدا اگر نماینده ای می داشت از بودن آن بی خیر می گشت، ولی شما باخبر از آن می شدید؟!). خداوند منزّه (از هر گونه انبازی) و فراتر از آن چیزهایی است که مشرکان انبازشان می دانند.

﴿قُلْ أَأَنْتُمْ تَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَاداً ذَٰلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ (فصلت: ۹)

بگو: آیا به آن کسی که زمین را در دو روز آفریده است، کفر می ورزید و برای او همگونها و انبازهایی قرار می دهید؟ او (علاوه بر اینکه آفریدگار زمین است) آفریدگار جهانیان نیز می باشد.

﴿قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا وَ اللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ (مائده: ۷۶)

بگو: آیا جز خدا کسی و چیزی را می پرستید که مالک هیچ سود و زیانی برای شما نیست؟ و خدا شنوای (اقوال و) آگاه (از اعمال شما) است.

۱- یعنی شما ای مشرکان! (آیا) می پندارید که معبودهایتان دارای آنچهتان تأثیر و نفوذی بر من هستند که شفاعتشان را می پذیرم و به این دلیل آنها را می پرستید و برایشان نذر و قربانی می کنید؟! اما من خود احدی را در آسمانها و زمین سراغ ندارم که دارای چنان قدرت و نیرویی باشد (که بتواند بر رأی من تأثیر بگذارد) و یا اینکه به حدی او را دوست داشته باشم که حبش مرا مجبور به قبول شفاعت وی گرداند. آیا شما شفیعیانی می شناسید که من نمی شناسم؟!

﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَلَهُ نِعْمَةٌ مِنْهُ
نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا^(۱) لِيُضِلَّ عَنْ
سَبِيلِهِ﴾

(زمر: ۸)

هنگامی که گزندى متوجه انسان مى‌گردد، پروردگار خود را به فریاد
مى‌خواند و تضرع کنان رو به درگاه او مى‌آورد. سپس هنگامی که نعمت
بزرگی از جانب خود بدو داد (و شقاوت او را به سعادت و ناخوشی وی را به
خوشی تبدیل کرد) خدا را که قبلاً به فریاد مى‌خواند، فراموش مى‌کند (و
گزند را از یاد مى‌برد و ترک دعا مى‌گوید) و خداگونه‌هائی را برای خدا
مى‌سازد تا (هم خود را و هم مردمان را بدان) از راه به در برد و گمراه کند.

﴿وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَنِ الْإِلَهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمْ الضَّرُّ فَإِلَيْهِ تَجَاوَرُونَ *
ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضَّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ *
لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ * وَيَجْعَلُونَ لِمَا
لَا يَعْلَمُونَ نَصِيْبًا^(۲) مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللهِ لِيُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ﴾

(نحل ۵۶ - ۵۳)

آنچه از نعمت‌ها دارید، همه از سوی خدا است (و باید تنها شکر را سپاس
گفت و پرستید) و گذشته از آن، هنگامی که زیانی (همچون درد و بیماری و
مصائب و بلاها) به شما رسید (برای زدودن ناراحتی‌ها و گشودن گره مشکلات
تنها دست دعا به سوی خدا بر مى‌دارید و) او را با ناله و زاری به فریاد
مى‌خوانید. (پس چرا در وقت عادی جز او را مى‌پرستید و انبازها را به کمک

۱- عبارت (جعل لله أنداداً) به این معناست که انسان (بعد از اینکه خداوند ضرر و زیان را از
او دور کرد) از خداوند اعراض مى‌کند و مى‌گوید: فلان شیخ مقدس ضرر و زیان را از من دور
کرد و این نعمتی که به من داده شده است به فضل آن ولی مقرب است.

۲- یعنی مشرکان به نیت افرادی که به هیچ وجه برایشان ثابت نشده بود آنان ضرر و زیان را
دور ساخته و سختی‌ها را به آسانی تبدیل کرده‌اند، صدقه مى‌دادند؛ نذرهای خود را فقط
برای آنان ادا مى‌کردند؛ همواره شکرگزارشان بودند و عجیب‌تر از آن، از رزق‌هایی که ما به
آنان داده بودیم در این راه انفاق و هزینه مى‌کردند!

می‌طلبید؟). سپس هنگامی که خدا زیان را از شما دور کرد (و جلو تندباد جوادث و طوفان بلا را گرفت) گروهی از شما (انبازهایی) شریک پروردگار خود می‌کنند! (و از نو دچار غفلت و غرور و بت‌پرستی و شرور می‌شوند). بگذار نعمت‌هایی را که بدیشان داده‌ایم، ناسپاسی کنند و (رفع مشکلات و دفع مضرت‌ها را نادیده گیرند. ای کافران! چند روزی از این متاع دنیا) بهره‌مند شوید (و لذت ببرید، عاقبت کفر و سرانجام کارت‌ان را) خواهید دانست. (کافران) برای بت‌هایی که چیزی نمی‌دانند (زیرا که جمادند) بهره‌ای (از حیوانات و ارزاق خود) که ما بدیشان داده‌ایم، قرار می‌دهند (و بدین وسیله بدانها تقرب می‌جویند). به خدا سوگند! (در دادگاه قیامت) از این دروغ و بهتانها بازپرسی خواهید شد (و سزای کردارتان داده می‌شود).

ب) آیات دال بر گمراهی نوع دوم مشرکان عرب

﴿وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمُ شُرَكَاءُهُمْ لِيُرْثُوهُمْ وَ يُتَّبِسُوا عَلَيْهِمُ دِينَهُمْ﴾
(انعام: ۱۳۷)

و همانگونه، شرکائی که برای خداوند قائل بودند، کشتن فرزندانشان را در نظر بسیاری از مشرکان زیبا جلوه داده بودند (و دسته‌ای فرزندانشان را قربانی بتان می‌کردند و دسته‌ای دخترانشان را زنده به گور می‌کردند) تا سرانجام آنان را هلاک گردانند و آئین ایشان را بر آنان مشتبه کنند.

بسیار واضح و روشن است که منظور خداوند از واژه (شرکاء)، معبودها و بت‌های ساخته دست بشر نیست، بلکه مراد از آن، رهبرانی هستند که کشتن فرزندان را در نزد اعراب، زیبا و قابل تقدیر جلوه داده بودند و به این ترتیب چنین بدعت زشت و شنیعی را در دین ابراهیم و اسماعیل علیه السلام وارد کرده بودند.

مشرکان در حقیقت زعما و رهبران خود را هرگز با این اعتقاد که آنان در نظام اسباب و مسببات این کائنات عظیم، قدرت دخل و تصرف دارند،

شریک خداوند قرار نمی‌دادند؛ زیرا مشرکان هیچ وقت رهبران خود را دعا یا عبادت نمی‌کردند؛ بلکه در واقع شرک آنان از این جهت بود که تسلیم محض قواعد و قوانینی بودند که رهبران به میل خود در امور مدنی، اجتماعی، اخلاقی و دینی برای پیروانشان وضع می‌کردند.

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ﴾

(شوری: ۲۱)

شاید آنان انبازها و معبودهائی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده‌اند که خدا بدان اجازه نداده است؟ (و از آن بی‌خبر است؟).

معانی واژه دین و همچنین میزان گستردگی مفهوم آن را در جای خود در این کتاب ذکر خواهیم کرد و در آنجا آیه فوق را شرح خواهیم داد. اما نکته‌ای که از این آیه به وضوح استنباط می‌شود این است که: آنچه را زعما و رؤسا به عنوان حدود و قوانین برای پیروان خود وضع می‌کردند (و در حقیقت نیز به مثابه دینی بود که خداوند هرگز اجازه اطاعت از آن را نداده بود) و همچنین اعتقادی که اعراب در مورد وجوب پیروی و اطاعت از آن دستورات و قوانین داشتند، دقیقاً عین شریک قائل شدن برای خداوند در باب الوهیت و ربوبیت مختص به او و نشانه ایمان کامل مشرکان به درستی چنین اعتقادی بود.

دعوت قرآن

بحثی را که در صفحات گذشته در مورد تصورات و عقائد امت‌های گمراه به بررسی و همچنین تجزیه و تحلیل آن پرداختیم، برای پرده برداشتن از حقیقت و سرانجام حال امت‌هایی بود که از دیرباز تا زمان نزول قرآن، متهم به ظلم، انحراف و فساد در عقیده بودند. علت گمراهی هیچ یک از

این امت‌ها انکار وجود خدای متعال و نفی الوهیت و ربوبیت او نبود، بلکه، این بود که معانی پنج‌گانه واژه رب را (که در ابتدای این فصل با استناد به قرآن و فرهنگ لغات معتبر، تشریح شد) به دو بخش کاملاً مجزاً تقسیم کرده بودند:

(الف) آن دسته از معانی واژه رب که دلالت می‌کنند رب به معنای کسی است که با استفاده از نیروهای خارج از طبیعت، عهده‌دار تربیت، سرپرستی، رفع حاجات و همچنین حفاظت و مراقبت از مردمان است، در نزد مشرکان به گونه‌ای دیگر تلقی می‌شد. و اگر چه به موجب چنین درکی از معنای واژه رب، معتقد بودند که خدای متعال پروردگار بلندمرتبه آنان است، در عوض فرشتگان، جنیان، نیروهای غیبی، ستارگان، انبیاء، اولیاء و حتی پیشوایان دینی را در باب ربوبیت، شریک خداوند قرار می‌دادند.

(ب) مشرکان چنین برداشت غلطی را در مورد دسته دوم از معانی واژه رب نیز داشتند؛ دسته‌ای که رب را اینگونه تعریف می‌کنند: رب کسی است که مالک امر و نهی، صاحب سلطه برتر، منبع نور و هدایت و ارشاد، مرجع قانونگذاری و تشریح، حاکم دولت و مملکت و همچنین محور اصلی اجتماع و تمدن انسانها باشد.

مشرکان به علت تعبیر نادرستی که از معانی فوق داشتند، برخی انسانها را یا واقعاً رب می‌دانستند و یا اینکه (به‌رغم ادعای خود مبنی بر اینکه فقط خدای متعال به تمام معنا رب می‌باشد و به وجود او ایمان دارند)، کاملاً تسلیم ربوبیت زعما و رهبران خود در امور اخلاقی، مدنی و سیاسی بودند. این بود همان گمراهی و انحرافی که از بدو تاریخ زندگی انسان، پیامبران همواره برای از بین بردن آن به سوی امت‌ها مبعوث می‌شدند و

در راستای چنین هدفی بود که خداوند نیز محمّد بن عبدالله ﷺ را به عنوان خاتم رُسل، به پیامبری برانگیخت.

دعوت همهٔ پیامبران این بود که به (مردمان) می‌گفتند:

(ای مردم! بدانید که) فقط یک رب با تمام معنای کلمه وجود دارد و آن همانا خدای سبحان است؛ ربوبیت او هرگز قابل تجزیه و تقسیم نیست و تمامش از آن اوست و به هیچ وجه امکان ندارد که غیر او حتی مالک مقداری ناچیز از ربوبیت باشد.

(ای مردم! بدانید که) این جهان پهناور و عظیم را خداوند یکتا آفریده است و نظام آن کاملاً مبتنی بر ربوبیت گسترده و نامتناهی اوست.

(ای مردم! بدانید که) بر این کائنات در هر شرایطی ذات واحد و بی‌نیاز خداوند حکومت می‌کند؛ مالک تمامی قدرت‌ها است و زمام امور نیز در دست آن یگانه‌اله و معبود بی‌همتای جهانیان است. (بنابراین آگاه باشید که) احدی غیر از خداوند وجود ندارد که در خلقت این جهان کوچکترین نقشی داشته باشد؛ شریک حق تعالی در اداره و تدبیر امور بوده و یا سهم و نصیبی از ملکوت او داشته باشد.

(ای مردم!) از آنجا که حاکمیت مطلق فقط از آن خدای متعال است، فقط اوست که در گسترهٔ نامتناهی جهان مافوق طبیعت و نیز در امور دینی، سیاسی و اخلاقی به تمام معنا رب شماس است.

(ای مردم!) این فقط خدای سبحان است که معبود، قبلهٔ رکوع و سجود، مرجع دعاها، وکیل و مسئول برآورده کردن حاجات شماس است.

(ای مردم! بدانید که) این همواره خدای عزوجل است که پادشاه، مالکِ ملک و ملکوت، شارع و قانونگذار مطلق و پیشوای قدرتمند جهانیان است.

پیامبران همچنین در ضمن دعوت خود، به مشرکان می‌گفتند: (ای مردمان!) هر یک از آن دو دسته معانی واژهٔ رب - را که به سبب جاهلیت از دیگری جدا کرده و آن را به اشتباه فهمیده‌اید - در حقیقت پایه و اساس الوهیت خداوند است. لذا همچنانکه تفکیک این دو دسته از یکدیگر هرگز امکان‌پذیر نیست، به همین شکل نیز قائل شدن به وجود شریکی از مخلوقات برای خداوند به اعتبار هر یک از آن دو دسته، جایز نیست (یعنی خداوند نه در ربوبیت مافوق جهان طبیعت، شریکی دارد و نه در حکومت خود بر کائنات).

قرآن کریم اسلوب خاصی برای بیان این دعوت آسمانی برمی‌گزیند؛ همچنانکه در آیات زیر مشاهده می‌کنید:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْبِئُهُ حَيْثُومًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾
(اعراف: ۵۴)

پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش دوره بیافرید، سپس به ادارهٔ جهان هستی پرداخت. با (پردهٔ تاریکی) شب، روز را می‌پوشاند و شب شتابان به دنبال روز روان است. خورشید و ماه و ستارگان را بیافریده است و جملگی مسخر فرمان او هستند. آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد. بزرگوار و جاویدان و دارای خیرات فراوان، خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ * فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ

فَإِذَا بَعَدَ الْحَقُّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصِرُّونَ ﴿۳۲﴾ (یونس: ۳۲-۳۱)

بگو: چه کسی از آسمان (به وسیله اشعه خورشید و باران) و از زمین (به وسیله فعل و انفعالات خاک و رویش گیاهان و درختان و میوه آنها) به شما روزی می‌رساند؟ یا چه کسی برگوش و چشم‌ها توانا است (و آنها را می‌آفریند و پدانه‌ها نیروی شنوائی و بینائی می‌دهد)؟ یا چه کسی زنده را مرده و مرده را زنده بیرون می‌آورد (و حیات و ممات در دست او است)؟ یا چه کسی امور (جهان و جهانیان) را می‌گرداند (و کارساز و کاردان است)؟ (پاسخ خواهند داد و) خواهند گفت: آن خدا است (چرا که آفریدگار جهان و روزی رسان مردمان و مدبّر کار و بار هستی به اقرار وجدان بیدار، خداوند دادار است) پس بگو: آیا نمی‌ترسید و پرهیزگار نمی‌شوید؟

آن، خدا است که پروردگار برحق شما است (و او چنین کارهایی را می‌کند و ربوبیت و وحدانیت او با براهین و دلائل قاطعانه ثابت می‌باشد؛ به همین سبب پرستش او حق است و پرستش جز او باطل). آیا سوای حق جز گمراهی است؟ پس چگونه باید از راه بدر برده شوید؟

﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى... * ... ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصِرُّونَ﴾ (زمر: ۵ و ۶)

خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است (نه به بازیچه) شب را بروز و روز را بر شب می‌پیچد و خورشید و ماه را فرمانبردار (دستور خود) کرده است (و برای مصلحت بندگان به گردش و چرخش انداخته است) هر یک از آنها تا مدت معین و مشخصی (که خدا می‌داند) در حرکت خواهد بود...

...کسی که چنین (نعمت‌هایی را می‌بخشد و اینگونه نقش آفرینی) می‌کند، الله است که پروردگار شما است و حکومت و مملکت (سراسر عالم هستی) از آن او است. پس چگونه (با وجود این همه موجبات و انگیزه‌های عبادت از حق منحرف می‌گردید و از پرستش خدا به پرستش چیزهای دیگر) برگردانده می‌شوید؟

﴿اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا... *
ذِكْرُكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآتَىٰ تَوْفِكُونَ﴾

(غافر: ۶۲ - ۶۱)

خداوند کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن بیسازید و بیارامید و روز را روشن گردانید (تا در آن به فعالیت و کار و کوشش بپردازید)...
آن (که دهنده نعمت‌ها است) الله، پروردگار شما و آفریدگار همه اشیاء است و جز او معبودی نیست. پس چگونه (از عبادت او) برگردانده می‌شوید و (از حق) به کدام سو منحرف گردانده می‌شوید؟

﴿اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذِكْرُكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ * هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

(غافر: ۶۵ - ۶۴)

و خدا آن کسی است که زمین را جایگاه و قرارگاه شما کرد و آسمان را به شکل خیمه و خرگاه ساخت و شما را شکل بخشید و شکلهایتان را زیبا بیافرید و خوراکیهای پاکیزه نصیبتان کرد. آن‌که چنین (الطافی) در حق شما کرده است، الله است. پس بالا و والا خداوند تعالی است که پروردگار جهانیان است. زنده و جاوید اوست. جز او معبودی وجود ندارد. پس او را به فریاد خوانید و اطاعت و بندگی را خاص او بدانید. سپاس و ستایش الله را سزااست که پروردگار جهانیان است.

﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ...﴾

(فاطر: ۱۱)

خداوند (اصل) شما (آدم) را از خاک بیافرید...

﴿يُوجِبُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوجِبُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذِكْرُكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمَلَكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ * إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ﴾

بِشْرِكِكُمْ وَلَا يُبَبِّتُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿

(فاطر: ۱۴ - ۱۳)

خدا شب را داخل در روز و روز را داخل در شب می‌کند. او خورشید و ماه را مسخر کرده است (و برای سود انسان‌ها به گردش و چرخش انداخته است) هر یک از آن دو تا مدت معین و سرآمد روشنی به حرکت خود ادامه می‌دهند. آن کسی که (درازی و کوتاهی شب‌ها و روزها و نظام و ظلمت و حرکات دقیق ماه و خورشید را سر و سامان داده است) الله است که خداوندگار شما است و مالکیت و حاکمیت (جهان هستی) از آن اوست. و بجز او کسانی که به فریاد می‌خوانید (و پرستش می‌نمائید) حتی مالکیت و حاکمیت پوسته نازک خرمائی را ندارند.

اگر آنان را (برای حل مشکلات و رفع گرفتاری‌های خود) به فریاد بخوانید، صدای شما را نمی‌شنوند و به فرض اگر هم بشنوند توانائی پاسخگویی به شما را ندارند و (گذشته از این) در روز قیامت انبازگری و شرک ورزی شما را رد می‌کنند (و می‌گویند: شما ما را پرستش نکرده‌اید و بیخود می‌گویند). و هیچ کس همچون (خداوند) آگاه (از احوال آخرت، به گونه قطع و یقین، از چنین مطالبی) تو را باخبر نمی‌سازد.

﴿وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَه قَانِتُونَ﴾

(روم: ۲۶)

هر که و هر چه در آسمانها و زمین است، از آن خدا است و جملگی فرمانبردار او هستند.

﴿ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ * بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَن يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾

(روم: ۲۸ و ۲۹)

خداوند برای شما (انسانهای مشرک) مثلی می‌آورد که از (اوضاع و احوال) خود شما برگرفته شده است. (و آن مثل این است که اگر بردگانی داشته باشید) آیا بردگانتان در چیزهایی که بهره شما ساخته‌ایم، شریک شما

می‌باشند، بدانگونه که شما و ایشان هر دو در آن یکسان و برابر باشید و همچنان که شما آزادگان از یکدیگر می‌ترسید، از بردگان هم بیمناک باشید (و بدون اجازه ایشان دست به کاری نبرید و نزنید و دخل و تصرفی در اموال خود نکنید؟ نه! ابدأ چنین چیزی تصور نمی‌رود. پس چطور جاز می‌دانید که بعضی از آفریدگان خدا همچون فرشتگان و پریان و پیغمبرانی چون عیسی و عزیر و بت‌ها و صنم‌ها، شریک خدا در مُلک و مملکت و سلطه و قدرت باشند؟! ما این سان (روشن و گویا) آیات را برای مردمانی بیان می‌داریم که می‌فهمند (و معانی ضرب المثلها را درک می‌کنند).

(مشرکان ستمگر برای شرک‌ورزی خود دلیلی ندارند و) بلکه ستمگران از هوی و هوس خود بدون علم و آگاهی (از عاقبت بد شرک) پیروی می‌کنند، چه کسی می‌تواند کسانی را که خدا آنان را گمراه کرده باشد هدایت کند؟ اصلاً برای ایشان هیچ یار و یآوری نخواهد بود (تا برای آنان میانجیگری کند و ایشان را از عذاب برهاند).

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾
(روم: ۳۰)

روی خود را خالصانه متوجه آئین (حقیقی خدا، اسلام) کن. این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد (و آن را از خدا گرائی به کفر گرائی و از دینداری به بی دینی و از راستروی به کجروی کشاند). این است دین و آیین محکم و استوار ولیکن اکثر مردم (چنین چیزی) را نمی‌دانند.

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾

(زمر: ۶۷)

آنان آنگونه که شایسته است، خدا را نشناخته‌اند (این است که تو را به شرک می‌خوانند). خدا آن‌کسی است که در روز قیامت سراسر کره زمین یکباره درمشت

او قرار دارد و آسمانها با دست راست او درهم پیچیده می‌شود. خدا پاک و منزّه از شرک آنان (و دور دور از انبازهای ایشان و فراتر از اندیشه انسان) است.

﴿قَلِيلٌ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾

(جاثیه: ۳۷ - ۳۶)

ستایش تنها خداوندی را سزااست که پروردگار آسمانها و پروردگار زمین و پروردگار همه جهانیان است. بزرگواری و والائی در آسمانها و زمین، از آن اوست و او صاحب عزت و قدرت و دارای حکمت (در همه امور) است.

﴿رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا﴾

(مریم: ۶۵)

پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو است. پس (حال که چنین است و همه خطوط بدو منتهی می‌شود) تنها او را بندگی، اطاعت و پرستش کن و بر عبادت او بر دوام و شکیبا باش. مگر شبیه و همانندی برای خدا (که خالق، رازق، عالم، قادر، حی، قیوم و ... باشد) پیدا خواهی کرد (تا دست نیاز به سوی او دراز کنی؟).

﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾

(هود: ۱۲۳)

(آگاهی از) غیب آسمانها و زمین، ویژه خدا است و کارها یکسره بدو برمی‌گردد (و امور جهان به فرمان او می‌چرخد) پس او را اطاعت و بندگی و پرستش کن و بر او تکیه نما و (بدان که) پروردگارت از چیزهایی که می‌کنی بی‌خبر نیست.

﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا﴾ (مزمّل: ۹)

یزدان، خداوندگار مشرق و مغرب (و همه جهان هستی) است و جز او معبودی نیست؛ پس تنها او را به عنوان کارساز و یاور برگزیر و برگزین (و کاروبار خویش را بدو واگذار کن).

﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ * وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلَّ إِلْتِنَا رَاجِعُونَ﴾
(انبیاء: ۹۳ - ۹۲)

این (پیغمبران بزرگی که بدانان اشاره شد، همگی) ملت یگانه‌ای بوهه (و آئین واحد و برنامه یکتائی دارند) و من پروردگار همه شما هستم، پس تنها مرا اطاعت و بندگی و پرستش کنید (چرا که ملت واحد، با برنامه واحد، باید رو به خدای واحد کند). (اما با وجود این وحدت ملت و وحدت آئین، عده‌ای گوش به رهنمودهای آسمانی نداده و) کار (دین و آئین) خویش را در میان خود به تفرقه انداخته و (می‌اندازند و گروه‌گروه شده و می‌شوند و سرانجام) همگی به سوی ما برمی‌گردند (و ما به حساب اعمالشان می‌رسیم).

﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ﴾

(اعراف: ۳)

از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است و جز خدا از اولیاء و سرپرستان دیگر پیروی نکنید (و فرمان مپذیرید).

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾
(آل عمران: ۶۴)

بگو: ای اهل کتاب! بیائید به سوی سخن دادگرانه‌ای که میان ما و شما مشترک است (و همه آن را بر زبان می‌رانیم، بیائید بدان عمل کنیم، و آن این) که جز خداوند یگانه را اطاعت، بندگی و پرستش نکنیم و چیزی را شریک او ننمائیم و برخی از ما برخی دیگر را به جای خداوند یگانه به خدائی نپذیرد. پس هر گاه (از این دعوت) سر برتابند، بگوئید: گواه‌باشید که ما منقاد (اوامر و نواهی خدا) هستیم.

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ﴾

(ناس: ۳ - ۱)

بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردمان. به مالک و حاکم (واقعی) مردمان. به معبود (به حق) مردمان.

﴿مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾
(کهف: ۱۱۰)

پس هر کس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد.

اگر آیات فوق را با همان ترتیبی که ذکر شد مطالعه کنید، متوجه می شوید که قرآن کریم ربوبیت را مترادف حاکمیت و سلطنت^(۱) قرار می دهد و رب را اینگونه برایمان توصیف می کند: «رب، حاکم مطلق این جهان و مالک و یگانه رهبر آن است که هیچ شریکی ندارد».

با چنین تعریفی از رب چند نتیجه مهم حاصل می شود:

۱- خداوند رب ما و رب تمام کائنات بوده و فقط او پرورش دهنده و برآورده کننده حاجات ماست. (معنای اول رب)

۲- فقط خداوند کفیل، حافظ و وکیل ماست. (معنای دوم رب)

۳- اطاعت از خداوند، که اساس فطرت پاک مدانسانها است، پایه و شالوده زندگی اجتماعی ما به شکلی صحیح و پسندیده نیز هست. بنابراین، فقط با تکیه بر شخصیت محوری اوست که افراد و گروه های مختلف می توانند در قالب یک امت (به گونه ای صحیح و سازنده) عمل کنند. (معنای سوم رب)

۴- تنها کسی که سزاوار است ما و تمامی مخلوقات او را بپرستیم و از وی اطاعت کنیم و فرمانبردارش باشیم، همانا خدای سبحان است. (معنای چهارم رب)

۵- خداوند مالک جسم و جان ما و مالک هر چیزی است (که در آسمانها و زمین وجود دارد) و این فقط اوست که حاکم و آقای ماست. (معنای پنجم رب)^(۱)

اعراب و ملت‌های جاهل از دیرباز تاکنون در فهم ربوبیت در اشتباه بوده‌اند؛ به نحوی که معنای جامع و گستردهٔ ربوبیت را به پنج بخش تقسیم کرده و پنداشته‌اند که افراد مختلفی عملاً هر یک از این بخش‌ها را دست دارند و مالک آن هستند. قرآن کریم نیز جهت تصحیح چنین فهم غلطی نازل شد و با استدلال‌های قوی و قانع‌کنندهٔ خود ثابت کرد که اصلاً امکان ندارد در این جهان عظیم و گسترده، کوچکترین امری از امور ربوبیت در دست کسی غیر از مالک سلطهٔ برتر باشد. قرآن همچنین به همه نشان داد این نظم عجیبی که بر کائنات و نظام هستی حاکم است، خود دلیل کاملاً روشنی برای این موضوع است که تمامی انواع ربوبیت مختص به خداوند یگانه‌ای است که این جهان پهناور را آفریده است. لذا هر کسی که در این جهان زندگی می‌کند و گمان می‌برد که ممکن است امری از امور ربوبیت در دست غیر خداوند باشد، در واقع با حقیقت سر جنگ دارد؛ از واقعیت چشم‌پوشی می‌کند و بر حق می‌شورد و با مقاومتی که در برابر حق و حقیقت نشان می‌دهد، سرانجام خود را به دام هلاکت و زبانباری می‌افکند.

۱- استاد مودودی در ابتدای این فصل با استناد به فرهنگ لغت‌های معتبر نشان داد که اعراب واژهٔ رب را در پنج معنای مختلف با کاربردهای گوناگون به کار می‌برند و با استفاده از شواهد قرآنی برای هر یک از این معانی چندین آیه را برشمرده؛ اما در اینجا استاد با ذکر کردن آیاتی که برای اثبات ربوبیت خدای متعال نازل شده است، به خوبی روشن ساخت که نتایج این برهان و استدلال‌ها، همان معنای واژهٔ رب است؛ اما با یک تفاوت بسیار مهم و آنهم اینکه: ربوبیت با تمام معنایی که دارد، همانا از آن خدای بزرگ است و هیچ کسی غیر از او حتی صاحب کوچکترین قسمتی از آن هم نیست. (مترجم)

عبادت

تحقیق لغوی

العُبُودَة و العَبُودِيَّة و العَبْدِيَّة از مادهٔ (ع ب د)^(۱)، در فرهنگ لغت به معنای خضوع و اظهار فروتنی آمده است و عبارت از حالتی است که انسان آنچنان تسلیم و فرمانبردار شخص دیگری شود که بدون هیچ

۱- ابن فارس در مقاییس اللغة ۵ / ۲۰۵ در مورد مادهٔ (ع ب د) می‌گوید: «عین و باء هر دو، اصل مادهٔ (ع ب د) و دو حرف صحیح هستند (یعنی جزو حروف عِلَّه نیستند) و انگار با هم در تضادند زیرا حرف عین بر نرمی و رِقَّت و حرف باء بر شدت و غلظت دلالت می‌کند».

همچنین ابن سبده در المخصص (۱۳ / ۹۶) می‌گوید: «عبادت در اصل به معنای تحقیر کردن است... و کلماتی همچون العبادَة، الخضوع، التذلل (فروتنی) و الإستکانَة (تسلیم شدن)، همه تقریباً دارای معانی مشابهی هستند، به این ترتیب که عبادت، خضوعی است که بالاتر از آن خضوع دیگری قابل تصور نباشد؛ فرقی هم نمی‌کند چه همراه با اطاعت از معبود باشد یا خیر».

هر اطاعتی نیز که بر اساس خضوع و تذلل باشد، عبادت نام دارد. لذا عبادت، نوعی خضوع است که فقط شایسته کسی است که بیشترین و مهم‌ترین نعمات را به انسان داده باشد؛ نعمت‌هایی از قبیل حیات، فهم، شنیدن، دیدن و... شکرگزاری و عبادت نیز هنگامی معنا دارد که نعمتی از سوی منعم بخشیده شده باشد (بدیهی است) کوچکترین عبادت‌ها هم فقط سزاوار منعمی است که بزرگترین نعمت‌ها را عطا کرده باشد (و چون کسی غیر از خداوند وجود ندارد که نعمتی را بخشیده باشد) در نتیجه فقط خدای متعال شایستهٔ عبادت است».

مقاومت و امتناعی برای اجرای دستوراتش آماده باشد و در برابر وی کوچکترین عصیانی از خود نشان ندهد تا معبودش او را هر گونه که دوست می دارد و می پسندد، به کار گیرد؛ بر همین اساس عربان شتر رام و مطیع را «بَعِيرٌ مُعَبَّدٌ» نامند و راه هموار و با پا کوبیده شده را «طَرِيقٌ مُعَبَّدٌ» گویند و به دلیل همین معنای لغوی است که در ماده (ع ب د) معانی بندگی، اطاعت، پرستش، خدمت کردن، بازداشتن و منع کردن شکل می گیرد.

اکنون در اینجا خلاصه آنچه را که در لسان العرب ذیل ماده (ع ب د) آمده است، بیان می کنیم: (۱)

(۱)

【الْعَبْدُ】: بنده، برده، غلام (برخلاف شخصی که آزاده باشد)
 【تَعَبَّدَ الرَّجُلَ، عَبَّدَ الرَّجُلَ، اُعْتَبَدَهُ، اِعْتَبَدَهُ】: آن مرد را بنده و غلام خود ساخت و مثل یک برده با او رفتار کرد.

در حدیث شریف از رسول اکرم ﷺ نقل است که:

«ثَلَاثَةٌ اَنَا خَصْمُهُمْ: رَجُلٌ اِعْتَبَدَ مَحْرَرًا - وَ فِي رِوَايَةٍ اُعْتَبَدَ مَحْرَرًا...»

«من با سه نفر دشمن هستم: مردی که آزاده‌ای را بنده و برده خود سازد...»

و در قرآن کریم آمده است که حضرت موسی عليه السلام به فرعون گفت:

﴿وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنَّهَا عَلَيَّ اَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ (۲)

آیا این منتهی است که تو بر من می‌گذاری؟ اینکه بنی اسرائیل را بنده و برده خود ساخته‌ای و هر گونه که بخواهی آنان را به کار می‌گیری و به بیگاری می‌کشی؟

۱- نگاه کنید به لسان العرب ۴ / ۲۵۹ - ۲۶۹.

۲- (شعراء: ۲۲)

(۲)

[الْعِبَادَةُ]: اطاعت خاضعانه

[عَبَدَ الطَّاغُوتَ]: از طاغوت اطاعت کرد.

[إِيَّاكَ نَعْبُدُ]: فقط از تو اطاعتی می‌کنیم که همراه با خضوع باشد.

[أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ]: از پروردگارتان اطاعت کنید.

[وَقَوْمَهُمَا لَنَا عَابِدُونَ]^(۱): و حال اینکه قوم آن دو (موسی و هارون) از

دستورات ما اطاعت می‌کنند.

لذا (با توجه به معانی فوق) هر کس مطیع اوامر پادشاهی باشد، در

واقع او را عبادت کرده است.

ابن الأنباری می‌گوید (فَلَانٌ عَابِدٌ) یعنی فلانی در برابر پروردگارش

خضوع می‌کند و همچنین تسلیم و فرمانبردار او امر اوست.

(۳)

[عَبَدَهُ عِبَادَةً وَمَعْبُدًا وَمَعْبُدَةً]: او را پرستید.

[التَّعَبُّدُ]: زاهد شدن، پارسا شدن

[المُعَبَّدُ]: چیزی را گویند که آنقدر گرامی و عزیز است که گویی

پرستش می‌شود.

شاعر می‌گوید:

أَرَى الْمَالَ عِنْدَ الْبَاخِلِينَ مُعَبَّدًا

مال و اموال را نزد انسانهای خسیس بسیار گرامی و عزیز می‌بینم تا جایی که آن را

پرستش می‌کنند.

(۴)

[عَبْدَ به]: (برای خدمت کردن) او را همراهی کرد و از وی جدا نشد.

(۵)

[ما عَبَدَكَ عَنِّي]: چه چیزی تو را از آمدن به نزد من بازداشت؟
 پس از این شرح مفصل در مورد معانی گوناگون ماده (ع ب د)، روشن می شود که مفهوم اساسی این ماده این است که: انسان به بزرگی و چیرگی شخص دیگری اذعان داشته باشد؛ در برابر وی از آزادی و استقلال خویش صرف نظر کند؛ از هر نوع مقاومت و عصیان در اجرای فرامینش بپرهیزد و کاملاً تسلیم او باشد و این همان حقیقت عبد بودن و عبودیت است.

بر همین اساس، هنگامی که یک فرد عرب زبان دو واژه «العَبْد» و «العبادة» را می شنود، نخستین تصویری که در ذهنش شکل می گیرد، بردگی و بندگی (به معنای واقعی آن) است و از آنجا که وظیفه حقیقی یک برده اطاعت از ارباب خود و امتثال اوامر اوست، در نتیجه علاوه بر تصور بردگی و بندگی، تصور اطاعت نیز به تبع آن شکل خواهد گرفت. اکنون اگر فرض کنیم آن برده تا به این حد اکتفا نکند و علاوه بر اینکه تسلیم آقای خود است و با نهایت فروتنی از او اطاعت می کند، به بزرگی و بلند مرتبگی او نیز معتقد و معترف و قلبش آکنده از احساس شکر و سپاسگزاری نسبت به لطف و احسان اربابش باشد؛ در این صورت چنین برده ای در تمجید و تعظیم سرورش بسیار مبالغه خواهد کرد؛ به انحاء مختلف از مساعدت های وی تشکر

می‌کند و صادقانه در تلاش است تا وظایف بندگی خود را کاملاً انجام دهد. تمامی آنچه را که این برده انجام می‌دهد، در زبان عربی تَأَلَّه (پرستش) و تَنَسُّك (زاهد شدن) نام دارد. لذا تصویری که از فعل این برده در ذهن انسان ایجاد می‌شود، زمانی عبادت نام می‌گیرد که نه تنها سرش را برای آقايش خم کند، بلکه از ته قلب نیز در برابر وی خضوع داشته باشد. (۱)

استعمال کلمه عبادت در قرآن کریم

اگر بعد از این تحقیقی که در مورد ریشه لغوی ماده «ع ب د» انجام دادیم، به سراغ قرآن کریم برویم، درمی‌یابیم که واژه «العبادة» در قرآن اکثراً با سه معنای نخست آمده است؛ متنها در بعضی موارد دو معنای اول و دوم (یعنی بندگی و اطاعت) با هم و گاهی معنای دوم (اطاعت) و سوم (پرستش) هر یک به تنهایی و در برخی موارد نیز هر سه معنا با هم به کار رفته‌اند که برای هر یک از این چهار دسته مثال‌هایی ذکر خواهیم کرد:

۱- استاد مودودی در اینجا با طرح چنین مثالی، رابطه‌ای را که هر سه معنای واژه عبادت با هم دارند، به خوبی نشان می‌دهد؛ به این ترتیب که بندگی و اطاعت، لازم و ملزوم یکدیگر هستند و تصور هر یک بدون دیگری امکان‌پذیر نیست؛ اما عبادت زمانی تحقق می‌یابد که این اطاعت و بندگی همراه با پرستش باشد. (مترجم)

عبادت به معنای بندگی و اطاعت

﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ * إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأِيهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ * فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ﴾ (۱) (مؤمنون: ۴۷-۴۵)

سپس موسی و بردارش هارون را همراه با معجزات و براهین (دال بر صدق رسالتشان) و حجت واضحی که بیانگر (اثبات پیغمبری آنان) باشد روانه کردیم به سوی فرعون و فرعونیان، ولی آنان (خود را بالاتر از این دانستند که دعوت ایشان را بپذیرند و) تکبر ورزیدند و ایشان اصولاً مردمان سلطه طلب و خود بزرگ بین بودند. (فرعون و فرعونیان) گفتند: آیا به دو انسان همچون خودمان ایمان بیاوریم (و پیغمبرشان بدانیم) و حال اینکه قوم آن دو (یعنی بنی اسرائیل) بنده ما هستند و از دستورات ما اطاعت می‌کنند.

﴿وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنَّا عَلَيْهَا أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ (۲)

(شعراء: ۲۲)

آیا این متنی است که تو بر من می‌گذاری؟ اینکه بنی اسرائیل را بنده خود ساخته‌ای و هر گونه که بخواهی آنان را به کار می‌گیری!؟

- ۱- امام محمد بن جریر طبری در تفسیر خود (۱۹/۱۸) می‌گوید: «... لنا عابدون به این معناست که بنی اسرائیل مطیع اوامر ما هستند و در برابر ما کاملاً خوار و حقیر هستند. اعراب هم کسی را که مطیع اوامر پادشاهی باشد، عبادت کننده او می‌خوانند».
- ۲- طبری در تفسیر خود (۳۳/۱۹) می‌گوید: «مقصود موسی عليه السلام از این سخن که به فرعون گفت: ﴿عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ این بود که آنان را برده و بنده خود ساخته‌ای». و از مجاهد در این مورد نقل است که ﴿عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ یعنی بر بنی اسرائیل غلبه کرده‌ای و آنان را به کار کشیده‌ای. ابن جریر هم می‌گوید: یعنی بر بنی اسرائیل چیره شده‌ای و آنان را به بیگاری کشیده‌ای.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾ (۱)

(بقره: ۱۷۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از چیزهای پاکیزه‌ای بخورید که روزی شما ساخته‌ایم و سپاس خدای را بجا آورید اگر او را بندگی و اطاعت می‌کنید

آیه فوق به این مناسبت نازل شد که اعراب، قبل از اسلام به دلیل اطاعت محض از پیشوایان دینی و پیروی از اوهاام و خرافات پدران گذشته خویش، در انواع خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها خود را مقید و محدود کرده بودند و زمانی هم که مسلمان شدند خدای متعال به آنان گفت: اگر شما به راستی مرا عبادت می‌کنید، لازم است که تمامی این قیود غلط را از میان بردارید و از آنچه که برای شما حلال کرده‌ام، گوارا بخورید و بنوشید؛ به عبارتی دیگر، اگر شما ادعا می‌کنید که بندهٔ علما و پیشوایان دینی خویش نیستید و خود را فقط بندهٔ خدا می‌دانید و با پذیرش اسلام، از اطاعت آنان به سوی اطاعت الهی برگشته‌اید، واجب است به جای پیروی از قوانین پیشوایان خود، فقط حدود الهی را در امور حلال و حرام رعایت کنید. از این رو است که در آیات زیر واژه «العبادة» به معنای بندگی و اطاعت آمده است.

۱- طبری در تفسیر این آیه می‌گوید (۵۰/۲): «عبارت «إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ» به این معناست که: اگر شما واقعاً ادعا می‌کنید فرمانبردار اوامر الهی و گوش به فرمان و مطیع دستورات او هستید، پس از هر آنچه که خداوند خوردن آن را برای شما مباح کرده، بخورید و از هر آنچه که بر شما حرام کرده و از گام‌های شیطان پیروی نکنید... و به این ترتیب قرآن کریم، تازه مسلمانان را به سوی خوردن چیزهای حلال و پاک دعوت می‌کند و آنان را از اعتقاد به تحریم این غذاهای مباح باز می‌دارد؛ زیرا در عصر جاهلیت بعضی از خوردنیهای حلال را به علت اطاعت محض از شیطان رانده شده و پیروی از پدران و گذشتگان کافر پیشهٔ خویش، حرام اعلام کرده بودند».

﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِّنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَن لَعَنَهُ اللَّهُ وَعَظِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ﴾ (۱)

(مائده: ۶۰)

بگو: آیا شما را باخبر کنم از چیزی که پاداش بدتری از آن (چیزهایی که بر ما خرده می‌گیرید) در پیشگاه خدا دارد؟ (این کردار شما است، شما) کسانی که خداوند آنان را نفرین و از رحمت خود به دور کرده است و بر ایشان خشم گرفته است (و با مسخ قلوبشان) از آنان میمونها و خوک‌هایی را ساخته است و (کسانی را پدیدار نموده است که) طاغوت را پرستیده‌اند.

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ (نحل: ۳۶)

ما به میان هر ملتی پیغمبری فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه پیغمبران این بوده است) که خدا را بندگی و اطاعت کنید و از طاغوت (شیطان، بتان، ستمگران و غیره) دوری کنید.

﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنِ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى﴾ (زمر: ۱۷)

کسانی که از اطاعت و بندگی طاغوت دوری می‌گزینند و (با توبه و استغفار) به سوی خدا باز می‌گردند، ایشان را بشارت باد (به اجر و پاداش عظیم خداوندی).

۱- طبری در تفسیر کلمه طاغوت، بعد از نقل اقوال دسته‌ای از مفسرین، می‌گوید: «به نظر من قول راجح در این زمینه این است که طاغوت، هر کسی است که بر خدای متعال طغیان کند و به جای خداوند، مورد عبادت دیگران قرار گیرد و فرقی هم نمی‌کند که این عبادت، از سر اجبار طاغوت باشد و یا از سر رضایت کسی که او را عبادت می‌کند و یا اینکه آن طاغوت انسان، شیطان، بت یا هر چیز دیگری باشد. من معتقد هستم که اصل طاغوت از طغوت است بر اساس این گفته که می‌گوید: طغا فلانٌ یطغو یعنی فلانی از قدر و اندازه خود بیرون آمد و از حدودش تجاوز کرد».

منظور از عبادت طاغوت در سه آیه فوق، اطاعت و بندگی طاغوت است و همچنانکه قبلاً اشاره شد، طاغوت در اصطلاح قرآن عبارتست از: هر دولت یا حکومت و یا هر پیشوا و رهبری که در برابر خدای بزرگ عصیان کرده و از دستورات او تمرد و سرپیچی کند؛ قوانین (دلخواه) خود را در گستره حکومتش به اجرا در آورد و رعیت را با زور، نیرنگ و آموزشهای غلط مجبور به اطاعت از خود کند؛ لذا تسلیم شدن انسان در برابر چنین حکومت و چنین پیشوا و رهبری و اطاعت از قوانین و دستورات او به یقین، عبادت طاغوت است.

عبادت به معنای اطاعت

اکنون به آیاتی توجه کنید که در آنها واژه «العبادة» فقط با معنای دوم آن یعنی اطاعت آمده است:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾

(یس: ۶۰)

ای آدمیزادگان! مگر من به شما سفارش نکرده‌ام که اهریمن را اطاعت نکنید؛ چرا که او دشمن آشکار شماست؟

پرواضح است در این دنیا کسی وجود ندارد که شیطان را بپرستد؛ بلکه همه او را لعنت می‌کنند و از خود می‌رانند. بنابراین، اگر خداوند انسان‌ها را در روز قیامت به خاطر گناهانشان رسوا کند، هرگز به این خاطر نیست که شیطان را در زندگی دنیوی پرستش کرده‌اند؛ بلکه به این دلیل است که دستورات شیطان را اطاعت و از قوانین او پیروی کرده‌اند و هر راهی را که شیطان به آنان نشان داده است، سریعاً به طرف آن رفته‌اند.

﴿أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ﴾
 ﴿وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ * قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا
 عَنِ الْيَمِينِ * قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ * وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ
 مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَآغِينَ﴾ (صافات: ۲۳-۲۲، ۳۰-۲۷)

(ای فرشتگان من!) کسانی را که به خود ستم کرده‌اند همراه با همسانان (کفر پیشه) آنان، به همراه کسانی که از آنان اطاعت می‌کردند، جمع‌آوری کنید.

(آن کسانی را جمع کنید که) به غیر از خدا (از دیگران اطاعت می‌کردند) پس آنگاه آنان را به راه دوزخ راهنمایی کنید (تا بدان درآیند).

(در این حال) بعضی رو به بعضی و همدیگر را بازخواست می‌کنند. (فریب خوردگان، به مستکبران) می‌گویند: شما از راه خیرخواهی به سوی ما آمدید (تا به ما ضربه بزنید و گمراهمان سازید). (مستکبران به فریب خوردگان در پاسخ) می‌گویند: بلکه خودتان بی‌ایمان و بی‌باور بودید (گناه ما چیست؟ بروید و خویشتن را سرزنش و نفرین کنید). ما هیچ‌گونه سلطه و قدرتی بر شما نداشتیم (تا از شما سلب اختیار کنیم)، بلکه خودتان مردمان سرکش و نافرمانی بودید (و بر حق و حقیقت شوریدید و به چنین روزی افتادید).

با دقت در این گفتگویی که بین عبادت‌کنندگان و عبادت‌شوندگان صورت گرفته است، روشن می‌شود که منظور از عبارت «ماکانوا یعبدون» در آیه فوق معبودهای سنگی نیست که آن قوم به پرستش آنها مشغول بوده‌اند؛ بلکه مقصود، پیشوایان و راهنمایانی است که با تظاهر به نیک خواهی و خیرخواهی، مردم را گمراه کرده‌اند و خود را در لباس انسان‌هایی پاک و مقدس جلوه داده‌اند و دیگران را با تسیحات و دعا‌های خود فریفته‌اند و آنان را مطیع بی‌چون و چرای خود ساخته‌اند و نیز

افرادی بوده‌اند که با عنوان نصیحت و اندرز و اصلاح، شر و فساد را در میان مردم منتشر می‌ساختند و به علت همین تقلید کورکورانه و پیروی از دستورات چنین افراد فریبکاری بود که خدای متعال در این آیه با عبارت «و ما کانوا یعبدون» از آنان، تعبیر کرده است.

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا﴾
(توبه: ۳۱)

یهودیان و ترسایان علاوه بر خدا، علماء دینی و پارسایان خود را نیز به خدائی پذیرفته‌اند (چرا که علماء و پارسایان، حلال خدا را حرام، و حرام خدا را حلال می‌کنند، و خودسرانه قانونگذاری می‌نمایند و دیگران هم از ایشان فرمان می‌برند و سخنان آنان را دین می‌دانند و کورکورانه به دنبالشان روان می‌گردند. ترسایان افزون بر آن مسیح، پسر مریم، را نیز خدا می‌شمارند. (در صورتی که در همه کتاب‌های آسمانی و از سوی همه پیغمبران الهی) پدیشان جز این دستور داده نشده است که تنها خدای یگانه را اطاعت کنند و بس.

مقصود از به خدائی گرفتن علما و پارسایان دینی به عنوان معبودانی غیر از خداوند و عبادت آنان توسط اهل کتاب، این است که آنان علما و پارسایان را مالک مطلق امر و نهی می‌دانستند و بدون هیچ دلیل و مدرکی از طرف خداوند یا رسول او، از دستوراتشان اطاعت می‌کردند.

رسول اکرم ﷺ نیز در احادیث ضحیحی که از ایشان منقول است، بر چنین معنایی تصریح فرموده‌اند؛ زیرا زمانی که اهل کتاب به ایشان گفتند: ما هرگز علما و دانشمندان خود را عبادت نمی‌کنیم، فرمودند: آیا شما چیزی را که آنان حلال کرده بودند، حلال و آنچه را که حرام اعلام کرده بودند، حرام نکردید؟! (پس در این صورت آنان را به عنوان مالک مطلق امر و نهی خود عبادت نموده‌اید).

عبادت به معنای پرستش

اکنون نوبت آن است به آیاتی که در آن واژه «العبادة» در معنای سوم یعنی پرستش آمده است، نگاهی بیاندازیم و خواننده محترم لازم است به این نکته مهم توجه داشته باشد که: بر اساس آیات قرآن هر گاه عبادت در معنای پرستش به کار رود، دو مسئله مهم مطرح می شود:

۱- پرستش یعنی اینکه انسان اعمالی همچون سجده، رکوع، قیام، طواف، بوسیدن آستانه در، نذر و قربانی نمودن را برای شخص دیگری عادتاً به قصد تقرب و بندگی انجام دهد؛ تفاوتی هم نمی کند که انسان در انجام چنین اعمالی آن شخص مورد پرستش را واقعاً معبود و قائم به ذات بیندارد و یا یک شریک و اله برتر فرض کند که در تدبیر امورات این جهان سهیم است (و به همین خاطر نسبت به او ایمان و باور داشته باشد) و یا آنکه تمامی این اعمال را صرفاً برای شفاعت و تقرب انجام دهد.

۲- پرستش یعنی اینکه انسان گمان کند شخصی بر نظام اسباب و مسببات این جهان مسلط و چیره است و از این لحاظ تمام حاجاتش را از او بخواهد و هرگاه دچار ضرر و زیانی شد از او طلب یاری و کمک کند و در مصائب و زیانهای مالی و بدنی به وی پناه ببرد.

این هر دو نوع عملکرد انسان در معنای تاله (پرستش) وجود دارد که آیات زیر گواه این مطلب است:

﴿قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِي
الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي﴾

(غافر: ۶۶)

بگو: من بازداشته شده‌ام از اینکه معبودهایی را بجز خدا پرستم که شما آنان را به فریاد می خوانید، از آن زمانی که آیات روشن و دلایل آشکاری از جانب پروردگار برایم آمده است.

﴿وَأَعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي... * فَلَمَّا
أَعْتَزَلْتَهُمْ وَمَا يَعْْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ
وَيَعْقُوبَ﴾
(مریم: ۲۸، ۳۹)

و از شما (ای پدر و ای قوم بت پرست!) و از آنچه بجز خدا به فریاد می‌خوانید، کناره‌گیری و دوری می‌گیریم و تنها پروردگارم را به دعا فرامی‌خوانم... هنگامی که از آنان و از چیزهایی که بجز خدا می‌پرستیدند، کناره‌گیری کرد (و از میان ایشان هجرت کرد) ما بدو اسحاق و (بعد از اسحاق) یعقوب را بخشیدیم.

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ
الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ * وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ
أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ﴾^(۱)
(احقاف: ۶-۵)

چه کسی گمراه‌تر از کسی است که افرادی را به فریاد بخواند که (اگر) تا روز قیامت (هم ایشان را به فریاد بخواند و پرستش کند) پاسخش نمی‌گویند؟ (نه تنها پاسخش را نمی‌دهند بلکه سخنانش را هم نمی‌شنوند) و اصلاً آنان از پرستشگران و به فریاد خواهندگان غافل و بی‌خبرند. و زمانی که مردمان (در قیامت) گرد آورده می‌شوند چنین پرستش شدگان و به فریاد خواسته شدگانی، دشمنان پرستشگران و به فریاد خواهندگان می‌گردند (و از ایشان بی‌زاری می‌جویند) و عبادت ایشان را نفی می‌کنند و نمی‌پذیرند.

قرآن کریم در هر یک از آیات فوق، به صراحت اعلام کرده است که مراد از عبادت، دعا و استغاثه (طلب یاری) است.

﴿بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ﴾
(سبأ: ۲۱)

بلکه ایشان جنیان را می‌پرستیدند و اکثر آنان بدیشان ایمان داشته‌اند.

۱- یعنی می‌گویند ما اصلاً به آنان دستور ندادیم عبادتشان کنند و به هیچ وجه نمی‌دانستیم که آنها ما را عبادت می‌کنند.

مقصود خداوند از عبارت (كانوا يعبدون الجن) در آیه فوق را آیه دیگری از سوره جن اینگونه تبیین می‌کند:

﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْأُنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾

(جن: ۶)

و کسانی از انسانها به کسانی از پریان پناه می‌آوردند و بدین وسیله برگمراهی و سرکشی ایشان می‌افزودند.

از این آیه کاملاً آشکار می‌گردد که مراد از عبادت جن، پناه بردن به آنان در مصائب و زیان‌های مالی و بدنی است؛ هم چنانکه مراد از ایمان به آنان، اعتقاد به قدرت جنیان در پناه دادن و محافظت از انسان است.

﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ﴾^(۱)

(فرقان: ۱۸ - ۱۷)

(برای اندرز مردمان یادآور شو) روزی را که خداوند، همه مشرکان را (برای حساب و کتاب) به همراه همه کسانی که (همچون عیسی و عزیر و فرشتگان، در دنیا) بجز خدا را می‌پرستیدند، گرد می‌آورد و (به پرستش‌شدگان) می‌گوید: آیا شما این بندگان مرا گمراه کرده‌اید (و بدیشان دستور داده‌اید که شما را پرستش کنند) یا اینکه خودشان گمراه گشته‌اند (و به اختیار، شما را پرستش نموده‌اند؟).

انسان (در پاسخ) می‌گویند: تو منزّه و به‌دور (از آن چیزهایی) هستی (که مشرکان به تو نسبت می‌دهند). ما انسانها را نسزد که جز تو سرپرستانی برای خود برگزینیم (و سوای تو را پرستیم).

۱- طبری در تفسیر خود (۸ / ۱۴۱) می‌گوید: «خدای متعال می‌فرماید: (به یاد آور) روزی را که این تکذیب‌کنندگان قیامت و این بت‌پرستان و آنچه را که به غیر از خدا مثل فرشتگان، انسانها و جنیان عبادت می‌کردند، مبعوث می‌کنیم...».

از اسلوب بیان این آیه به خوبی روشن می‌گردد که مقصود از عبارت (وما یعبدون من دون الله) در واقع انبیاء، اولیاء الهی و انسانهای درستکار است و مراد از عبادت آنان، اعتقاد به این موضوع است که چنین اشخاصی بسیار برتر و بالاتر از یک انسان عادی‌اند و این گمان که در آنان نوعی صفات الوهیت وجود دارد؛ به گونه‌ای که قادرند از پشت پردهٔ غیب، انسانها را یاری داده و ضرر و زیان را از آنان دور سازند و به فریادشان برسند؛ به این ترتیب مشرکان معبودهایشان را چنان تکریم و تعظیم می‌کردند که نزدیک بود به پرستش و فروتنی محض تبدیل شود.

﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ﴾ * قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ ﴿ (سبأ: ۲۱-۲۰)

(یادآور شو) روزی را که خداوند جملگی آنان را گرد می‌آورد و سپس به فرشتگان (رو در روی فرشته پرستان) می‌گوید: آیا اینان شما را (به جای من) پرستش می‌کرده‌اند؟!

می‌گویند: تو منزهی (از این نسبت‌های ناروایی که به ساحت مقدست داده‌اند، ما به هیچ وجه با این گروه ارتباط نداشته‌ایم و) تنها تو یار و یاور ما بوده‌ای نه آنان.

مقصود از عبادت فرشتگان^(۱) در این آیه، پرستش و اظهار فروتنی در برابر تندیس‌ها و تمثالهای خیالی آنان است؛ دقیقاً به همان شکلی که مردمان عصر جاهلیت چنین کاری انجام می‌دادند و هدف اصلی آنان، راضی نگه داشتن فرشتگان بود تا به این وسیله از ایشان بخواهند که (با پرستش کنندگانشان) مهربان باشند و در امور دنیوی کمکشان کنند.

۱- مقصود فرشتگانی است که امت‌های مشرک آنان را اله‌ها و معبودهای خویش (Gods) قرار داده‌اند.

﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾
(یونس: ۱۸)

اینان غیر از خدا چیزهایی می‌پرستند که نه بدیشان زیان می‌رسانند و نه سودی عائدشان می‌سازند و می‌گویند: اینان میانجی‌های ما نزد خدایند (و در آخرت رستگارمان می‌کنند).

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾
(زمر: ۳)

کسانی که جز خدا سرپرستان و یاوران دیگری بر می‌گیرند (و بدانان تقرب و توسل می‌جویند، می‌گویند): ما آنان را پرستش نمی‌کنیم، مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند.

منظور از (ما نعبدهم) در این آیه، پرستش است که (خداوند همزمان) غرض مشرکان از چنین کاری را نیز بیان می‌کند.

عبادت به معنای بندگی، اطاعت و پرستش

با توجه دقیق به تمام مثالهای ذکر شده در قسمت‌های پیشین، به روشنی معلوم می‌گردد که واژه «العبادة» در قرآن کریم با معانی گوناگونی به کار رفته است و همانگونه که اشاره شد در بعضی موارد همزمان در دو معنای بندگی و اطاعت و گاهی اوقات فقط با یکی از دو معنای اطاعت یا پرستش به کار رفته است. اکنون قبل از ذکر مثال‌هایی که در آن ماده (ع ب د) با هر سه معنای بندگی، اطاعت و پرستش به کار رفته، شما (خواننده عزیز) لازم است که چند مسئله مهم را به یاد داشته باشید:

در تمامی آیاتی را که در قسمت‌های گذشته به عنوان مثال برای موارد گوناگون استعمال واژه «العبادة» در قرآن کریم مطرح کردیم، به

عبادت غیر خدا اشاره شده است (که آنها را به ترتیب زیر تجزیه و تحلیل کرده‌ایم):

۱- مراد از واژهٔ معبود در آیاتی که در آن «العبادة» به معنای بندگی و اطاعت به کار رفته است، یا شیطان است یا انسان‌های متمدن و عصیانگری که خود را طاغوت قرار داده‌اند و بندگان خدا را به جای اطاعت از او، به اطاعت و بندگی خود واداشته‌اند و یا اینکه مراد از معبود، پیشوایان و رهبرانی است که با پشت سر نهادن احکام کتاب الهی و توجه نکردن به آن، مردم را در امور مختلف دنیوی دنباله‌رو قوانین ساختگی خویش ساخته‌اند.

۲- مراد از معبود در آیاتی که «العبادة» در آنها به معنای پرستش به کار رفته است، اولیا، انبیاء و انسانهای متقی و پرهیزگاری است که به‌رغم توصیه‌های آن بزرگواران به مردم (مبنی بر نپرستیدن آنان بعد از مرگ)، باز هم مردم آنان را معبود خویش قرار داده‌اند و یا اینکه مراد، فرشتگان و جنیانی هستند که مردم آنان را به علت کج فهمی، شریک خداوند در ربوبیت بر قوانین جهان طبیعت می‌دانند و یا آنکه مراد از معبود، تندیس‌ها و تمالیهای نیروهای خیالی است که به خاطر فریب شیطان، به قبلهٔ عبادت و دعا‌های مردم تبدیل شده‌اند؛ از این روست که قرآن کریم تمامی این معبودها را باطل و عبادتشان را اشتباهی بزرگ و نابخشودنی می‌شمارد؛ فرقی هم نمی‌کند چه مردم آنان را بندگی کنند، بپرستند یا اینکه تسلیم اوامرشان باشند؛ لذا قرآن کریم به مشرکان اعلام می‌دارد: افرادی را که شما عبادت می‌کنید، همگی بندگان خداوندند که هرگز استحقاق و شایستگی آن را ندارند اله و معبود باشند و مردم آنان را پرستش کنند؛ شما نیز از عبادتشان جز ناکامی، حقارت و خواری چیز

دیگری نصیبتان نمی‌شود؛ زیرا مالک حقیقی معبودهایتان و مالک آسمانها و زمین، همانا خدای یگانه است؛ زمام امور، قدرت‌ها و اختیارات از آن اوست و جز او هیچ کس سزاوار پرستش نیست.

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾
 ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصَرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ﴾ (۱)

(اعراف: ۱۹۴، ۱۹۷)

کسانی را که بجز خدا فریاد می‌دارید و می‌پرستید، بندگان همانند شما هستند (و کاری از آنان ساخته نیست و نمی‌توانند فریادرس شما باشند). آنان را به فریاد خوانید و (از ایشان استمداد جوئید) اگر راست می‌گوئید (کاری از ایشان ساخته است) باید که به شما پاسخ دهند (و نیاز شما را برآورده کنند).

چیزهایی را که شما بجز خدا فریاد می‌دارید و می‌پرستید، نه می‌توانند شما را یاری دهند و نه می‌توانند خویشتن را کمک کنند.

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَادَ وَهُمْ مِنْ حَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ﴾ (۲)

(انبیاء: ۲۸ - ۲۶)

(برخی از کفار عرب) می‌گویند: خداوند رحمان فرزندان (برای خود، به نام فرشتگان) برگزیده است (چرا که ملائکه دختران خدایندا) بزدان سبحان پاک و منزّه (از اینگونه نقص‌ها و عیب‌ها) است. (فرشتگان، فرزندان خدا

۱- مراد از استجابت در اینجا، استجابت لفظی نیست، بلکه مراد استجابت عملی به دعا است (همچنانکه به آن اشاره کردیم)
 ۲- مقصود از (عباد مکرمون) در این آیه، فرشتگان است.

نبوده و) بلکه بندگان گرامی و محترمی هستند (که به هیچ وجه از اطاعت و عبادت و اجراء فرمان یزدان، سرپیچی نمی‌کنند).
 آنان (آنقدر مؤدب و فرمانبردار یزدانند که هرگز) در سخن گفتن بر او پیشی نمی‌گیرند و تنها به فرمان او کار می‌کنند (نه به فرمان کس دیگری).
 خداوند اعمال گذشته و حال و آینده ایشان را می‌داند (و از دنیا و آخرت و از وجود و پیش از وجود و بعد از وجودشان آگاه است) و آنان هرگز برای کسی شفاعت نمی‌کنند مگر برای آن کسی که (بدانند) خدا از او خوشنود است و (اجازه شفاعت او را داده است. به خاطر همین معرفت و آگاهی) همیشه از خوف (مقام کبریائی) خدا ترسان و هراسانند.

﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاءًا﴾ (زخرف: ۱۹)

آنان فرشتگان را، که بندگان خدای مهربانند، مؤنث به شمار می‌آورند (و دختران خدا قلمداد می‌کنند).

﴿وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ﴾ (صافات: ۱۵۸)

آنان معتقد به خویشاوندی میان خدا و جنیان هستند. در صورتی که جنیان می‌دانند که مشرکان (و هم خودشان، اگر شرک بورزند در میان دوزخ) حاضر آورده می‌شوند.

﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكِبْ فَسَيَحْشُرْهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا﴾

(نساء: ۱۷۲)

هرگز مسیح ابائی از این ندارد که بنده‌ای (از بندگان متواضع) برای خدا باشد و فرشتگان مقرب نیز (از بندگی او سرباز نمی‌زنند) و کسی که از عبادت خدا سرباز زند و خویشان را بزرگتر از آن شمرد که (به عبادت او پردازد، او را به عذاب سختی گرفتار می‌سازد، بدانگاه) که همگان را در پیشگاه خود گرد می‌آورد.

﴿ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ * وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ ﴾

(رحمن: ۵-۶)

خورشید و ماه برابر حساب (منظمی در چرخش و گردش) هستند. گیاهان و درختان برای خدا سجده می‌کنند و کرنش می‌برند.

﴿ تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ﴾

(اسراء: ۴۴)

آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند همگی، تسبیح خدا می‌گویند و (با تنزیه و تقدیسش، رضای او می‌جویند. اصلاً نه تنها آسمانهای هفتگانه و زمین) بلکه هیچ موجودی نیست مگر اینکه (به زبان حال یا قال) حمد و ثنای وی می‌گویند، ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید.

﴿ وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَهُ قَانِتُونَ ﴾

(روم: ۲۶)

هر که و هر چه در آسمانها و زمین است، از آن خدا است و جملگی فرمانبردار او هستند.

﴿ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا ﴾

(هود: ۵۶)

هیچ جنبنده‌ای (اعم از انسان و غیر انسان) نیست، مگر اینکه خدا بر او تسلط دارد.

﴿ إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا * لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا * وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا ﴾

(مریم: ۹۵-۹۳)

تمام کسانی که در آسمانها و زمین‌اند، بنده خداوند مهربان (و فرمانبردار یزدان) می‌باشند. او همه آنان را سرشماری کرده است و دقیقاً تعدادشان را می‌داند. و همه آنان روز رستاخیز تک و تنها (بدون یار و یاور و اموال و اولاد و محافظ و مراقب) در محضر او حاضر می‌شوند.

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾
(آل عمران: ۲۶)

بگو: پروردگارا! ای همه چیز از آن تو! تو هر که را بخواهی حکومت و دارائی می‌بخشی و از هر که بخواهی حکومت و دارائی را باز پس می‌گیری و هر کس را بخواهی عزت و قدرت می‌دهی و هر کس را بخواهی خوار می‌داری. خوبی در دست تو است و بی‌گمان تو بر هر چیز توانایی.

بعد از اینکه قرآن کریم با آیات خویش ثابت کرد که: تمامی آنچه را که مردم به نوعی می‌پرستند، بندگان خداوند بوده و در برابر ذات مبارک او عاجزند، جن و انس را فرا می‌خواند تا با معانی مختلفی که واژه «العبادة» دارد، فقط خدای متعال را عبادت کنند؛ به این معنا که فقط برای او بندگی نمایند و جز او کسی را اطاعت نکنند و به اندازه حتی دانه‌ای خردل، عملی را برای عبادت غیر خدا انجام ندهند.

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾
(نحل: ۳۶)

ما به میان هر ملتی پیغمبری فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه پیغمبران این بوده است) که خدا را عبادت (یعنی اطاعت، بندگی) کنید و از طاغوت دوری گزینید.

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾
(یس: ۶۱ - ۶۰)

ای آدمیزادگان! مگر من به شما سفارش و امر نکردم که اهریمن را عبادت (اطاعت) نکنید؟! چرا که او دشمن آشکار شما است؟ (آیا به شما دستور ندادم) اینکه مرا عبادت (اطاعت) کنید و بس که راه راست همین است.

﴿ اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ
وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا ﴾
(توبه: ۳۱)

یهودیان و ترسایان علاوه بر خدا، علماء دینی و پارسایان خود را نیز به خدائی پذیرفته‌اند و مسیح، پسر مریم، را نیز خدا می‌شمارند و بدیشان جز این دستور داده نشده است که: تنها خدای یگانه را عبادت (اطاعت) کنند و بس.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ
إِنْ كُنْتُمْ إِتْيَاهُ تَعْبُدُونَ ﴾
(بقره: ۱۷۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از چیزهای پاکیزه‌ای بخورید که روزی شما ساخته‌ایم و سپاس خدای را بجا آورید. اگر او را عبادت (اطاعت و بندگی) می‌کنید.

خدای متعال در این آیات دستور می‌دهد که مردم عبادت را - که عبارت از بندگی، اطاعت و فرمانبرداری است - فقط مختص به او قرار دهند. تلقی چنین معنایی از قرآنی که در آیات وجود دارد، کاملاً واضح و آشکار است؛ زیرا خداوند در پنج آیه فوق دستور می‌دهد که از اطاعت طاغوت، شیطان، علما و دانشمندان دینی، پدران و اجداد دوری کنید؛ عبادت آنان را ترک کرده و در اطاعت خدای یگانه درآیید و فقط او را بندگی کنید.

﴿ قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِي
الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾
(غافر: ۶۶)

بگو: من بازداشته شده‌ام از اینکه معبودهائی را بجز خدا پرستم که شما آنها را به فریاد می‌خوانید؛ از آن زمانی که آیات روشن و دلایل آشکاری از جانب پروردگار برایم آمده است و به من فرمان داده شده است که خاشعانه و خاضعانه تسلیم پروردگار جهانیان گردم.

﴿ وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴾
(خافز: ۶۰)

پروردگار شما می‌گوید: مرا به فریاد خوانید تا بپذیرم. کسانی که خود را بزرگتر از آن می‌دانند که مرا پرستش کنند، خوار و پست داخل دوزخ خواهند گشت.

﴿ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمَلَكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ * إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ ﴾ (فاطر: ۱۴ - ۱۳)

الله است که خداوندگار شما است و مالکیت و حاکمیت (جهان هستی) از آن اوست و بجز او کسانی که به فریاد می‌خوانید (و پرستش می‌نمائید) حتی مالکیت و حاکمیت پوسته نازک خرمائی را ندارند. اگر آنان را (برای حل مشکلات و رفع گرفتاریهای خود) به فریاد بخوانید، صدای شما را نمی‌شنوند (و به فرض) اگر هم بشنوند، توانائی پاسخگوئی به شما را ندارند و (گذشته از این) در روز قیامت انبازگری و شرک‌ورزی شما را رد می‌کنند.

﴿ قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾
(مائده: ۷۶)

بگو: آیا جز خدا کسی و چیزی را می‌پرستید که مالک هیچ سود و زیانی برای شما نیست؟ و خدا شنوای (اقوال و) آگاه (از اعمال شما) است.

خدای سبحان در آیات فوق دستور می‌دهد که مردم عبادت به معنای پرستش را فقط مختص او قرار دهند. باز هم فهم چنین معنایی از قرائن معلوم است؛ زیرا در هر چهار آیه فوق، واژه «العبادة» به همراه صیغه دعا (یعنی به فریاد خواندن غیر خدا) آمده است؛ در آیاتی که قبلاً

بیان شد و همچنین آیاتی که بعداً خواهد آمد، کاملاً به این موضوع اشاره شده است که مشرکان چه نوع اله‌ها و معبودهایی را در ربوبیت ماوراءالطبیعه، شریک خداوند قرار می‌دادند.

اکنون پس از این بحث مفصل در مورد معانی گوناگون واژه «العبادة» و همچنین موارد مختلف کاربرد آن در قرآن کریم، هر شخص تیزبینی به خوبی می‌تواند دریابد که هر کجا در قرآن لفظ عبادت به کار رفته باشد و در آیات قبل و بعد از آن، هیچ قرینه‌ای برای منحصر کردن این واژه در یکی از معانی مختلف عبادت وجود نداشته باشد، مراد از واژه عبادت در تمامی این آیات، هر سه معنای آن یعنی بندگی، اطاعت و پرستش است، برای مثال به آیات زیر توجه کنید:

﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي﴾ (طه: ۱۴)

من «الله» هستم و معبودی جز من نیست. پس تنها مرا عبادت (بندگی، اطاعت و پرستش) کن.

﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ (انعام: ۱۰۲)

آن (متصف به صفات کمال است که) خدا و پروردگار شما است. جز او خدائی نیست؛ و او آفریننده همه چیز است. پس وی را پرستید، اطاعت و بندگی کنید. (و بس؛ چرا که تنها او مستحق پرستش است) و حافظ و مدبر همه چیز است.

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَقَّأَكُمْ وَ أَمْرُ أَنْ

﴿أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾

(یونس: ۱۰۴)

بگو: ای مردمان! اگر دربارهٔ آئین من در شک و تردید هستید (بدانید که) من کسانی را که بجز خدا عبادت (بندگی، اطاعت یا پرستش) می‌کنید، عبادت نمی‌کنم ولیکن خداوندی را عبادت (بندگی، اطاعت یا پرستش) می‌کنم که شما را می‌میراند (و بعد از مرگ شما را زنده می‌گرداند و به سزای خود می‌رساند) و به من دستور داده شده است که از زمرهٔ مؤمنان باشم (آنان که خداوند ایشان را از عذاب دوزخ می‌رهاند و به بهشت وارد می‌گرداند).

﴿مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلَّا أَشْيَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الَّذِينَ أَتَقِيمُ﴾

(یوسف: ۴۰)

این معبودهائی که غیر از خدا عبادت (یعنی اطاعت، بندگی یا پرستش) می‌کنید، چیزی جز اسم‌هائی (بی‌مسمی) نیست که شما و پدرانتان آنان را خدا نامیده‌اید. خداوند حجت و برهانی برای (خدا نامیدن) آنان نازل نکرده است (و وحی و پیامی برای معبود بودن آنان ارسال نکرده است). فرمانروائی از آن خدا است و بس. (او است که بر کائنات حکومت و از جمله عقائد و عبادت را وضع می‌کند). خدا دستور داده است که جز او را عبادت (بندگی، اطاعت یا پرستش) نکنید. این است آئین راست و ثابتی (که ادله و برهین عقلی و نقلی بر صدق آن رهبرند) ولی بیشتر مردم نمی‌دانند (که حق این است) و جز این پوچ و نارواست.

﴿وَاللَّهُ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهَا فَعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ﴾

(هود: ۱۲۳)

(آگاهی از) غیب آسمانها و زمین، ویژهٔ خدا است. و کارها یک‌سره بدو باز می‌گردد (و امور جهان به فرمان او می‌چرخد)، پس او را عبادت (بندگی، اطاعت و پرستش) کن و بر او تکیه نما.

﴿لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا * رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ﴾
(مریم: ۶۵ - ۶۴)

از آن اوست آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دو است و پروردگارت فراموشکار نبوده (و نیست).
پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو است. پس (حال که چنین است و همه خطوط بدو منتهی می‌شود) تنها او را عبادت (بندگی، اطاعت و پرستش) کن و بر عبادت او بر دوام و شکیبا باش.

﴿مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾
(کهف: ۱۱۰)

پس هر کس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند و در عبادت (بندگی، اطاعت یا پرستش) پروردگارش کسی را شریک نسازد.

کسی نیست که بگوید در آیات فوق و آیاتی مشابه آن، واژه «العبادة» منحصرأ در معنای پرستش، بندگی یا اطاعت به کار رفته است؛ زیرا قرآن کریم در چنین آیاتی دعوت خود را در کامل‌ترین صورت ممکن عرضه می‌کند و همچنانکه معلوم است دعوت قرآن جز این نیست که: بندگی، اطاعت و پرستش همگی باید خالصانه از آن خدای متعال باشد. از این رو اگر معانی کلمه «العبادة» را در موارد بخصوص منحصر کنیم، در واقع دعوت قرآن را در یک سری معانی مشخص محدود ساخته‌ایم و در نتیجه هر فردی که با چنین تصور محدودی از دعوت قرآن به این دین الهی ایمان بیاورد، به صورت حتم از تعالیم آن هم ناقص پیروی خواهد کرد.

دین

تحقیق لغوی

واژه دین^(۱) در کلام عرب با معانی متعددی به کار می‌رود^(۲)؛ مانند:

(۱)

چیرگی، قدرت، حکمرانی، فرمانروایی، کسی را به زور به اطاعت واداشتن،
به کارگیری قوه قاهره^(۳)، به بندگی کشیدن و مطیع ساختن

[دَانِ النَّاسَ]: مردم را مجبور به اطاعت از خویش کرد.

[دِنْتُهُمْ فِدَانًا]: بر آنان چیره و غالب شدم که در نتیجه مجبور به

اطاعت از من شدند.

[دِنْتُ الْقَوْمَ]: آن قوم را به بردگی و ذلت کشاندم.

[دَانِ الرَّجُلُ]: آن مرد عزت یافت.

[دِنْتُ الرَّجُلَ]: آن مرد را مجبور به انجام کاری کردم که از آن کراهت

داشت.

۱- ابن فارس در مقاییس اللغة ۲ / ۳۱۹ ذیل ماده (دین) می‌گوید: «دال و یاء و نون همگی اصل واحدی هستند که تمام مشتقات این ماده به آن بر می‌گردد و این اصل از جنس فرمانبرداری و فروتنی است».

۲- نگاه کنید به: لسان العرب ۱۷/۲۴ - ۳۰.

[دَيْنَ فُلَانٍ]: فلانی مجبور به انجام کاری شد که ناخوشایندش بود.
 [دَيْتُهُ]: وی را تحت اختیار خویش گرفتم و پراو چیره و مسلط شدم.
 [دَيْتُهُ الْقَوْمَ]: او را مسئول کردم تا آن قوم را اداره کند.

حطیثه، شاعر عرب، اینگونه مادرش را مورد خطاب قرار می دهد:

لَقَدْ دَيْتُ أُمَّرَ بَنِيكَ حَتَّى تَرَكَتِهِمْ أَدَقَّ مِنَ الطَّحِينِ (۱)

«از زمانی که امور پسرانت به تو واگذار شد (با آنان چنان رفتار کردی که) وقتی آنان را ترک کردی بسیار نرم تر از آرد بودند.»

همچنین در حدیث نبوی ﷺ آمده است که آن حضرت فرمودند:
 «الْكَيْسُ مَنْ دَانَ نَفْسَهُ وَ عَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ» یعنی «آدم زرنگ کسی است که بر نفس خود چیره و مسلط شود و آن را رام خویش گرداند و برای بعد از مرگ بکوشد». از این رو در کلام عرب حاکمی را که استیلای کامل بر یک کشور، ملت یا قبیله داشته باشد، «دیان» گویند و به همین دلیل است که اَعشى حرمازی، شاعر عرب زبان، پیامبر ﷺ را اینچنین مورد خطاب قرار می دهد که:

يا سَيِّدَ النَّاسِ وَ دِيَانَ الْعَرَبِ

ای سرور مردم و ای حاکم قدرتمند اعراب!

به این ترتیب بنده و غلام را «مدین» و کنیز یا جاریه را «المدینه» گویند. بنابراین، «ابن المدینه» به معنای پسر جاریه است؛ آنچنانکه اخطل در یکی از مصرعهای شعرش می گویند:

۱- این بیت در لسان العرب ۱۷ / ۲۸، أساس البلاغة ۱ / ۲۹۱ آمده است و در دیوان حطیثه (۶۱) به صورت «و قد سوستِ أُمَّر...» وارد شده است.

رَبَّتْ وَرَبَّافِي حَجْرِهَا ابْنِ مَدِينَةَ^(۱)

آن دختر بزرگ شد و در دامانش پسر کنیزی پرورش یافت.

همچنین در قرآن کریم آمده است که:

﴿ فَلَوْلَا اِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ * تَرْجِعُونَهَا اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴾

(واقعه: ۸۷ - ۸۶)

اگر شما مطیع فرمان (یزدان) نمی‌باشید، اگر راست می‌گوئید (که خودتان مقتدر و توانا هستید)، روح را باز گردانید.

(۲)

اطاعت، بندگی، خدمت کردن، کاملاً در اختیار کسی بودن، فرمانبرداری کردن، پذیرفتن ذلت، خضوع کردن در برابر قدرت و سیطره فردی خاص

[دِنْتُمْ فِدَانُوا]: بر آنان تسلط یافتم که در نتیجه از من اطاعت کردند.

[دِنْتُ الرَّجُلَ]: به آن مرد خدمت کردم.

از حضرت رسول ﷺ نقل است که فرمودند: «أُرِيدُ مِنْ قُرَيْشٍ كَلِمَةً تُدِينُ بِهَا الْعَرَبُ» یعنی از قریش کلمه‌ای «لا اله الا الله» را می‌خواهم بگویند که به واسطه آن تمام اعراب را به اطاعت و خضوع در برابر خود وادار می‌کنند؛ به این ترتیب به قومی که مطیع باشند، گفته می‌شود: «قوم دین» و با همین معنا در حدیث خوارج آمده است که حضرت

۱- این بین در دیوان آخطل ۵، لسان العرب ۱۷/۱۸۹ و ۱۳/۳۱۳ و مقاییس اللغة ۱/۳۳۴ و ۲/۳۱۹ آمده است.

رسول ﷺ فرمودند: «يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ مَرْوَقَ السَّمِ مِنْ الرَّمِيَّةِ» (۱) یعنی: خوارج از دین خارج می‌شوند آنچنانکه تیر از کمان خارج می‌شود.

(۳)

شروع، قانون، طریقت، مذهب، ملت، عادت، آداب و رسوم

[ما زال ذلك ديني و ديدني]: آن کار همواره رسم و عادت من است.

[دان]: هنگامی گفته می‌شود که شخصی به کاری خیر یا شر عادت

پیدا کند.

در حدیث آمده است: «كَانَتْ قُرَيْشٌ وَ مِنْ دَانَ بَدِينِهِمْ» یعنی: قریش

و هرکسی که بر راه و روش و عادت آنان باشد. همچنین در روایتی

دیگر آمده است که: «أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ عَلَى دِينِ قَوْمِهِ» یعنی:

پیامبر اکرم ﷺ (در اموری مانند ازدواج، طلاق، ارث و سایر امور مدنی

و اجتماعی) تابع حدود و مقررات قوم خویش بود. (۲)

۱- معنای حدیث به این شکل نیست که خوارج به طور کلی از دین به معنای ملت (اسلام) خارج خواهند شد؛ زیرا هنگامی که از حضرت علی عليه السلام پرسیدند که آیا خوارج کافر بودند؟ در پاسخ فرمودند: آنان از کفر فرار کردند. و باز هم پرسیدند که آیا خوارج منافق بودند؟ فرمودند: منافقان، خدا را بسیار کم یاد می‌کنند در حالی که آنان صبح و شب به ذکر خدا مشغولند.

از این فرموده‌های حضرت علی، کرم الله وجهه، به خوبی معلوم می‌شود که مراد از واژه دین، اطاعت از امام برحق است. این اثر نیز در کتابش *النهاية* جزء دوم صفحه ۴۲ - ۴۱ این حدیث را با چنین معنایی تفسیر کرده است و می‌گوید: «مقصود پیامبر از دین در حدیث خوارج، اطاعت است به این معنا که خوارج از اطاعت امامی که اطاعت از او واجب است، خارج می‌شوند».

۲- البته این حدیث اشاره به قبل از آغاز وحی و پیامبری حضرت عليه السلام دارد. (مترجم)

(۴)

مجازات کردن، پاداش دادن، قضاوت کردن، حساب کردن
 در ضرب المثل های عربی آمده است که: «کَمَا تُدِينُ تُدَانُ» یعنی: هر گونه
 که با مردم رفتار کنی به همان شکل نیز با تو رفتار خواهند کرد.
 قرآن کریم از قول کفار نقل می کند که: ﴿أَنَا لَمَدِينُونَ﴾^(۱) یعنی: آیا ما
 در روز قیامت مورد محاسبه قرار می گیریم و مجازات می شویم؟!
 در روایتی از ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:
 «لَا تَسْبُوا السَّلَاطِينَ فَإِنَّ كَانَ لَابَدًا فَقُولُوا اللَّهُمَّ دِنُهُمْ كَمَا يَدِينُونَ» یعنی:
 پادشاهان را دشنام ندهید و اگر چاره ای نداشتید (و کاسه صبرتان از ظلمشان
 لبریز شد) فقط بگویید: بارها! با آنان آنچنان رفتار کن که با ما رفتار می کنند.
 و از این روست که واژه «الدیان» به معنای قاضی و رئیس محکمه نیز
 به کار می رود.

از یک نفر در مورد حضرت علی ابن ابیطالب، کرم الله وجهه،
 پرسیدند در پاسخ گفت:

إِنَّهُ كَانَ دِيَانًا هَذِهِ الْأُمَّةَ بَعْدَ نَبِيِّهَا

علی بن ابیطالب رضی الله عنه بزرگترین قاضی این امت بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود.

استعمال کلمه دین در قرآن کریم

از آنچه گذشت کاملاً معلوم می شود که واژه ی دین چهار معنای پایه ای و
 اساسی دارد؛ به عبارتی دیگر، با شنیدن کلمه دین، در ذهن یک فرد عرب
 چهار تصور مهم شکل می گیرد:

۲- استیلا و چیرگی از جانب کسی که دارای سلطه برتر است.
 ۲- اطاعت، بردگی، بندگی و خضوع در برابر کسی که دارای سلطه و قدرت است.

۳- حدود، قوانین، راه و روشی که مردم از آن پیروی می‌کنند.
 ۴- محاسبه اعمال، قضاوت کردن، مجازات کردن، عقاب کردن.
 اعراب واژه دین را قبل از اسلام با معانی مختلفی به کار می‌بردند؛ گاهی با معنای اول و گاهی با معنای دوم و...؛ اما مسئله مهمی که در اینجا وجود دارد این است که عربان چون تصور واضحی از هیچ یک از چهار معنای فوق نداشتند و این معانی نزدشان ارزش خاصی نداشت، واژه دین را به صورت مبهم و پیچیده به کار می‌بردند. علت آن بود که کلمه دین در طول زمان این فرصت را نیافته بود که خود را به عنوان یک اصطلاح در نظام فکری اعراب جای دهد، تا اینکه سرانجام قرآن کریم نازل شد و این کلمه را هماهنگ و سازگار با اهداف خویش یافت و آن را به خود اختصاص داده و برای معانی واضح و مشخصی به کار برد و در آیات خود از آن به عنوان اصطلاحی ویژه استفاده کرد؛ زیرا همچنانکه می‌بینید کلمه دین در قرآن کریم بسیار کامل‌تر از معنای قبلی آن استعمال شده است؛ که متشکل از چهار رکن مهم است:

۱- حاکمیت و سلطه برتر
 ۲- اطاعت کردن و پذیرفتن سلطه آن حاکمیت مطلق و سلطه برتر
 ۳- یک نظام فکری و عملی که بواسطه قدرت آن حاکمیت به وجود آمده است.

۴- پاداشی که سلطه برتر به افراد برای پیروی از آن نظام و داشتن اخلاص نسبت به او می‌دهد و یا مجازاتی که در مورد هرگونه تمرد و عصیان عمل می‌کند.

قرآن کریم گاهی واژه دین را بر دو معنای نخست اطلاق می‌کند؛ گاهی نیز آن را فقط در یکی از دو معنای سوم یا چهارم به کار می‌برد و در بعضی موارد کلمه دین را استعمال کرده و همزمان هر چهار معنای آن را اراده می‌کند. برای روشن شدن هر چه بیشتر این مطلب، بهتر است که نگاهی به آیات قرآن بیندازیم:

دین با معنای اول و دوم

﴿اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُم فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ * هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾
(غافر: ۶۵-۶۴)

خدا آن کسی است که زمین را جایگاه و قرارگاه شما کرد و آسمان را به شکل خیمه و خرگاه ساخت و شما را شکل بخشید و شکلهایتان را زیبا بیافرید و خوراکیهای پاکیزه نصیبتان فرمود. آن که چنین (الطافی) در حق شما کرده است، الله است؛ پس بالا و والا خداوند تعالی است که پروردگار جهانیان است. زنده و جاوید اوست. جز او معبود و فرمانروایی وجود ندارد؛ پس او را به فریاد خوانید (در حالی که) مخلصانه از او اطاعت می‌کنید. سپاس و ستایش الله را سزا است که پروردگار جهانیان است.

﴿قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ * وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ﴾

﴿قُلْ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي * فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ...﴾
﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى...﴾

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ * أَلَا

لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ... ﴿ (زمر: ۱۲-۱۱ و ۱۵-۱۴ و ۱۷ و ۳-۲)

بگو: به من فرمان داده شده است که خدا را بپرستم و بندگی و اطاعت را (از هرگونه شائبه کفر و شرک و ریا، پالوده و زدوده سازم و) خاص او کنم. و به من دستور داده شده است که نخستین فرد از افراد منقاد (اوامر خدا) باشم...
 بگو: تنها خدا را عبادت (پرستش) می‌کنم و بس (در حالی که) طاعتم را (فقط) خاص او می‌کنم و (بندگی او را از هرگونه کفر و شرکی می‌زدایم و) می‌پالایم؛ اما شما هر چه و هر که را جز او می‌خواهید عبادت کنید...
 کسانی که از بندگی و اطاعت طاغوت دوری می‌گزینند و (با توبه و استغفار) به سوی خدا بازمی‌گردند، ایشان را بشارت باد (به اجر و پاداش عظیم خداوندی)... (ای پیغمبر!) ما این کتاب را که در برگیرنده حق و حقیقت است؛ بر تو نرو فرستاده‌ایم. خدا را عبادت (پرستش) کن و اطاعت و بندگی خود را سره و خاص او گردان.
 آگاه باش که اطاعت و بندگی خالصانه فقط از آن خداوند است...

﴿ وَ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَهُ الدِّينُ وَ اصْبَأً أَفْعَرَ اللَّهُ تَتَّقُونَ ﴾ (نحل: ۵۲)

آنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست و همواره اطاعت و انقیاد از وی واجب و لازم است، پس (وقتی که عالم هستی از آن خدا و قوانین تکوینی و تشریعی و اطاعت و انقیاد همه چیز و همگان از او است) آیا از غیر خدا می‌ترسید؟!

﴿ أَفَعَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَتَّبِعُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴾ (آل عمران: ۸۳)

آیا به دنبال اطاعت و بندگی غیر خدا هستند؟ در حالی که آنانی که در آسمانها و زمینند، از روی اختیار یا از روی اجبار در برابر او تسلیمند و به سوی او بازگردانده می‌شوند.

﴿ وَ مَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءً ﴾ (بینه: ۵)

در حالی که جز این پدیشان دستور داده نشده است که مخلصانه و حقگرایانه خدای را عبادت (پرستش) و تنها او را اطاعت و بندگی کنند.

در تمامی آیات فوق، کلمه دین به معنای قدرت برتر، فرمانبرداری از سلطه او و در نهایت پذیرش اطاعت و بندگی در مقابل آن به کار رفته است و مراد از خالص کردن دین برای خداوند - که در آیات به آن اشاره شده است - این است که: انسان تسلیم حاکمیت، فرمانروایی و دستور غیر خدا نشود و اطاعت و بندگی خود را آنچنان برای خدا خالص گرداند که جز او کسی را عبادت نکند و هرگز غیر خدا را به صورت مستقل (یعنی بدون اینکه در طول اطاعت الهی باشد) پیروی نکند. (۱)

دین با معنای سوم

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾
(یونس: ۱۰۵-۱۰۴)

بگو: ای مردمان! اگر دربارهٔ آئین من در شک و تردید هستید (بدانید که) من کسانی را که بجز خدا عبادت می‌کنید، عبادت نمی‌کنم ولیکن خداوندی را

۱- به عبارتی دیگر اطاعت از غیر خدا (هر کسی که باشد) باید در طول اطاعت الهی و در محدودهٔ چارچوبی باشد که خداوند برای آن ترسیم کرده است؛ یعنی اطاعت فرزند از پدر، اطاعت زن از شوهر، اطاعت بنده و خادم از اربابش و اطاعت‌هایی از این دست اگر به دستور خداوند و در چارچوبی باشد که خداوند برای آن قرار داده است، عین اطاعت از خداوند است. اما اگر این اطاعت‌ها خارج از آن محدوده و مستقل از دستور خداوند باشد، انسان در برابر خداوند عصیان کرده و بر او بغی نموده است.

در حکومت نیز به همین شکل است؛ اگر حکومت بر پایهٔ قوانین الهی باشد و حاکمان احکام خداوندی را در حوزهٔ حکومتی خویش، به درستی اجرا کنند، قطعاً اطاعت از حکومت واجب خواهد بود. اما اگر این گونه نباشد و حکومت بر پایهٔ قوانین وضعی شکل گرفته باشد، اطاعت از آن گناه به شمار می‌آید.

عبادت می‌کنم که شما را می‌میراند (و بعد از مرگ شما را زنده می‌گرداند و به سزای خود می‌سازند) و به من دستور داده شده است که از زمره مؤمنان باشم (آنان که خداوند ایشان را از عذاب دوزخ می‌رهاند و به بهشت نائل می‌گرداند). و (به من دستور داده شده است) به آئینی رو کن که خالی از هر گونه شرک و انحرافی است (و کاملاً موافق با فطرت است) و از زمره مشرکان مباش.

﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾

(یوسف: ۴۰)

فرمانروایی از آن خدا است و بس (او است که بر کائنات حکومت می‌کند و از جمله عقائد و عبادات را وضع می‌کند). خدا دستور داده است که جز او را عبادت (اطاعت، بندگی و پرستش) نکنید. این است آئین راست و ثابتی (که ادله و براهین عقلی و نقلی بر صدق آن رهبرند).

﴿وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ﴾

﴿ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِّنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ...﴾ * بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ... * فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱﴾

(روم: ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰)

هر که و هر چه در آسمانها و زمین است، از آن خدا است و جملگی فرمانبردار او هستند.

۱- یعنی خداوند انسان را بر اساس فطرتی خلق کرده است که در آن هیچ شریکی برای خدای متعال در آفرینش، رساندن رزق و روزی و مسئولیت آموزش و پرورش انسان وجود ندارد و آدمی نیز هیچ معبود، مالک و فرمانده به حقی جز خدای سبحان ندارد؛ بنابراین، راه صحیح و درست برای انسان این است که عبادت خویش را فقط مختص خدای متعال گرداند و بنده غیر او نباشد.

خداوند برای شما (انسانهای مشرک) مثلی می‌آورد که از (اوضاع و احوال) خود شما برگرفته شده است. (و آن مثل این است که اگر بردگانی داشته باشید) آیا بردگانتان بر چیزهایی که بهره شما ساخته‌ایم، شریک شما می‌باشند؛ بدانگونه که شما و ایشان هر دو در آن یکسان و برابر باشید و همچنانکه شما آزادگان از یکدیگر می‌ترسید، از بردگان هم بیمناک باشید (و بدون اجازه ایشان دست به کاری نبرید و نزید و دخل و تصرفی در اموال خود نکنید؟ نه! ابدأ چنین چیزی تصور نمی‌رود. پس چطور جائز می‌دانید که بعضی از آفریدگان خدا، همچون فرشتگان و پریان و پیغمبرانی چون عیسی و عزیر، و بتها و صنم‌ها، شریک خدا در ملک و مملکت و سلطه و قدرت او باشند؟!...

(مشرکان ستمگر برای شرک‌ورزی خود دلیلی ندارند و) بلکه ستمگران از هوی و هوس خود بدون علم و آگاهی (از عاقبت بد شرک) پیروی می‌کنند... روی خود را خالصانه متوجه آئین (حقیقی خدا، اسلام) کن. این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد (و آن را از خداگرائی به کفرگرائی و دینداری به بی‌دینی و از راست‌روی به کج‌روی کشاند). این است آئین محکم و استوار ولیکن اکثر مردم (چنین چیزی را) نمی‌دانند.

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ﴾

(نور: ۲)

هر یک از زن و مرد زناکار (مؤمن، عاقل، حر و ازدواج نکرده) را صد تازیانه بزنید و در (اجرای قوانین) نظام (حکومتی) خداوند، رأفت (و رحمت کاذب) نسبت به ایشان نداشته باشید.

﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ (توبه: ۳۶)

شماره ماه‌ها (ی سال قمری) از حکم و تقدیر خدا (ی متعال، و مضبوط در لوح محفوظ، یا موجود) در کتاب آفرینش - از آن روز که آسمانها و زمین را آفریده است - دوازده ماه است که چهار ماه آن حرام است (و آنها عبارتند از: ذی القعدة، ذی الحجه، محرم و رجب. جنگ در این ماه‌ها حرام است و این (تحریم نبرد) آئین راستین و تغییرناپذیر (خدا) است.

﴿كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ﴾

(یوسف: ۷۶)

ما اینگونه برای یوسف چاره سازی کردیم (و نقشه و طرح انداختیم تا بتواند به گونه‌ای بنیامین را نزد خود نگاه دارد که دیگر برادران متوجه نشوند و تسلیم فرمان او گردند). چرا که یوسف طبق آئین شاه مصر نمی‌توانست برادرش را بگیرد.

﴿وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ^(۱) لِيُردُّوهُمْ وِ لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ^(۲) دِينَهُمْ﴾

(انعام: ۱۳۷)

و به همین شکل شرکائی که برای خدا قاتل بودند، کشتن فرزندانشان را در نظر بسیاری از مشرکان زیبا جلوه داده بودند (و دسته‌ای فرزندانشان را قربانی بتان می‌کردند و دسته‌ای دخترانشان را زنده به گور می‌نمودند) تا سرانجام (شرکائی که برای خداوند قاتل بودند) آنان (یعنی مشرکان) را هلاک گردانند و آئین ایشان را بر آنان مشتبه کنند.

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ﴾

(شوری: ۲۱)

شاید آنان (برای خداوند) شرکائی قائل هستند که برای ایشان آئینی را پدید آورده‌اند که خدا بدان اجازه نداده است

﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينُ﴾

(کافرون: ۶)

آئین خودتان برای خودتان، و آئین خودم برای خودم!

۱- منظور از شرکا کسانی است که مشرکین در الهیت، حکومت، قانونگذاری و تشریح، شریک خداوند قرار می‌دادند.

۲- منظور از عبارت (ولیسوا علیهم دینهم) این است که: آن قانونگذاران دروغگو، کشتن فرزندان را آنچنان برای پدران، خوب و زیبا جلوه داده بودند که مشرکان گمان می‌کردند چنین کار قبیحی جزو همان دینی است که آنان از پدران خویش و پدرانشان هم از قدیم الایام از ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام به ارث برده‌اند.

واژه دین در آیات فوق عبارت است از: قانون، حدود، شریعت، طریقت و یک نظام فکری و عملی که انسان خود را نسبت به اجرای آن مقید و ملزم می‌داند. لذا، اگر انسان از سلطه‌ای پیروی کند که قانونی از قوانین خداوند و یا نظامی از نظام‌های سلطه‌الهی باشد، بدون شک داخل در دین خداوند عزوجل است؛ اما اگر آن سلطه، سلطه پادشاه، مشایخ، کشیشان، خانواده، عشیره یا اکثر مردمان یک ملت باشد، بی‌تردید انسان داخل در دین هر یک از آنان است. خلاصه کلام آنکه هر گاه آدمی شخصی را بالاترین مرجع و نیز مافوق خود فرض کند و حکمش را مطلقاً لازم‌الاجرا بداند و به موجب آن از راه و روشی که برایش تعیین می‌شود پیروی کند، بدون شک داخل در دین همان شخص است.

دین با معنای چهارم

﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ * وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ﴾ (ذاریات: ۶-۵)

مسلماً چیزی که بدان وعده داده می‌شوید و از آن ترسانیده می‌شوید، راست و قطعی است و روز جزا، حتماً وقوع پیدا می‌کند و می‌آید.

﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ * فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ *

وَلَا يَحِضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ﴾ (ماعون: ۳-۱)

کسانی که به سزا و جزا (در پیشگاه خدا) ایمان ندارند، می‌فهمی که چگونه کسانی‌اند؟!

آنان کسانی‌اند که یتیم را سخت از پیش خود می‌رانند. (و دیگران را به سیر کردن) و به خوراک دادن مستمندان تشویق و ترغیب نمی‌کنند.

﴿ وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ * ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ * يَوْمَ لَا تَمَلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ ﴾
(انتظار: ۱۹ - ۱۷)

(ای انسان!) تو چه می‌دانی که روز سزا و جزا چگونه است؟! آخر تو (ای انسان!) چه میدانی که روز سزا و جزا چگونه است؟! روزی است که هیچ کسی برای هیچ‌کسی کاری نمی‌تواند بکند و از دست کسی کاری ساخته نیست و در آن روز فرمان، فرمان خدا است و بس. و کاروبار کلاً بدو واگذار می‌گردد.

واژه دین در آیات فوق به معنای محاسبه نفس، قضاوت (در مورد اعمال انسان)، مجازات کردن و پاداش دادن آمده است.

دین اصطلاحی جامع و فراگیر

تا به اینجای سخن قرآن کریم کلمه دین را بیشتر با چهار معنای رایجی که اعراب آن را می‌فهمیدند، به کار می‌برد؛ اما از اینجا به بعد این واژه را به عنوان اصطلاحی جامع و فراگیر برای تعبیر از نظامی به کار می‌گیرد که در آن، شخص یک سلطه خاص را برتر از تمامی سلطه‌ها تلقی می‌کند؛ اطاعت و پیروی از دستوراتش را بر خود لازم می‌داند؛ در زندگی مقید به حدود، قوانین و قواعد آن سلطه برتر می‌باشد؛ با اطاعت از او امید دست یافتن به عزت، پیشرفت و پاداش نیک را در سر می‌پروراند و با عصیان در برابرش از ذلت، خواری و بد فرجامی خویش هراس دارد.

شاید بتوان گفت که در هیچ یک از زبانهای دنیا اصطلاحی اینچنین جامع و فراگیر، که تمام این مفاهیم را فقط با یک واژه بیان کند، وجود ندارد. اگر چه کلمه «state» در زبان انگلیسی تقریباً چنین مفهومی می‌رساند، اما هرگز معنای آن به گستردگی اصطلاح دین نمی‌رسد. در آیات زیر اصطلاح دین با همان مفهوم گسترده خود به کار رفته است.

معنای اول و دوم معنای چهارم معنای سوم

﴿ قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴾
(توبه: ۲۹)

با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا و نه به روز جزا ایمان دارند و نه چیزی را که خدا (در قرآن) و فرستاده اش (در سنت خود) تحریم کرده اند، حرام می دانند و نه نظام حق را می پذیرند، پیکار و کارزار کنید تا زمانی که به اسلام گردن می نهند و یا اینکه خاضعانه به اندازه توانایی جزیه می پردازند.

«دینُ الحق» اصطلاحی است که خداوند عز وجل در آیه فوق تعریف می کند و در سه جمله نخست (که با خط تیره مشخص کرده ایم) معنای آن را به خوبی شرح می دهد. به این ترتیب، خداوند هر چهار معنای واژه دین را یکجا به کار می برد و از آن با نام «الدین الحق» تعبیر می کند.

﴿ وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ ﴾
(غافر: ۲۶)

فرعون (به اطرافیان و مشاوران خود) گفت: بگذارید من موسی را بکشم و او پروردگارش را (برای نجات خود از دست من) به فریاد خواند. من از این می ترسم که نظام (دینی و حکومتی) شما را تغییر دهد یا اینکه در زمین فساد را گسترش دهد و پراکنده سازد.

با ملاحظه تمامی آیاتی که در قرآن کریم بخصوص در داستان موسی علیه السلام و فرعون آمده است، شک و تردیدی باقی نمی ماند در اینکه واژه دین، در این دسته از آیات نه تنها به معنای مذهب و مجموعه اعمال و مناسک دینی بلکه به معنای حکومت و نظام مدنی نیز به کار رفته است؛ همان چیزی که فرعون از وقوع آن هراس داشت و آن را به صراحت اعلام

می‌کرد و می‌ترسید که اگر موسی عليه السلام در دعوت خویش پیروز شود، استبدادیشان به پایان رسد و نظام سیاسی مصر، که متکی بر حاکمیت فراعنه و همچنین قوانین و آداب و رسوم آنان بود، کاملاً ریشه‌کن شود و نظام دیگری با پایه و اساسی مختلف جای آن را بگیرد. یا اینکه اصلاً هیچ نظامی نتواند در این کشور پهناور استقرار یابد و تمام مملکت را آشوب و بلوا فراگیرد.

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ (آل عمران: ۱۹)

همانا آئین بر حق و نظام راستین در نزد خداوند اسلام است.

﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (آل عمران: ۸۵)

و کسی که غیر از (آئین و شریعت) اسلام، آئین و نظام دیگری برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زمره زیانکاران خواهد بود.

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ (توبه: ۳۳)

خدا است که پیغمبر خود (محمد) را همراه با هدایت و نظام راستین (به میان مردم) روانه کرده است تا این آئین (کامل و شامل) را بر همه آئینها پیروز گرداند (و به منصفه ظهور رساند) هر چند که مشرکان نپسندند.

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ﴾

(انفال: ۳۹)

با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند (و نیرویی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دیتان برگردانند) و نظام و آئین (حاکم) خالصانه از آن خدا گردد (و مؤمنان جز از خدا نترسند و آزادانه به دستور آئین خویش زیست کنند).

﴿ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَنْفَاجًا * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴾ (نصر)

هنگامی که یاری خدا و پیروزی (فتح مکه) فرا می‌رسد، مردم را می‌بینی که دسته دسته و گروه گروه داخل دین خدا (یعنی نظام بر حق و راستین اسلام) می‌شوند. پروردگار خود را سپاس و ستایش کن و از او آمرزش بخواه. خدا بسیار توبه‌پذیر است.

مراد از واژه دین در آیات فوق، همان نظام کاملی است که شامل تمام جنبه‌ها و ابعاد مختلف زندگی انسان همچون امور اعتقادی، فکری، اخلاقی، عملی و... باشد.

خدای متعال در دو آیه نخست می‌فرماید که از دید او، یک نظام سالم و پسندیده برای زندگی دنیوی انسانها، نظامی است که مبتنی بر اطاعت از خداوند و بندگی او باشد و به این ترتیب سایر نظام‌هایی که مبتنی بر اطاعت از سلطه غیرخداست، مردود و باطل است و طبیعتاً مورد رضایت او نیست؛ زیرا خداوند برای انسانی که مخلوق، مملوک، بنده و تربیت شده (دستان مبارک) اوست و در ملکوت او مثل سایر مردمان زندگی می‌کند، هرگز راضی نیست که این حق را به خود بدهد در زیر سایه اطاعت از سلطه غیر خدا و بندگی جز او زندگی کند و پیرو دستورات غیر او باشد.

همچنین خدای عزوجل در آیه سوم می‌فرماید که او پیامبرش را با همان نظام حقی (اسلام) فرستاده است که صحیح‌ترین نظام‌ها برای زندگی انسان است و هدف رسالتش نیز این است که اسلام را بر سایر نظام‌های (مردود و باطل) برتری دهد و پیروز گرداند.

در آیه چهارم به مؤمنان دستور می‌دهد که برای برپایی دین اسلام تا آن جایی بجنگند که هیچ فتنه‌ای در زمین باقی نماند؛ به عبارتی دیگر، تا

زمانی بجنگند که تمام نظام‌های مبتنی بر بغی و تمرد در برابر دستورات خداوند از کره زمین برچیده شود و همه مردمان خالصانه، مطیع و بنده خدای متعال شوند.

در آیه پایانی دقیقاً زمانی پیامبرش را مورد خطاب قرار می‌دهد که آن حضرت پس از بیست و سه سال تلاش و مبارزات مستمر، انقلاب اسلامی را به پیروزی رسانید و اسلام را عملاً به عنوان نظامی عقیدتی، فکری، اخلاقی، تربیتی، مدنی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی با تمامی اجزاء و تفصیل آن مستقر ساخت و (پس از آن بود که) هیئت‌های سیاسی قبایل عرب پیایی از نواحی مختلف شبه جزیره عربستان به سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده و در آغوش اسلام قرار می‌گرفتند و مسلمان می‌شدند؛ اینگونه بود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسالتی را که برای اجرای آن مبعوث شده بود، کاملاً ادا کرد. خدای سبحان به همین مناسبت به آن حضرت فرمود:

مبادا تصور کنی که چنین کار ارزشمندی را با تلاش‌ها و کوشش‌های خود به نتیجه رسانده‌ای و این باعث شگفتی تو شود؛ زیرا تنها کسی که منزله از عیب و نقص است و صفات کمال مختص به اوست، همانا یگانه پروردگار توست؛ پس او را تسبیح گوی و در ازای توفیقی که برای انجام چنین وظیفه خطیری به تو عطا کرده است، شکر کن و از او بخواه:

بارالها! تقصیرات و کم‌کاری‌هایی را که در طول مدت این بیست و سه سال در راستای انجام وظیفه‌ام مرتکب شده‌ام، بر من ببخشای!

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

ضمیمه نامه تخریح احادیث کتاب

۱- صفحه ۷۰، حدیث عبدالله بن عمر رضی الله عنهما

تخریح حدیث:

این حدیث با شماره (۵۴۱۴) در مسند احمد بن حنبل چاپ احمد محمد شاکر آمده است و اسناد آن نیز صحیح است؛ لفظ حدیث در جای دیگری از مسند با شماره (۵۶۰۸) به شکل زیر است:

قرأ رسولُ الله ﷺ هذه الآية وهو على المنبر ﴿وَالسَّمَوَاتُ
مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ ^(۱) قَالَ يَقُولُ اللهُ:
(أَنَا الْجَبَّارُ، أَنَا الْمُتَكَبِّرُ، أَنَا الْمَلِكُ، أَنَا الْمُتَعَالَى... الخ).

پیامبر خدا ﷺ در حالی که بر روی منبر بود این آیه را می خواندند که (آسمانها با دست راست او در هم پیچیده می شود. خدا پاک و منزّه از شرک آنان است) و در ادامه فرمودند: خدای متعال در روز قیامت می گوید: «منم جبار؛ منم متکبر؛ منم ملک؛ منم متعال؛...»

* زحمت این ضمیمه نامه را یکی از بزرگان علم حدیث در سرزمین شام، تقیل کردند. ما نیز در ابتدا تخریح هر یک از احادیث را در زیرنویس صفحاتی که در آنها احادیث وارد شده بود، درج کردیم. اما بهتر دیدیم که تخریحها را تماماً به یک ضمیمه نامه اختصاص دهیم و سپس شماره صفحاتی که در آنها احادیث آمده بود، ذکر کنیم (محمد عاصم الحداد).

امام مسلم در صحیح خود (۸ / ۱۲۶) این حدیث را به طریق دیگری از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده است که لفظ آن نزدیک تر به لفظ کتاب است؛ به این شکل که:

يَطْوِي اللهُ عَزَّوَجَلَّ السَّمَاوَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ يَأْخُذُهَا بِسَيْدِهِ
الْيُمْنَى ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ أَيُّنَ الْجَبَّارُونَ؟ أَيُّنَ الْمُتَكَبِّرُونَ؟ ثُمَّ
يَطْوِي الْأَرْضَ بِشِمَالِهِ ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ؟ أَيُّنَ الْجَبَّارُونَ؟ أَيُّنَ
الْمُتَكَبِّرُونَ؟

خدای عز و جل در روز قیامت آسمانها را در هم می پیچد سپس آنها را با دست راست می گیرد و می گوید: منم ملک! کجا هستند جباران؟ کجا هستند متکبران؟! بعد زمین را با دست چپش در هم می پیچد و می گوید: منم ملک! کجا هستند جباران؟ کجا هستند متکبران!؟

امام بخاری (۱۳ / ۳۳۷ فتح الباری) حدیث فوق را از طریق سومی به صورت مختصر از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده است. امام ابو داود نیز (۲ / ۲۷۸) این حدیث را تماماً نقل کرده است؛ جز اینکه به جای لفظ بشماله (دست چپش) لفظ بیده الأخری (دست دیگرش) را روایت کرده و این موافق با احادیث دیگری است که می گوید: (وَ كِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٌ) یعنی هر دو دست خداوند راست است و به همین دلیل بیهقی و حافظ اشاره کرده اند که لفظ بشماله، شاذ و نادر است؛ والله أعلم.

۲- صفحه ۱۳۰، در باب تحقیق لغوی - که خلاصه شده مطالب مندرج در لسان العرب است - آمده است:

«ثلاثة أنا خصمهم: رجلٌ اعتبَدَ محرراً - وفي روايةٍ أعبَدَ محرراً...»

تخریح حدیث:

حدیث فوق را تاکنون با این لفظ ندیده‌ام، بلکه حدیث فوق مرکب از دو حدیث است که یکی صحیح و دیگری ضعیف است
حدیث اول:

حضرت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که:

«قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ثَلَاثَةٌ أَنَا خَصْمُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: رَجُلٌ أُعْطِيَ بِي ثُمَّ غَدَرَ وَرَجُلٌ بَاعَ حُرًّا فَأَكَلَ ثَمَنَهُ وَرَجُلٌ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا فَاسْتَوَى مِنْهُ وَلَمْ يُعْطِهِ أَجْرَهُ».

خدای متعال فرمود: سه نفر هستند که در روز قیامت من دشمن آنها هستم: مردی که با من عهد و پیمانی ببندد سپس در آن خیانت کند و مردی که آزاده‌ای (را به عنوان برده) بفروشد و پول آن را بخورد و مردی که یک نفر را اجیر خویش گرداند و از او کار بکشد و (در مقابل) چیزی به او ندهد.

حدیث فوق را بخاری (۴ / ۳۳۱، ۳۵۳، ۳۵۶)، ابن ماجه، و طحاوی در مشکل الآثار نقل کرده است.
حدیث دوم:

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما به صورت مرفوع از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که:

ثَلَاثَةٌ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُمْ صَلَاةً: مَنْ تَقَدَّمَ قَوْمًا وَ هُمْ لَهُ كَارِهُونَ وَ رَجُلٌ أَتَى الصَّلَاةَ دِبَارًا وَ رَجُلٌ اعْتَبَدَ مُحَرَّرَةً وَ فِي رِوَايَةٍ: مُحَرَّرًا

سه نفر هستند که خداوند از آنها حتی یک نماز را هم قبول نمی‌کند: مردی که امامت (جماعت) قومی را بکند در حالی که آنان از وی بیزارند و مردی که نمازها را بعد از فوت وقت ادای آنها بخواند و مردی که آزاده‌ای را بنده و برده خویش سازد.

این حدیث را ابوداود (۹۷/۱)، ابن ماجه (۳۰۷/۱) و بیهقی (۱۲۸/۳۰) روایت کرده‌اند؛ اما سند آن ضعیف است؛ زیرا در سلسله حدیث، عبدالرحمن بن زیاد الأفریقی وجود دارد که از شیخ خود عمران بن عبدالمعافری آن را نقل کرده است و (از نظر علم رجال حدیث) هر دوی آنها ضعیف هستند؛ به همین دلیل امام نووی رحمته الله معتقد است که این حدیث ضعیف است و پیش‌تر از او نیز بیهقی به آن اشاره کرده بود.

قسمت اول حدیث (مَنْ تَقَدَّمَ قَوْمًا وَ هُمْ لَهُ كَارِهُونَ) در احادیث دیگری با درجه صحیح و سلسله سندهای صحیح در سنن ابوداود آمده است؛ ولی قسمت دیگر حدیث یعنی (اعْتَبَدَ مُحَرَّرَةً) را تا به حال ندیده‌ام. (۱)

۳- صفحه ۱۵۰، باب تحقیق لغوی و این حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که می‌فرمایند:

الْكَيْسُ مَنْ دَانَ نَفْسَهُ وَ عَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ

تخریج حدیث:

این حدیث را ترمذی (۳۰۵/۳)، ابن ماجه (۵۶۵/۲)، حاکم (۵۷/۱) و احمد (۱۲۴/۴) از طریق ابوبکر بن ابومریم غسانی و او نیز از طریق حمزه بن

۱- استاد مودودی این حدیث و امثال آن را که در باب (تحقیق لغوی) ذکر کرده - و دسته‌ای از آن ضعیف است - اصلاً برای بیان حکمی از احکام اسلام یا ارائه نظریات خود نقل نکرده است، بلکه آنها را صرفاً به این دلیل آورده است که معنای کلمات را بیان کند؛ همچنانکه لغت‌شناسان در این زمینه چنین کاری کرده‌اند و استنادی هم که به این شکل باشد به‌رغم اینکه احادیث صحیح نباشد، درست است؛ اما احادیث دیگری که استاد مودودی برای بیان دیدگاه اسلام در زمینه موضوعاتی که خود آنها را مطرح کرده، بدان استناد می‌کند، همگی صحیح هستند؛ همچنانکه این مطلب را به روشنی در این ضمیمه نامه ملاحظه می‌فرمایید.

حیب و او هم از شداد بن اوس به صورت مرفوع نقل کرده اند. ترمذی درجه حدیث را «حسن» و حاکم آن را به شرط بخاری «صحیح» می داند. ذهبی هم بعد از نقل این حدیث می گوید: «به خدا سوگند این حدیث، صحیح است؛ چون ابویکرین ابومریم آن را روایت کرده است.» و این گفته او درست است.

۴- صفحه ۱۵۰، باب تحقیق لغوی و این بیت از ارجوزه اَعْشَى
 حرمازی که رسول خدا ﷺ را اینچنین مدح می کند:

يَا سَيِّدَ النَّاسِ وَ دِيَّانَ الْعَرَبِ

تخریح حدیث:

عبدالله، پسر امام احمد بن حنبل رحمته الله این بیت را در زوائد مسند پدرش با شماره (۶۸۸۵ و ۶۸۸۶) با دو اسناد نقل کرده است که یکی از آنها ضعیف است و در حدیث دیگر دو راوی وجود دارند که فقط ابن حبان آنان را «ثقه» می داند و همچنانکه نزد علما معلوم است و حافظ ابن حجر عسقلانی در مقدمه لسان المیزان به آن اشاره می کند، ابن حبان در ثقه دانستن افراد، متساهل است؛ اما با این وجود استاد احمد محمد شاکر برخلاف علمای محقق و بر اساس قاعده خود که در این حدیث و سایر احادیث اعمال می کند، حدیث فوق الذکر را از درجه «معلق» به درجه «مُسند» تصحیح می کند؛ زیرا به افرادی، که ابن حبان ثقه می داند، اعتماد دارد.

۵- صفحه ۱۵۱، باب تحقیق لغوی و این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله که

می فرمایند:

يَمْزُقُونَ مِنَ الدِّينِ مَرْوَقَ السَّهْمِ مِنَ الرَّمِيَةِ

تخریج حدیث:

بخاری (۲۳۸/۱۲ - ۲۵۴) و مسلم (۱۰۹/۳ - ۱۱۷) از طرق گوناگون این حدیث را از تنی چند از صحابه کرام مثل علی بن ابیطالب، ابوسعید خدری، عبدالله بن عمر و جابر بن عبدالله رضی الله عنهم روایت کرده‌اند.

۶- صفحه ۱۵۱، باب تحقیق لغوی و این حدیث:

«كَانَتْ قَرِيشٌ وَمَنْ دَانَ بِدِينِهِمْ...»

تخریج حدیث:

این عبارت، قسمتی از روایت ام المؤمنین عایشه، رضی الله عنها، است که فرمودند:

«كَانَتْ قَرِيشٌ وَمَنْ دَانَ بِدِينِهِمْ يَقْفُونَ بِالْمُرْدَلْفَةِ وَكَانُوا يُسْمُونَ الْحُمْسَ وَكَانَ سَائِرُ الْعَرَبِ يَقْفُونَ بِعَرَفَةَ فَلَمَّا جَاءَ الْإِسْلَامُ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَأْتِيَ عَرَفَاتَ فَيَقِفَ بِهَا ثُمَّ يَفِيضُ مِنْهَا فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾».

قریش و کسانی که بر رسم و آیین آنان بودند (در ایام حج) در سرزمین مُردَلْفَه وقوف می‌کردند و آنجا را «الْحُمْس» می‌نامیدند؛ در حالی که سایر اعراب در صحرای عرفات وقوف می‌کردند. هنگامی که اسلام آمد، خدای عز و جل به پیامبرش دستور داد که به صحرای عرفات برود و در آنجا وقوف کند و از همانجا (به سوی سرزمین منی) حرکت کند و این‌آیه در آن مورد نازل شد که می‌فرماید: از همانجایی که مردم (به سوی منی) روان می‌شوند، شما هم از آنجا حرکت کنید.

بخاری (۱۵۰/۸) و مسلم (۴۳/۴) و بیهقی (۱۱۳/۵) و تنی چند از

محدثین این حدیث را روایت کرده‌اند.

۷- صفحه ۱۵۱، باب تحقیق لغوی و این حدیث:

«أَنَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ عَلَى دِينِ قَوْمِهِ»

تخریح حدیث:

حدیث فوق را با این لفظ در هیچ یک از مرجع هایی که در دست داشتیم، نیافتیم؛ بلکه این حدیث را ابن اثیر در کتاب النهایه ذیل ماده (دین) روایت کرده است بدون اینکه آن را تخریح کند یا به کسی نسبت دهد؛ همچنانکه این (عدم ذکر تخریح احادیث) عادت ابن اثیر در کتاب النهایه است.

ابن سعد نیز در الطبقات الکبری (ج ۱ ق ۱ ص ۱۲۶) حدیث مذکور را با سند صحیح از سدی در شأن نزول این آیه ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى﴾ روایت کرده و می گوید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چهل سال بر رسم و آیین قوم خویش بود». اما اسناد این حدیث، ضعیف و معضل است؛ زیرا بین سدی و آن حضرت صلی الله علیه و آله فاصله زمانی بسیار زیادی وجود دارد و این حدیث به وضوح منکر است و نیازی ندارد که در این مورد زیاد صحبت کنیم؛ اما بهترین قولی که در تفسیر آیه فوق گفته شده است، این آیه از قرآن کریم است که می فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْآيَاتُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾

(شوری: ۵۲)

همانگونه که به پیغمبران پیشین وحی کرده ایم، به تو نیز فرمان خود را وحی کرده ایم (که قرآن نام دارد و مایه حیات دل هاست. پیش از وحی) تو نمی دانستی کتاب چیست و ایمان کدام؛ ولیکن ما قرآن را نور عظیمی نموده ایم که در پرتو آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم، هدایت می بخشیم و تو قطعاً (با این قرآن مردمان را) به راه راست رهنمود می سازی.

۸- صفحه ۱۵۲، باب تحقیق لغوی و این حدیث پیامبر اکرم ﷺ که
 ابن عمر رضی الله عنهما نقل کرده است:

«لَا تَسُبُّوا السَّلَاطِينَ فَإِنَّ كَانَ لَابَدًا فَقُولُوا اللَّهُمَّ دِنَهُمْ كَمَا يَدِينُونَ»

تخریج حدیث:

این حدیث را فقط در *لنهایة فی غریب الحدیث* ابن اثیر یافتیم که آن
 را از طریق ابن عمرو روایت کرده است. اما حدیث ابن عمر را شیخ
 اسماعیل عجلونی در *کشف الخفاء* (۱ / ۴۵۶) با لفظ دیگری نقل کرده
 است که در اینجا قابل استناد نیست. والله أعلم.